

# دفصلنامه ویژه پژوهشهای ادبی و متن‌شناختی

دوره جدید، سال بیست و یکم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۲ (پیاپی ۷۲)

۷۲



تصحیح و توضیح مصراعی از داستان رستم و سهراب / سجّاد آیدنلو / ۵

اندر اوصاف فرهنگ کهن «قانون ادب» و تصحیح آن / گلپر نصری و هانیه دهقانی محمدآبادی / ۳۵

جست‌وجوی خطبه‌های توحیدی نهج‌البلاغه در «کتاب التوحید» ... / حنّانه سادات زهرائی و مهدی مجتهدی / ۶۷

آسیب‌شناسی پدیده «رویکرد» در پژوهش‌های هنری ایران / محمدرضا غیاثیان و میترا رضایی / ۹۱

نگاهی به لغزش‌ها و خطاهای موجود در «دانشنامه حکیم میسری» / اکبر حیدریان / ۱۰۹

نقش و اهمیت «مناقب الاصفیاء» شاه شعیب فردوسی ... / محمدصادق خاتمی و نجف جوکار / ۱۲۷

پژوهشی درباره کهن‌ترین اثر در شرح شواهد شعری «الکشاف» / سجّاد حبیبی و هادی نصیری / ۱۴۹

جُستاری در هویت «شیخ بحر پارس» / سید محمد مهدی جعفری طبری شیاده / ۱۷۳

ووستنفلد و «مقتل الحسین» منسوب به ابومخنف / انیس وحید / ۱۸۱

بازتاب بیماری‌های همه‌گیر در متون تاریخی و ادبی شبه‌قاره هند / فاطمه فیاض / ۲۰۱



شماره استاندارد بین المللی  
15619400

# آینه میراث

## دوفصل نامه علمی ویژه پژوهش های ادبی و متن شناختی

دوره جدید، سال بیست و یکم، شماره اول، بهار و تابستان 1402 (پیاپی 72)  
دارای مجوز علمی - پژوهشی به استناد نامه 3/18/44146 مورخ 1395/03/08  
از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب  
مدیر مسئول: اکبر ایرانی  
سر دبیر: مجدالدین کیوانی  
مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

### هیئت تحریریه

محمدعلی آذرشب (استاد دانشگاه تهران)، نجفقلی حبیبی (دانشیار دانشگاه تهران)، اصغر دادبه (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، علی رواقی (استاد دانشگاه تهران)، علی اشرف صادقی (استاد دانشگاه تهران)، حامد صدقی (استاد دانشگاه خوارزمی)، منصور صفت گل (استاد دانشگاه تهران)، محمود عابدی (استاد دانشگاه خوارزمی)، حبیب الله عظیمی (استادیار پژوهشی کتابخانه ملی)

### مشاوران علمی

سیدعلی آل داود، پرویز اذکابی، محمود امیدسالار (آمریکا)، اکبر ثبوت، جمیل رجب (کانادا)، هاشم رجب زاده (ژاپن)، محمد روشن، فرانسیس ریشار (فرانسه)، پاول لوفت (انگلستان)، عارف نوشاهی (پاکستان)، یان یوست ویتکام (هلند)

### صفحه آرا: محمود خانی

چاپ: میراث

\* این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز ([www.noormags.ir](http://www.noormags.ir))، بانک اطلاعات نشریات کشور ([www.magiran.ir](http://www.magiran.ir))، پایگاه اطلاع رسانی پارسا ([www.islamicdatabank.com](http://www.islamicdatabank.com))، پایگاه مرکز منطقه ای اطلاع رسانی علوم و فناوری ([www.ricet.ac.ir](http://www.ricet.ac.ir))، و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ([www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir)) نمایه می شود.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره 1182، طبقه 2، واحد 9

شناسه پستی: 1315693519

تلفن: 66490612، دورنگار: 66406258

[www.mirasmaktoob.ir](http://www.mirasmaktoob.ir)

سامانه ارسال مقالات: [www.am-journal.ir](http://www.am-journal.ir)

ایمیل نشریه: [ayenemiras@mirasmaktoob.ir](mailto:ayenemiras@mirasmaktoob.ir)

بها: 70000 تومان

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آئینه میراث نیست.
- هیئت تحریریه در ویرایش مطالب آزاد است.
- پس از صفحه‌آرایی و ویرایش مقاله، امکان بازبینی و تغییر در نوشته وجود ندارد؛ بنابراین انتظار می‌رود نویسندگان شکلی از نوشته خود را برای نشریه بفرستند که حاصل آخرین تأملات و واری‌های ایشان است.
- چنانچه ثابت شود که نویسنده/نویسندگان مقاله‌ای، از هر کتاب یا نشریه‌ای، مرتکب انتحال شده‌اند نشریه از پذیرفتن مقالات دیگر ایشان معذور خواهد بود.

از نویسندگان درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسنده آن باشد.
- مطلب ارسالی در نشریه دیگری چاپ نشده باشد.
- مقاله باید دارای چکیده فارسی و انگلیسی، هر یک در ۱۰۰ تا ۱۳۰ کلمه، به همراه چهار تا هشت کلیدواژه باشد.
- اصل مقاله از حدود ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واژه (۱۰ تا ۱۵ صفحه نشریه) باشد و در نرم‌افزار word با فونت IRLotus روی صفحه A4 تایپ شود.
- حتی‌الامکان نمودارها، جدول‌ها و تصاویر به صورت آماده برای چاپ ارائه شوند.
- توضیحات باید به صورت پانوش (پای همان صفحه) بیاید.
- ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شوند. برای ارجاع ذکر این اطلاعات و رعایت این شیوه ضروری است:
- نام خانوادگی [در منابع جدید] / اسم اشهر [در منابع قدیم]، تاریخ چاپ: جلد/شماره صفحه. مثلاً: (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۸/۱) یا (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۶/۳).
- اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: (همان: ص) و اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: (همان‌جا).
- منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
- کتاب‌ها: نام خانوادگی [در منابع جدید] / اسم اشهر [در منابع قدیم]، نام (تاریخ چاپ). نام کتاب. [به کوشش ... / ترجمه ...، ...]. نام شهر: ناشر.
- مثلاً: انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- مقالات: نام خانوادگی، نام (تاریخ). «عنوان مقاله»، نام کتاب/ نام مجله، [س ...، ش ...]: ص ...-... .
- همراه هر مطلب ارسالی ضروری است نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی و الکترونیکی و شماره تلفن ارسال شود.
- لطفاً مقالات خود را به نشانی سامانه مجله آئینه میراث [www.am-journal.ir](http://www.am-journal.ir) ارسال فرمایید.

## فهرست

- تصحیح و توضیح مصرعی از داستان رستم و سهراب/ سجّاد آیدینلو ..... ۵
- اندر اوصاف فرهنگ کهن «قانون ادب» و تصحیح آن/ گلبر نصری و هانیه دهقانی محمدآبادی ..... ۳۵
- جست‌وجوی خطبه‌های توحیدی نهج‌البلاغه در «کتاب التوحید».../ حنا سادات زهرانی و مهدی مجتهدی ..... ۶۷
- آسیب‌شناسی پدیده «رویکرد» در پژوهش‌های هنری ایران/ محمدرضا غیاثیان و میترا رضایی ..... ۹۱
- نگاهی به لغزش‌ها و خطاهای موجود در «دانشنامه حکیم میسری»/ اکبر حیدریان ..... ۱۰۹
- نقش و اهمیت «مناقب الاصفیاء» شاه شعیب فردوسی.../ محمدصادق خاتمی و نجف جوکار ..... ۱۲۷
- پژوهشی درباره کهن‌ترین اثر در شرح شواهد شعری «الکشاف»/ سجّاد حبیبی و هادی نصیری ..... ۱۴۹
- جُستاری در هویت «شیخ بحر پارس»/ سید محمد مهدی جعفری طبری شیاده ..... ۱۷۳
- ووستنفلد و «مقتل الحسین» منسوب به ابو مخنف/ انیس وحید ..... ۱۸۱
- بازتاب بیماری‌های همه‌گیر در متون تاریخی و ادبی شبه‌قاره هند/ فاطمه فیاض ..... ۲۰۱
- چکیده انگلیسی/ مجدالدین کیوانی ..... 3



## تصحیح و توضیح مصراعی از داستان رستم و سهراب

سجاد آیدنلو\*

تقدیم به روح پاک و خاطره همیشه تابناک دوست دانشمند شاهنامه‌شناسم  
شادروان دکتر ابوالفضل خطیبی که رفتنش باورناپذیر و جبران‌ناشدنی است.  
«ز دردش منم چون تی بی‌روان».

### چکیده

داستان رستم و سهراب یکی از دو داستان بحث‌انگیز شاهنامه است که هنوز همه مشکلات متنی آن حل نشده است. در این مقاله مصراعی از این داستان در توصیف رستم که در نسخ شاهنامه به بیست‌وشش صورت مختلف و در چاپ‌ها و تصحیحات آن با هفت ضبط متفاوت دیده می‌شود، به لحاظ ضبط و معنا بررسی و نویسی «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» پیشنهاد شده که در آن «ابر» احتمالاً استعاره از «شمشیر» و معنای مصراع چنین است: (رستم می‌تواند) با شمشیر، فیل را بکشد و از بین ببرد.

کلیدواژه‌ها: ابر، شمشیر، رستم و سهراب، تصحیح، شرح، شاهنامه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۸

\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران / aydenloo@pnu.ac.ir

## ۱. مقدمه

داستان رستم و سهراب از نظرِ متن‌پژوهی، یعنی بحث درباره تصحیح و توضیح لغات، ترکیبات، مصراع‌ها و ابیات آن جالب‌توجه‌ترین روایت شاهنامه است.<sup>۱</sup> با همه شروح، مقالات و نقدهای بسیاری که در باب متن این داستان نوشته شده است هنوز هم یا بعضی تعابیر و بیت‌های آن خالی از دشواری و ابهام نیست و یا درباره ضبط و معنای اصلی و درست آن‌ها اختلاف نظر هست. در این داستان پیش از آغاز نبرد پدر و پسر، سهراب با نشان دادنِ درفشِ یلان ایران نام آن‌ها را از هُجیر می‌پرسد اما چون اسمی از جهان‌پهلوان نامدار، رستم، نمی‌شنود با تأکید و اصرار از هُجیر می‌خواهد که رستم را به او بنمایاند و:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| چنین داد پاسخ هُجیرش که شاه | چو سیر آید از تخت و مهر و کلاه |
| نبرد کسی جوید اندر جهان     | که از ابر باد آرد ایدر دمان    |
| کسی را که رستم بود هم‌نبرد  | سرش ز آسمان اندر آید به گرد    |

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۶/۲۸۴/۱: ۵۸۸-۵۸۹)

## ۲. ضبط نسخ و چاپ‌ها

در اینجا مصراع دوم بیت دوم از پُرنسخه‌بدل‌ترین مصراع‌های شاهنامه است و در حدود جستجوهای نگارنده بیست‌وشش ضبط متفاوت برای آن دیده می‌شود:

---

۱. سرآغاز رسمی این مباحث جدی انتشار متن داستان به تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی (تهران، بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۲) و نقدهای نوشته‌شده بر آن بود و تازه‌ترین اهتمام در این باره داستان رستم و سهراب، پژوهش، پیرایش و گزارش دکتر جلال خالقی‌مطلق، با همکاری دکتر محمد افشین‌وفایی و دکتر پژمان فیروزبخش (تهران، سخن، چاپ سوم با افزودگی‌ها و اصلاحات، ۱۴۰۱) است. پیش از این کار نیز باید از این کتاب یاد کرد: شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات، به کوشش دکتر مه‌ری بهفر، تهران، نشر نو با همکاری نشر آسیم، دفتر پنجم (داستان رستم و سهراب)، ۱۳۹۶. جاذبه خواندن و وسوسه تصحیح و تفسیر داستان رستم و سهراب به اندازه‌ای بوده و هست که حتی مجری یکی از برنامه‌های تلویزیونی شبکه‌های خارج از ایران هم به این عرصه تخصصی وارد شده‌اند (نک. مشیری، بهرام، نقدی بر چاپ‌های انتقادی شاهنامه و تصحیح جدید از داستان رستم و سهراب، آمریکا، سرزمین جاوید، ۲۰۱۴م. برای بررسی و نقد این کتاب هم، نک. آیدنلو، سجاد؛ «نقدی بر نقد چاپ‌های انتقادی شاهنامه»، ایرانشهر امروز، سال اول، شماره ۵، دی — اسفند ۱۳۹۵: ۱۰۳-۱۲۳).

۱. که از ابر باد آرد ایدر دمان: نسخه فلورانس (۶۱۴ق) (نک. فردوسی، ۱۳۶۹ الف: ۱۶۴).
۲. که از ابر پیل آورد در دهان: لندن/ بریتانیا (۶۷۵ق) (نک. فردوسی، ۱۳۸۴ گ: ۴۷ الف).
۳. که از ابر پیل آرد اندر نهان: سن ژوزف (احتمالاً اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸) (نک. فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).
۴. که او زنده پیل آرد اندر به جان: قاهره (۷۱۰ق) (نک. فردوسی، ۱۳۹۱: ۳۵۰/۲ ش: ۲).
۵. که از سل (بدون نقطه) آرد اندر نهان: <sup>۱</sup>سفینه تبریز (تدوین ۷۲۱-۷۲۳ق) (نک. تبریزی، ۱۳۸۱: ۵۷۳).
۶. که او زنده پیل اندر آرد نهان: نسخه های لنینگراد (۷۳۳ق)، قاهره (۷۹۶ق)، پاریس (۸۴۴ق)، لندن/ بریتانیا (۸۹۱ق)، برلین (۸۹۴ق) (نک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۴/۲ زیرنویس ۲)، بایسنقری (۸۲۹-۸۳۳ق) (نک. فردوسی، ۱۳۵۰: ۱۲۵)، نورعثمانیه (۸۳۴ق) (ص ۸۳ تصویر پی دی اف)، محمد عاصم بی (۸۹۹ق) (ص ۹۳ تصویر پی دی اف) و چند دست نویس متأخر دیگر.
۷. که از ابر ننگ آورد در نهان: قاهره (۷۴۱ق) (نک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۴/۱ زیرنویس ۲).
۸. که او زنده پیل آرد اندر نهان: توپقاپوسرای (۷۷۲ق) (گ ۴۱ الف تصویر دیجیتالی).
۹. که همتا ندارد کسی از مهان: توپقاپوسرای (بین ۷۸۳-۸۱۳ق و به احتمال بیشتر میانه ۸۰۳ و ۸۱۳ق) (نک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: همان).<sup>۲</sup>
۱۰. که آن ابر می دارد اندر نهان: کاما (ظاهراً قرن ۸ق) (نک. فردوسی، ۱۳۹۱: ۳۵۰/۲ ش: ۲).<sup>۳</sup>

---

۱. یک کلمه (ظاهراً: ابر) در کتابت افتاده و مصراع اشکال وزنی دارد.

۲. در تصحیح خالقی مطلق تاریخ کتابت این نسخه (۹۰۳ق) نوشته شده است. درباره سال استساخ این دست نویس، نک. صفری آق قلع، ۱۴۰۰: ۱۹۲.

۳. در عکسی که از دست نویس دهلی (۸۳۱ق) در اختیار نگارنده است فقط دو کلمه «که آن» در آغاز مصراع دیده می شود و ادامه مصراع در تصویر نیفتاده است (نک. گ ۷۱ ب). از این روی احتمال دارد نگاشته این نسخه هم مشابه دست نویس کاما باشد.



۱۱. که او زنده پیل آورد زیر ران: سعدلو (احتمالاً قرن ۸ق) (نک. فردوسی، ۱۳۷۹ الف: (۱۵۱).
۱۲. که زنده پیل اندر آرد بهان (حرف پایانی بی نقطه):<sup>۱</sup> حاشیه ظفرنامه (نک. مستوفی، ۱۳۷۷: ۲۴۲/۱).<sup>۲</sup>
۱۳. که از ابر باد آرد اندر نهان: لیدن (۸۴۰) (نک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۴/۲) زیرنویس ۲؛ کتابخانه مجلس (بی تا، شماره ۱۵۲۳۵) (ص ۱۰۷ تصویر پی دی اف).
۱۴. که از ابر نیل آورد در نهان: لندن/ بریتانیا (۸۴۱ق) (گ ۴۲۸ الف تصویر دیجیتالی).<sup>۳</sup>
۱۵. که از ابر پیل اندر آرد دمان: واتیکان (۸۴۸ق) (نک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۴/۲) زیرنویس ۲).
۱۶. که از ابر و پیل اندر آرد زمان: انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) (نک. همان).
۱۷. که او زنده پیل آورد در نهان: آکسفورد (۸۵۲ق) (نک. همان؛ ایاصوفیه (۸۶۱ق) (ص ۸۴ پی دی اف).
۱۸. که از ابر پیل آرد اندر دهان: ایاصوفیه (۸۵۷ق) (ص ۸۴ پی دی اف).
۱۹. که از ابر پیل آورد در نهان: پاریس (تاریخ مقدمه: ۹۵۰ق) (برگ ۱۳ الف تصویر دیجیتالی؛ پاریس (۱۰۱۲ق) (گ ۱۵۹ تصویر دیجیتالی) و کتابخانه مجلس (بی تاریخ، شماره ۶۱۸۴۲) (ص ۹۹ پی دی اف).
۲۰. که از ابر نیل اندر آرد نهان: مجلس (احتمالاً قرن ۱۰) (ص ۱۰۱ پی دی اف).
۲۱. کزو اژدها سیر آید دهان: مجلس (۱۰۱۶ق) (ص ۱۴۷ پی دی اف) و پاریس (۱۲۲۳ق) (گ ۱۹۰ الف تصویر دیجیتالی).<sup>۴</sup>

---

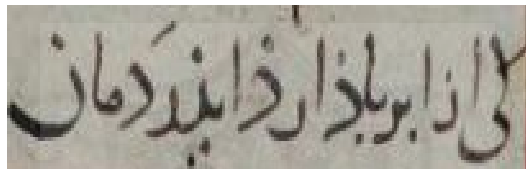
۱. قافیه را «بجان/ به جان» هم می توان خواند. در رستم و سهراب چاپ بنیاد شاهنامه (نک. فردوسی، ۱۳۶۹ ب: ۱۷۴) نیز «بهان» خوانده شده است.

۲. ضبط حاشیه ظفرنامه نیز مانند سفینه تبریز یک کلمه (ظاهراً: او) افتادگی و ایراد وزنی دارد.

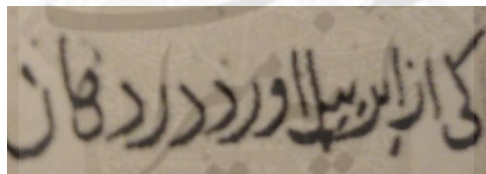
۳. در رستم و سهراب بنیاد شاهنامه (ص ۱۷۴) و تصحیح دکتر خالقی مطلق (۱۶۴/۲) زیرنویس ۲) «نیل» در این نسخه «پیل» خوانده شده است.

۴. در این نسخه، قافیه «دمان» هم خوانده می شود.

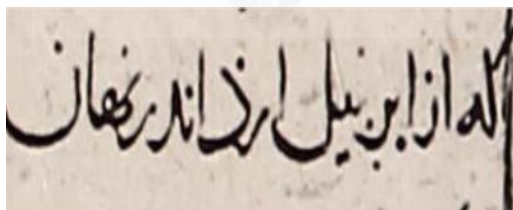
۲۲. که از ابر بیدار و اندر نهان: پاریس (۱۲۲ق) (گ ۱۲۰ ب).
۲۳. که از ابر و باد اندر آید نهان: پاریس (بی تاریخ) (ص ۲۲۱ پی دی اف).
۲۴. که او زنده پیل اندر آرد ز جان: سلیمانیه (۱۲۴۵ق) (ص ۷۵ پی دی اف) و نسخه ناقص کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ظاهراً قرن ۱۳ق) (ص ۲۴۸ پی دی اف).
۲۵. که از شیر شرزه نگردد نهان: دست نویس ناقص و بی تاریخ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ص ۱۴۳ پی دی اف).
۲۶. که از ابر خون باد [کذا. ظاهراً: بارد] آن پهلوان: نسخه بی تاریخ دانشگاه هاروارد (ص ۱۷۱ پی دی اف).



(تصویر مصرع در نسخه فلورانس، ۱۴۶۱ق)



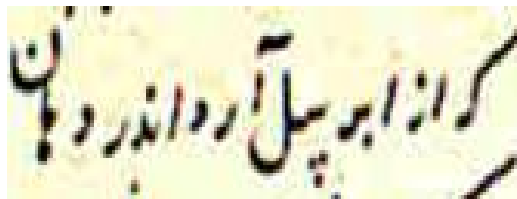
(نسخه لندن/ بریتانیا، ۱۶۷۵ق)



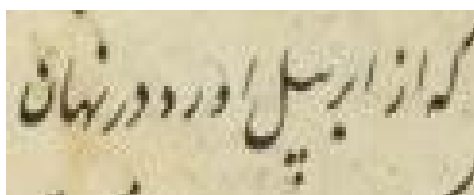
(نسخه سن ژوزف)



(لندن/ بریتانیا، ۱۸۴۱ق)



(ایاصوفیه، ۸۵۷ق)



(پاریس، تاریخ مقدمه: ۹۵۰ق)

در بررسیِ دگرسانی‌هایِ متنوعِ این مصراع - که تعدّد آن‌ها نشان‌دهندهٔ غرابت و ابهامِ نگاشتهٔ اصلی برای کاتبان و تغییرات و ساده‌گردانی‌های فراوان آن است - نکتهٔ پرسش‌برانگیز و در عین حال عجیب این است که کاتبِ «باسواد» و «خوش‌ذوق» نسخهٔ لندن/ بریتانیا (۶۷۵ق)<sup>۱</sup> از ضبطِ «که از ابر پیل آرد در دهان» با قافیهٔ «دهان» چه معنایی درمی‌یافته که آن را با این قافیهٔ غریب نوشته است؟ وجهی که در دست‌نویسِ ایاصوفیه (۸۵۷ق) با تفاوتی بسیار جزئی (که از ابر پیل آرد اندر دهان) تکرار شده و در دو نسخهٔ متأخرِ دیگر از قرون یازدهم و سیزدهم نیز با تغییرِ بخشِ نخست ولی حفظِ همان قافیه (کز و اژدها سیر آید دهان) آمده است. به دلیلِ نامأنوس بودنِ قافیهٔ «دهان» در ضبطِ دست‌نویسِ لندن/ بریتانیا (۶۷۵ق)، مرحوم مینوی در داستانِ رستم و سهرابِ بنیادِ شاهنامه در بخشِ تفصیلِ نسخه‌بدل‌ها در برابرِ این صورتِ نوشته‌اند «از همه مجهول‌تر است» (فردوسی، ۱۳۶۹: ب: ۱۷۴).

بُنداریِ مصراعِ مورد بحث را چنین ترجمه کرده است «... رستم الَّذی یَتَنَكَّبُ الْفیلُ الْهَائِجُ عَنْ مُصَاوَلَتِهِ وَ یَحْجَمُ اللَّیْثُ الْکَاشِرُ عَنْ مُکَافَحَتِهِ» (البنداری، ۱۴۱۳: ۱/ ۱۴۰) که برگردانِ تقریباً واژه‌به‌واژه (غیرتحت‌اللفظی) آن، این است: رستمی که فیلِ خشمگین از نبرد

۱. دربارهٔ «سواد» و «ذوق» کاتبِ این نسخه، نک. خطیبی، ابوالفضل؛ «کاتب خوش‌ذوق و دردسرِ مصحح» (دربارهٔ کهن‌ترین نسخهٔ کامل شاهنامه) (۶۷۵ق)، دربارهٔ شاهنامه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵، ص ۴۹-۶۸.

با او دوری می‌کند و شیر غرّان از پیکارش پرهیز می‌جوید.<sup>۱</sup> با توجه به این ترجمه دو احتمال پیش می‌آید. یکی اینکه شاید ضبط نسخه شاهنامه اساس کار بنداری صورت‌هایی مانند «کز و پیل و شیر آید اندر نهان»، «کز و پیل و شیر اندر آید به جان» و یا «که او پیل و شیر آرد اندر نهان/آورد در نهان» و یا «که او پیل و شیر اندر آرد به جان» بوده که او در گزارش خویش دو واژه «پیل» و «شیر» را آورده است. دیگر اینکه شاید وی یکی از نویسش‌های «که از ابر پیل آرد اندر نهان/آورد در نهان» یا «که او زنده پیل اندر آرد نهان» را به این صورت اصطلاحاً غیر تحت‌اللفظی/کلی ترجمه کرده و در واقع دریافت خود را از مفهوم بیت - که وصف پهلوانی رستم است - به عربی برگردانده است نه عین مصرع فردوسی را. چون در تفاوت ضبط‌های گوناگون این مصرع نگاشته‌ای وجود ندارد که در آن دو لغت «پیل» و «شیر» با هم به کار رفته باشد.<sup>۲</sup> گمان دوم محتمل‌تر می‌نماید و بسیار بعید است که اگر در نسخه مورد استفاده بنداری «پیل» و «شیر» با هم در مصرع فردوسی به کار رفته بوده، نشانه‌ای از آن در هیچ یک از دست‌نویس‌های بعدی باقی نمانده باشد.

در چاپ‌ها و تصحیحات شاهنامه با میزان اعتبار متفاوت، هفت ضبط برای مصرع مذکور از داستان رستم و سهراب آمده که در مقایسه با بیست‌وشش نویسنش موجود در نسخ بسیار کم است. علت تقلیل اختلاف نگاشته‌های چاپ‌های شاهنامه نسبت به دست‌نویس‌های آن در این مصرع، یکی دسترس نداشتن یا استفاده نکردن همه طابعان و مصححان به/از نسخه‌هایی است که دگرسانی آن‌ها در این مقاله داده شده است و دیگر، نادرستی و بی‌اهمیت بودن بعضی از این وجوه در هر دو گروه از دست‌نویس‌های قدیمی و جدید که باید نادیده گرفته و کنار گذاشته شود. نویسنش‌های هفت‌گانه مصرع داستان رستم و سهراب در چاپ‌ها و تصحیحات شاهنامه یا متن داستان چنین است:

۱. ترجمه شادروان استاد آیتی از جمله بنداری این گونه است: «او کسی است که پیل ژیان در نبرد با او درمآند و شیر درنده پنجه در پنجه او نیفکند» (بنداری، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

۲. از نسخه‌هایی که نگارنده بررسی کرده است کلمه «شیر» فقط در ضبط «کز و شیر شرزه نگرده نهان» در یک دست‌نویس ناقص و بی‌تاریخ و احتمالاً جدید دیده می‌شود.

۱. که او ژنده پیل اندر آرد ز جان: چاپ‌های مکان/ماکان (۳۵۱/۱)، وللرس (۴۸۳/۱)، چاپ‌های سنگی (برای نمونه، نک. فردوسی، ۱۲۷۲: ۱۱۸)، بروخیم (۸۱۴/۴۶۳/۲)، مرحوم دکتر دبیرسیاقی (۹۶۱/۵۰۹/۱)، کُلاله خاور/مرحوم محمد رمضان (۹۴۲۸/۳۸۲/۱) و مسکو (۶۱۴/۲۱۷/۲).
۲. که او ژنده پیل اندر آرد نهان: ژول مول (۸۱۴/۷۱/۲) و دکتر کزازی (نامه باستان: ۲۹۰۵/۱۳۷/۲؛ ویرایش دانشورانه و نوآیین: ۲۹۰۴/۳۰۴/۱).
۳. که او زنده پیل آرد اندر نهان: رستم و سهراب بنیاد شاهنامه (ص ۳۹، ب ۶۰۳)، چاپ استادان قریب و بهبودی (۵۹۷/۳۳۵/۱)، مرحوم استاد قریب (۵۹۸/۲۵۰/۱) و ویرایش نهایی چاپ مسکو (۶۰۴/۱۷۱/۲).
۴. که از ابرباد آرد ایدر دمان: ویرایش اول تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکاران (۵۷۸/۱۶۴/۲) و ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق (۵۸۷/۲۸۴/۱).
۵. که از ابر پیل آورد در نهان: استاد مصطفی جیحونی (۵۹۰/۳۴۷/۱).
۶. میان کِهان و میان مِهان: آقای فریدون جنیدی (۷۱۴۳/۴۵۵/۲).
۷. که او ژنده پیل اندر آرد به جان: دکتر مهری بهفر (۵۹۰/۲۴۶/۵).

### ۳. نظریات مصححان، شارحان و محققان

اولین توضیح درباره معنای این مصراع از استاد مینوی و درباره ضبط تصحیح خود/چاپ بنیاد شاهنامه (که او زنده پیل آرد اندر نهان) است که نوشته‌اند «صورتی که در متن آورده‌ایم صورتی معنی‌دار و موافق با ضبط نسخه‌هاست و می‌توان آن را چنین فهمید که «او باعث می‌شود که زنده پیل خود را از او پنهان می‌کند» یا «زنده پیل را ناپیدا می‌سازد». مراد از مصراع دوم شاید این باشد که «زنده پیل از بیم او خویشان را نهان می‌کند» (فردوسی، ۱۳۶۹: ب ۱۰۹). شادروان دکتر اسلامی ندوشن و دکتر فتح‌الله مجتبابی در نقدهایی که در سال ۱۳۵۳ش در مجلات یغما و سخن بر رستم و سهراب بنیاد شاهنامه چاپ کرده‌اند این معنا را برای مصراع با ضبط گفته‌شده، نادرست دانسته و «نهان» را در معنی «نیست و نابود» گرفته‌اند «او پیل را از صفحه روزگار محو می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۳: ۳۳) و «ژنده

پیل را نابود می‌سازد/ ژنده پیل را نیست و نابود تواند کرد» (مجتبایی، ۱۳۹۶: ۹۱).

دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری با اینکه متن مبنای کارشان در کتاب غم‌نامه رستم و سهراب، چاپ استاد مینوی بوده است، این مصراع را به صورت «که او ژنده پیل اندر آرد به جان» تصحیح کرده<sup>۱</sup> و در توضیحات فعل «اندر آرد به جان» و ترکیب «به جان آوردن» را معنا کرده‌اند (نک. شعار و انوری، ۱۳۷۸: ۱۴۳ و ۱۵۳). دکتر محمدجعفر یاحقی در کتاب سوکنامه سهراب که بر اساس چاپ بنیاد شاهنامه است، در نویسی «که او ژنده پیل آرد اندر نهان» مصدر «اندر نهان آوردن» را موافق با نظر اسلامی ندوشن و مجتبایی و برخلاف توضیح استاد مینوی، «نابود کردن و از میان بردن» معنا کرده‌اند (نک. یاحقی، ۱۳۶۸: ۱۲۸). دکتر غلام‌محمد طاهری مبارکه فعل را در ضبط چاپ بنیاد شاهنامه «آرد اندر نهان» گرفته و هر دو معنای «پنهان کند» و «نابود کند» را برای آن آورده، ولی در گزارش معنای مصراع فقط «نابود کند» را به کار برده است (نک. طاهری مبارکه، ۱۳۷۹: ۱۷۴). مرحوم دکتر غلامعلی فلاّح هم در شرح داستان رستم و سهراب ضبط چاپ مسکو (که او ژنده پیل اندر آرد ز جان) را معنی کرده‌اند (نک. فلاّح، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

دکتر خالقی مطلق، هم در یادداشت‌های شاهنامه و هم در چاپ مستقل داستان رستم و سهراب درباره ضبط تصحیح خویش (که از ابر باد آرد ایدر دمان) - که همان نگاشته نسخه فلورانس است - چنین توضیح داده‌اند: «رستم دارای چنان نیرویی است که باد شتابنده را از هوا به زمین می‌آورد و در بند می‌کند. دمان می‌تواند قید باشد به معنی «به‌شتاب» و می‌تواند صفت باد باشد. باد دمان یعنی باد تند و شتابنده» (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: یکم/۵۲۹؛ همو، ۱۴۰۱: ۳۱۲). با اینکه مضمون «به بند کشیدن باد» در این گزارش بن‌مایه‌ای حماسی - اساطیری است ضبط مصراع به نظر نگارنده، اصلی نیست و در برابر وجه دیگری که در ادامه طرح و بحث خواهد شد صورت ساده‌تری است که به احتمال فراوان کاتب/

۱. ایشان البته در مقدمه یادآور شده‌اند که در متن رستم و سهراب همه جا از عین تصحیح استاد مینوی پیروی نکرده و در مواردی ضبط‌های متن یا نسخه‌بدل‌های طبع اول و دوم شاهنامه چاپ مسکو را مرجح دانسته و به متن برده‌اند (نک. شعار و انوری، ۱۳۷۸: ۲۵).

پردازنده‌اش نیز این معنای غیراساطیری را برای آن در نظر داشته است: (رستم کسی است که) می‌تواند باد تند/ طوفان به وجود آمده در آسمان را به زمین بیاورد و آن طوفان را در زمین بر پا کند. یا: در آسمان باد تند به وجود می‌آورد و آن را به زمین می‌کشد.

از شارحانی که متن داستان رستم و سهراب را بر اساس تصحیح خالقی مطلق گزارش کرده‌اند دکتر منصور رستگار فسایی سال‌ها پیش از چاپ یادداشت‌های شاهنامه خالقی مطلق این معنا را برای مصراع «که از ابر باد آرد ایدر دمان» نوشته است: «... به حدی قوی است که می‌تواند از شمشیر خود توفان به پا کند و توفان را به شتاب وامی‌دارد» (رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ۱۷۱). چند سال بعد دو تن از محققان پس از اشاره به معنای رستگار فسایی و یادآوری این نکته که «نسخه‌بدل‌های موجود هم چندان کمکی به مفهوم بیت نمی‌کنند» (نظری و مقیمی، ۱۳۸۴: ۸۳) هم معنای «از آسمان توفان بر پا می‌کند» را برای مصراع با آن ضبط آورده‌اند و هم این حدس را مطرح کرده‌اند که شاید «باد آرد» در اصل «باد دارد» بوده است و «باد داشتن به معنی هیچ و پوچ انگاشتن است» و منظور مصراع این است: «... وی ابر را با آن همه بلندی و قدرت حمله‌کنان هیچ و پوچ می‌انگارد» (همان: ۸۴). شارحی دیگر «که از ابر باد آرد ایدر دمان» را این گونه معنا کرده است: «... وی از آسمان (ابر) باد وزنده و تندسیر و خروشان را بر زمین می‌آورد» (ایمانی، ۱۳۸۸: ۲۰۱). دکتر دهقانی هم در گزیده شاهنامه خویش نوشته است: «از ابر باد دمان بر می‌انگیزد» (دهقانی، ۱۳۹۸: ۲۳۷).

دکتر میرجلال‌الدین کزازی بعد از اشاره به اینکه از ضبط نسخه فلورانس (که از ابر باد آرد ایدر دمان) «معنایی روشن و سنجیده ... به دست نمی‌آید»، وجه گزیده خویش (که او زنده پیل اندر آرد ز جان) را هم - که پیشتر در تصحیح ژول مول آمده - «ریختی بر ساخته و نانژاده» دانسته‌اند (نک. کزازی، ۱۳۸۱: ۱۲۵). چنان‌که گذشت، نگاشته دست‌نویس فلورانس - گرچه به نظر نگارنده اصلی نیست - معنی دارد اما تصریح ایشان به بر ساختگی

۱. دکتر عزیزالله جوینی که متن دست‌نویس فلورانس را به صورت حروفی چاپ کرده، ضبط این نسخه را معنا نکرده است (نک. جوینی، ۱۳۸۰: ۴۲۹).

ضبط متن خویش - و البته قبل از آن چاپ مول - درست است. دکتر مهتری بهفر نیز متن چاپ خود (که او ژنده پیل اندر آرد به جان) را که قبلاً در غم‌نامه رستم و سهراب شعار و انوری آمده است، معنا کرده است (نک. فردوسی، ۱۳۹۶: ۲۴۷).<sup>۱</sup>

#### ۴. تصحیح و توضیح مصراع

برای تصحیح مصراع محلّ گفتگو و رسیدن به ضبط اصلی و نهایی اش ابتدا باید به تعیین قافیه آن پرداخت. قافیه مصراع نخست بیت (نبرد کسی جوید اندر جهان) «جهان» است و بررسی متن کامل شاهنامه نشان می‌دهد که فردوسی در اغلب ابیات برای این کلمه قافیه «نهان» را به کار برده و در نمونه‌های بسیار اندک‌شماری از واژه‌های «ناگهان»، «کارآگاهان»، «زمان»، «مهان» و «جان» برای هم‌قافیگی «جهان» استفاده کرده است. «جهان» و «نهان» به سبب اشتراک در حرف «ه» اصطلاحاً از قافیه‌های پُر/غنی محسوب می‌شود و استعمال این گونه قافیه‌ها و رعایت موسیقی حروف از ویژگی‌های سبکی شاهنامه است.<sup>۲</sup> بنابراین تردیدی نمی‌ماند که قافیه مصراع مورد بررسی «نهان» است که اتفاقاً افزون بر دلیل سبکی مذکور از ضبط نسخه‌ها نیز تأیید می‌شود و مستند بر بسیاری از دست‌نویس‌ها از جمله کهن‌ترین و معتبرترین آن‌هاست. بر همین اساس قافیه‌های «جان»، «دمان»، «مهان»، «دهان»، «ران»، «زمان» و «پهلوان» برای این مصراع در نسخ، چاپ‌ها و تصحیحات شاهنامه، یا تغییر یافته و غیراصلی است و یا نادرست و بی‌معنا.

صورت اصلی و درست بخش آغازین مصراع هم طبق دو قاعده «برتری ضبط دشوارتر» و نیز «کدام وجه می‌تواند به وجه دیگر تبدیل شود؟»، به احتمال فراوان «که از ابر، پیل...» در دو نسخه قدیمی و با اعتبار لندن/بریتانیا (۶۷۵ق) و سن‌ژوزف و همچنین واتیکان

۱. همان‌گونه که در گزارش اختلاف نسخ مصراع دیده می‌شود این ضبط در دست‌نویس قاهره (۷۱۰ق؟)، احتمالاً حاشیه ظفرنامه و با تفاوتی بسیار جزئی («ز جان» به جای «به جان») در دو نسخه متأخر آمده است. در چاپ دکتر بهفر به هیچ یک از این نسخه‌ها و نسخه‌بدل‌ها اشاره نشده است.

۲. در این باره و مشخصاً در باب قافیه «جهان» و «نهان»، نک. نقوی، نقیب؛ شکوه سرودن (بررسی موسیقی شعر در شاهنامه فردوسی)، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۷.



(۸۴۸ق)، ایاصوفیه (۸۵۷ق)، پاریس (مقدمه: ۹۵۰ق) و احتمالاً سفینه تبریز است که در سه دست‌نویس لندن/بریتانیا (۸۴۱ق)، ایاصوفیه (۸۶۹ق) و کتابخانه مجلس (احتمالاً قرن ۱۰ق)، «پیل» به «نیل» تصحیف شده و در نسخ دیگر نیز به دلیل دریافتن رابطه «ابر» و «پیل» به نویسنش‌های ساده تغییر یافته است. به توضیحی دیگر اگر اصل سروده فردوسی صورت‌هایی مانند «که از ابر باد آرد ایدر دمان»، «که او زنده پیل اندر آرد به جان»، «که او زنده پیل اندر آرد نهان» یا «که او زنده پیل آرد اندر نهان» بود هیچ کاتبی آن را به گونه دشوار و مبهم «که از ابر پیل آرد اندر نهان» یا «که از ابر پیل آورد در دهان/نهان» تبدیل نمی‌کرد و نمی‌نوشت، لذا ضبط اصلی همان نگاشته دشوار و به ظاهر غریب و بی‌معنی است که به دست کاتبان گوناگون دگرگون و غالباً ساده و معنی‌دار شده است.<sup>۱</sup> با این حال در بیشتر وجوه تغییر یافته، واژه «پیل» و در موارد کمتر کلمه «ابر» - که هر دو با هم در نویسنش کهن اصلی بوده - حفظ شده است؛ یعنی کاتبانی که نمی‌توانسته‌اند میان «ابر» و «پیل» در مصراع شاهنامه پیوندی بیابند و آن را معنا کنند، بعضی کلمه «پیل» را از سخن فردوسی گرفته و مصراع ساده دیگری با استفاده از آن ساخته و کتابت کرده‌اند<sup>۲</sup> و برخی دیگر از «پیل» در مصراع فردوسی چشم پوشیده و با «ابر» مصراعی سروده و نوشته‌اند.

با روشن شدن جزء اول مصراع (احتمالاً: که از ابر، پیل) و قافیه آن (نهان) آخرین مرحله برای تصحیح کامل همه مصراع، پاسخ به این پرسش است که کدام یک از دو ضبط موجود در دو نسخه سن‌ژوزف و لندن/بریتانیا (۶۷۵ق) درست است؟ «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» در سن‌ژوزف یا «که از ابر، پیل آورد در نهان» در لندن/بریتانیا؟ که البته قافیه عجیب آن در این دست‌نویس «دهان» است. به بیانی دیگر و دقیق‌تر عبارت فعلی/مصدر به‌کاررفته در این مصراع «آرد اندر نهان» (اندر نهان آوردن) است یا «آورد در نهان» (در

۱. ذکر قید «غالباً» برای ساده بودن و معنا داشتن ضبط‌های تغییر یافته و غیر اصلی از آن روی است که بعضی از این صورت‌ها نیز مبهم و نامفهومند؛ از جمله «که از ابر پیل آورد در دهان»، «که آن ابر می‌دارد اندر نهان»، «که از ابر نیل آورد در نهان» و «که از ابر و باد اندر آید نهان».

۲. پرتکرارترین و به نوعی ساده‌ترین این ضبط‌ها، «که او زنده پیل اندر آرد نهان» در اغلب دست‌نویس‌ها از سده هشتم تا ادوار متأخرتر است.

نهان آوردن)؟ نگارنده به قرینه کاربرد دو عبارت فعلی/ مصدر «اندر نهان شد» (اندر نهان شدن) و «اندر نهان کرد» (اندر نهان کردن) در جاهای دیگر شاهنامه (نک. ادامه مقاله) و کهن تر بودن «اندر» نسبت به «در»، ضبط «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» را صورت احتمالاً اصلی و درست می‌داند که در نسخه معتبر سن ژوزف آمده است.<sup>۱</sup> این را هم باید افزود که با توجه به عبارت فعلی مصراع (اندر نهان آورد) که «اندر» حرف اضافه و متعلق به «نهان» است، وجه «اندر آرد نهان» و نگاشته‌هایی نظیر «که از ابر پیل اندر آرد نهان» احتمالاً نمی‌تواند درست و اصلی باشد، زیرا در آن «اندر» پیشوند فعل و مربوط به «آرد» است و «نهان اندر آوردن» در شاهنامه و متون دیگر ظاهراً گواه کاربرد ندارد.

برای رعایت فضل تقدّم و صد البتّه تقدّم فضل استادان و محققانی که به ضبط اصلی یا نزدیک به اصل و به ظاهر مبهم این مصراع توجه کرده‌اند حتماً باید خاطرنشان کرد که نخستین بار دکتر مجتبیایی در نقد پیش گفته‌شان بر داستان رستم و سهراب تصحیح استاد مینوی، درباره نویسی «که از ابر پیل آورد در دهان» در نسخه لندن/ بریتانیا (۶۷۵ق) - البتّه با قافیه «نهان» - نوشته‌اند «این صورت نیز بی معنی و "مجهول" نیست ... [و] باید بر طبق قواعد و ضوابط کار در متن گذارد» (مجتبیایی، ۱۳۹۶: ۹۲ و ۹۳). ایشان با در نظر داشتن تعبیر «به ابر اندر آمدن» به معنای «بالا رفتن و رفعت گرفتن» در شاهنامه، «از ابر اندر آوردن» را در این مصراع (با ضبط: که از ابر پیل آورد در نهان) «پست و ناچیز کردن و از اوج به زیر آوردن» دانسته‌اند اما توضیح نداده‌اند که در این معنا رابطه «ابر» و «پیل» چگونه و چیست؟ و چرا فردوسی در این تصویر کنایی «پیل» را از «ابر» به زیر آورده است؟ مگر «پیل» می‌تواند در «ابر» و بر آسمان باشد؟

در چاپ سوم داستان رستم و سهراب به تصحیح و توضیح خالقی مطلق - که پس از پایان نگارش این مقاله منتشر شده است و نسبت به چاپ اول و دوم آن اضافاتی دارد - نظر دو همکار ایشان (آقایان دکتر محمد افشین وفایی و دکتر پژمان فیروزبخش) درباره ضبط

۱. عبارت فعلی «آرد اندر نهان» - البتّه با تفاوت ضبط بخش آغازین مصراع - در نسخه‌های سفینه تبریز، توقفاپوسرای (۷۷۲ق)، لیدن (۸۴۰ق) و ایاصوفیه (۸۵۷ق) (با قافیه «دهان») نیز دیده می‌شود.

مصراع مورد بحث افزوده شده که همان پیشنهاد نگارنده است با تصریح به مبهم بودن معنای این وجه. افشین وفایی و فیروزبخش نوشته اند:

اگر در تصحیح این مصراع از ضبط اکثریت نسخ پیروی کنیم تقریباً به چنین صورتی می‌رسیم: که ... .. آرد اندر نهان. ضبط نسخ برای سه کلمه‌ای که به جای آنها نقطه چین گذاشته‌ایم چنین است: ف، لی: از ابر باد؛ ل، ژ، ق، ش ۲، لن ۲، ل ۳، و: از ابر پیل؛ لن، ق ۲، پ، آ، ل ۲، ب: اوزنده پیل. ضبط باد منحصر است به فلورانس و لیدن (چنان که ضبط دمان نیز فقط در فلورانس و واتیکان آمده و در دومی البته همراه با پیل است نه باد) و ظاهراً تغییری بوده است برای رهایی از ضبط پیل که در کنار ابر بی معنی می‌نماید. ضبط زنده به جای ابر در بعضی دستنویس‌ها هم احتمالاً از همین قسم تغییرات بوده است. پس به نظر می‌رسد ضبط اصلی چیزی در این حدود بوده باشد: که از ابر پیل آرد اندر نهان. گرچه معنا هنوز خالی از ابهام نیست (نک. خالقی مطلق، ۱۴۰۱: ۳۱۲).

از مصححان شاهنامه هم - چنان که ملاحظه شد - فقط استاد مصطفی جیحونی ضبط نسخه لندن/ بریتانیا را با اصلاح قافیه (که از ابر، پیل آورد در نهان) انتخاب کرده‌اند که در قیاس با چاپ‌ها و تصحیحات دیگر وجه دشوارتر و نزدیک‌تر به صورت نهایی - البته به دریافت و پیشنهاد نگارنده و افشین وفایی و فیروزبخش - است. راقم این سطور در گفتگویی تلفنی با استاد جیحونی به تاریخ بیست و هفتم آبان ماه سال ۱۴۰۱ تفسیر ایشان را از ضبط مختار تصحیحشان جويا شد و استاد این دو معنا را بیان کردند: ۱. کسی که فیل به آن توانایی را از ابر (یعنی: جایگاه بلند) پایین می‌گشت و در بطن خود جای می‌دهد (یعنی: می‌گشت)؛ ۲. کسی که فیل را از ابر به زیر می‌آورد و به گور می‌سپارد.

به نظر نگارنده در ضبط «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» (یا: آورد در نهان) «ابر» نمی‌تواند در معنای اصلی واژه یا مجاز از «آسمان» باشد چون جایگاه «پیل» در میان «ابر» و بر «آسمان» نیست و پیوندی منطقی بین این دو وجود ندارد که فردوسی بر اساس آن کنایه اغراق‌آمیز «اندر نهان آوردن پیل از ابر» را ساخته و به کار برده باشد. اگر در شاهنامه در وصف سهراب می‌خوانیم:

فروید آرد از ابر پران عقاب      نتابد به تندی بر او آفتاب

(۹۱/۲۶۴/۱: ۱۳۹۳)

تصویرِ مصرعِ نخست کاملاً منطقی و مبالغه‌آلود آن پذیرفتنی است زیرا «عقاب» برخلاف «پیل» در میان «ابر»ها و بر آسمان است و پهلوان می‌تواند با سلاح خویش او را از آنجا به زیر بکشد. یا این بیت درباره‌ی بزرگی و نیروی سیمرغ:

اگر پیل بیند برآرد به ابر ز دریا نهنگ و ز خشکی هژبر

(همان: ۲/۱۱۰/۲۴۵)

باز در قالبِ قواعدِ داستان‌های حماسی و بزرگ‌نمایی‌های آن غیرمنطقی و نامرتب نیست، چون سیمرغ پرنده است و می‌تواند «پیل» را به چنگال بگیرد و بر فرازِ «ابر» برسد، ولی در مصرع داستان رستم و سهراب، «پیل» که جانورِ کوه‌پیکرِ زمینی است به هیچ روی نمی‌تواند در «ابر» باشد و از آنجا به قدرتِ پهلوان «اندر نهان آورده شود». اتفاقاً - و همان‌گونه که اشاره شد - سببِ اصلیِ تغییراتِ فراوانِ این مصرع در نسخِ شاهنامه و انتخابِ صورت‌های غیراصولی و ساده‌شده در همه‌ی تصحیحات و چاپ‌ها - جز تصحیح استاد جیحونی - نیز همین غرابت و منطقی نبودنِ رابطه‌ی «ابر» در معنایِ معروفِ آن با «پیل» بوده است.

پیش از پرداختن به معنای درست و دقیقِ مصرع با ضبطِ «که از ابر، پیل آرد اندر نهان»، یادآوریِ دو نکته خالی از لطف نیست. نخست اینکه در چند سالِ اخیر گاهی در بعضی مقالات و کتاب‌ها دامنه‌ی خیال‌پردازی‌های بی‌بُنیان در تصحیح و تفسیرِ بیت‌های شاهنامه یا تحلیلِ اساطیریِ اشاراتِ آن، بی حد و کرانه گسترش یافته است. از این روی دور نیست شماری از این گروه از پژوهندگان، در گزارشِ مصرع مذکور «ابر» را به معنای «آسمان» بگیرند و در توجیهِ رابطه‌ی «ابر» و «پیل» و چگونگیِ در آسمان بودنِ پیل بگویند در اینجا یک اشاره‌ی باریک و پوشیده به اساطیر هند وجود دارد و منظور از «پیل»، فیلِ ویژه‌ای است که در اسطوره‌های هندی مرکبِ ایندره/ ایندراست و به جهت جایگاهِ آسمانیِ این ایزد در آسمان بوده است. این پیلِ خاص و آسمانیِ آیراواتا نام دارد (درباره‌ی این فیل و دیدنِ نگاره‌هایی از آن، نک. ایونس، ۱۳۸۱: ۲۲، ۸۴، ۱۰۶ و ۱۳۰؛ ذکرگو، ۱۳۹۴: ۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۷۹) و هُجیر می‌گوید رستم کسی است که می‌تواند پیلِ آسمانی (آیراواتای ایندره/ ایندرا) را هم از آسمان به زیر بکشد و بکشد!

شاید بسیاری از خوانندگان ارجمند از نوشتن چنین توضیحی در این مقاله تعجب بکنند و حتی آن را بیهوده و نالازم بدانند ولی نگارنده از بس که در بعضی نوشته‌ها نمونه‌هایی از این نوع خیال‌ورزی‌های شگفت‌انگیز را دیده است برای دفعِ دخلِ مقدّر این نکته را متذکر شد تا احیاناً اگر کسانی در پی چنین تفسیرهای وهم‌آمیزی بودند از پیش بدانند که قطعاً نادرست و مایه شگفتی و استهزا است. هرچند به تجربه ثابت شده است که تعدادی از این نویسندگان هیچ توضیح مستندی را نمی‌پذیرند و پنداشته‌های خیالی خویش را در تصحیح و گزارش شاهنامه بر هر استدلالی مقدم می‌دانند/ می‌دارند.

نکته دوم هم این است که اگر در نسخه/ نسخه‌هایی از شاهنامه به جای «پیل» واژه «دیو» به کار می‌رفت (که از ابر، دیو آرد اندر نهان) می‌توانستیم در این ضبط - با صرف نظر از اصلی یا غیر اصلی بودن آن - «ابر» را - جز از مفهوم استعاره‌ای که در ادامه مقاله توضیح خواهیم داد - در معنای حقیقی آن نیز بگیریم و مصراع را تفسیر بکنیم زیرا در روایات حماسی و پهلوانی، «دیو» با «ابر» در آسمان پیوند دارد و «دیوان» یا خود را به پیکر «ابر» درمی‌آورند و ظاهر می‌شوند<sup>۱</sup> و یا در میان «ابر» هستند و از آنجا پدید یا در زمین فرود می‌آیند.<sup>۲</sup> بر این اساس صورت مفروض «که از ابر، دیو آرد اندر نهان» به این معنا می‌شد که: رستم دیو را از ابر پایین می‌کشد و می‌کشد.

درباره چپستی و چگونگی رابطه «ابر» و «پیل» در مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» شاید اولین و آشناترین نکته‌ای که به ذهن بعضی برسد، پیوند تشبیهی «ابر» و «پیل» در

۱. در شاهنامه دیو سپید با همراهانش به «ابر» تبدیل می‌شود و بر کاووس و لشکر ایران می‌تازد:

شب آمد یکی ابر شد با سپاه جهان کرد چون روی زنگی سیاه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۲۰۷/۱۹۵)

۲. در سام‌نامه ابرهای دیو - که نامش نیز «ابر» است - از میان «ابر» بیرون می‌آید و پری دخت و رضوان را می‌رباید (نک. سام‌نامه، ۱۳۹۲: ۲۴۰). در طومار نقالی هفت‌لشکر هم به‌سان سام‌نامه «دیو» از «ابر» پدیدار می‌شود و سام فرزند فرامرز را از روی اسب بر می‌گیرد و می‌برد (نک. هفت‌لشکر، ۱۳۹۹: ۴۰۹). در گزارش عامیانه داستان امیر حمزه نیز «کله [کذا. احتمالاً: لکه] ابری نمایان گردید. از آن ابر چهار دیو بیرون آمدند» (مشهدی باقر بازاری، ۱۴۰۱: ۳۳۰).

سنت بلاغی متون فارسی باشد. در برخی از آثار منظوم و منثور «ابر» به «پیل» و «پیل» به «ابر» تشبیه شده و ترکیب «فیلان ابرنژاد» نیز به کار رفته است (برای نمونه، نک. مشهدی باقر بازاری، ۱۴۰۱: ۲۲۵). معروف‌ترین شاهد این تصویر - که ظاهراً خاستگاه آن معتقدات و روایات باستانی هند است (در این باره، نک. فریامنش، ۱۳۹۶: ۶۸-۷۱ و برای دیدن بعضی نمونه‌های نظم و نثر، نک. همان: ۶۲-۶۶) - این بیت فرخی سیستانی در مطلع یکی از قصاید اوست:

برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا      چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا  
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۱)

اما در مصراع فردوسی به‌رغم تداعی محتمل این تصویر نسبتاً مشهور، چنین رابطه تشبیهی وجود ندارد زیرا «ابر» به سکون و جدا از کلمه «پیل» خوانده می‌شود (که از ابر، پیل آرد اندر نهان) و مضاف آن نیست که اضافه تشبیهی «ابر پیل» را بسازد. این خوانش (ابر پیل) و تشبیه «ابر» به «پیل» زمانی درست بود که در مصراع مفعولی برای فعل «آرد اندر نهان» به کار می‌رفت و چون این گونه نیست «پیل» را باید مفعول مصراع گرفت و در پی توضیح و تفسیر دیگری برای «ابر» و ارتباط آن با «پیل» بود.<sup>۱</sup>

کلید حل معمای معنای مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» و یافتن رابطه «ابر» و «پیل»، توجه به معنای استعاری «ابر» در این مصراع است. در شواهدی از شعر فارسی بین «ابر» و «شمشیر» تصویرسازی تشبیهی و استعاری صورت گرفته و «تیغ» با وجه شبه «ریختن مایع (آب از ابر و خون از شمشیر)» به «ابر» تشبیه شده یا «ابر» به استعاره از آن به کار رفته است. جالب اینکه کهن‌ترین گواه این کاربرد استعاری نیز در حدود جستجوهای

۱. رابطه «ابر» با «پیل» - و چند جاندار دیگر - آن هم با حرف اضافه «ز» (مشابه «از ابر» در مصراع شاهنامه) در بیتی از قصیده توحیدیه قوامی رازی هم دیده می‌شود که البته در اینجا «ابر» در همان معنای اصلی و شناخته‌شده خود به کار رفته و ظاهراً منظور شاعر از بیت آشکالی است که به قدرت خداوندی از «ابر» به صورت «فیل» و کرگدن و شیر و اژدها و جانوران دریایی در آسمان ظاهر می‌شود:

اندر هوا به گن فیکون افگند ز ابر      بحری و پیل و کرگدن و شیر و اژدها

(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۹۸)

نگارنده در شاهنامه است و فردوسی از زبان رستم جوان در برابر پدرش، زال، «شمشیر» او را «ابری» آب‌رنگ و خون‌بار توصیف کرده است:

یکی ابردارم به چنگ اندرون      که هم‌رنگ آب است و بارانش خون  
همی آتش افروزد از گوهرش      همی مغز پیلان بساید سرش

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۸۰/۱۸۶ و ۸۱)

نمونه‌های دیگر برای استعاره «ابر» از «شمشیر» در گرشاسپ‌نامه اسدی، قصیده «صفت شمشیر» عثمان مختاری، همای و همایون و گل و نوروژ خواجوی کرمانی، منظومه زرین‌قبا‌نامه و طومار نقالی کتابت ۱۱۳۵ ق است:

کشید ابر ییجاده‌بار از نیام      برانگیخت شبرنگ و برگفت نام  
(اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ص ۲۵۰، ب ۳۴)

در آتش نبرد برآری ز خصم دود      زان آب خون‌بخار و زان ابر خون‌مطر  
(مختاری غزنوی، ۱۳۸۲: ۱۷۶)<sup>۱</sup>

ملک‌زاده را بُد به چنگ اندرون      یکی آبگون ابر بارنده‌خون  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: همای و همایون، ص ۳۸۷، ب ۲۶۵۶)

درفشان کرد در کف آبگون میغ      به خورش خواست تا گلگون کند تیغ  
(همان: گل و نوروژ، ص ۵۷۷، ب ۲۲۴۸)

چو آتش بادپا از جا برانگیخت      به ابر آبگون با او برآویخت  
(همان: گل و نوروژ، ص ۶۴۶، ب ۳۶۶۵)

۱. در فرهنگ تاریخی زبان فارسی ذیل «ابر به چنگ داشتن» (نک. فرهنگ تاریخی زبان فارسی، ۱۳۵۷: ۱۲۳) و لغت‌نامه فارسی (۱۳۶۴: ذیل «ابر») معنای استعاره «شمشیر» برای «ابر» فقط با یک شاهد که همان بیت مذکور از شاهنامه (یکی ابردارم به چنگ اندرون...) است آمده ولی در فرهنگ جامع زبان فارسی، ابیات اسدی و عثمان مختاری نیز بر گواهِ شاهنامه افزوده شده است (نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۶۲). در بعضی فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه نیز معنای استعاره «ابر» با ذکر همان بیت فرهنگ‌های عمومی (یکی ابردارم به چنگ اندرون...) نوشته شده است (نک. اتابکی، ۱۳۷۹: ۱۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۶: ۲۹؛ رواقی، ۱۳۹۰: ۹۶/۱؛ شامبیاتی، ۱۳۷۵: ۴۰، نوشین، ۱۳۶۹: ۳۹). استاد نوشین غیر از بیت شاهنامه، بیت گرشاسپ‌نامه را هم به شاهد این کاربرد آورده‌اند.

ببست ابرِ خون‌بار را بر کمر      بزد از دلیری سه مغفر به سر  
(زَین‌قیانامه، ۱۳۹۳: ص ۱۰۵۲، ب ۱۸۵۲۴)

... بزد دست بر ابرِ بارنده‌مانند و خون‌چکان و از دنیای ظلمت بیرون کشید یعنی سام  
دلاور تیغ خود از نیام برکشید (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۲۹).

موارد تشبیه «تیغ» به «ابر» بیشتر از کاربردهای استعاری آن و جالب اینکه گواهی‌های  
کهن آن باز از خود شاهنامه است. در اینجا برای نمونه فقط چند بیت را از میان شواهد  
متعدد می‌آوریم:<sup>۱</sup>

ز شمشیر گردان چُن ابر سیاه      همی خون فشاند بر آوردگاه  
(فردوسی ۱۳۹۳، ۳۳۱/۵۳۰/۱:)

درفشیدن تیغ الماس‌گون      شده ابر و باران آن پر ز خون  
(همان: ۲۰۰۵/۵۹۵/۱)

از ایشان هر یکی بر بلاجوی      سر شمشیرشان ابرِ بلابار  
(عنصری، ۱۳۶۳: ۴۰)

کمند سواران سر آویز شد      پرند آوران ابرِ خون‌ریز شد  
(اسدی، ۱۳۱۷: ص ۸۶، ب ۲۴)

کنون که تیغ تو مانند ابر خون بارد      جهان سراسر گردد چو بوستان ارم  
(سعد سلمان، ۱۳۹۰: ص ۴۰۹، ب ۶۹۱۷)

تو در ممالک جمشید عمرِ نوح بیاب      کز ابر تیغ تو در چشم خصم طوفان است  
(لُنبانی، ۱۳۶۹: ۱۴۴)

به ابر تیغ دو تا کن قدِ هلالی خصم      چو روشن است تو را حالِ سستِ حالی خصم  
(خواجوی کرمانی، بی‌تا: ۱۳۸)

بر اساس این نمونه‌ها به‌ویژه گواهِ مهمّ «یکی ابر دارم به چنگ اندرون/ که هم‌رنگِ آب  
است و بارانش خون» و نیز دو قرینه صارفه «پیل» و «آرد اندر نهان»، به نظر نگارنده «ابر»

۱. این نمونه‌ها و بعضی شواهد پیشین (استعاره «ابر» برای «شمشیر») از جستجو در پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (سامانه دادگان) به دست آمده است.



در مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» استعاره از «شمشیر» است. باید یادآوری کرد که رستگار فسایی در توضیح این مصراع با ضبط تصحیح خالقی مطلق یعنی «که از ابر، باد آرد ایدر دمان» گویا به معنای استعاری «شمشیر» برای «ابر» توجه داشته‌اند که در گزارش مصراع کلمه «شمشیر» را به کار برده و نوشته‌اند «... می‌تواند از شمشیر خود توفان به پا کند» (رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ۱۷۱).

چون «ابر» در مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» برخلاف آن بیت دیگر شاهنامه (یکی ابر دارم به چنگ اندرون...) بدون هیچ یک از ویژگی‌ها، متعلقات و ملائمت مشبه (یعنی: خود ابر) و مشبه‌به آن (شمشیر) به کار رفته،<sup>۱</sup> به اصطلاح اهل بلاغت استعاره مصرحه مطلقه است و به دلیل دیرپای بودن آن برای بسیاری از خوانندگان داستان، استعاره بعید به شمار می‌آید ولی به سبب اینکه فردوسی در جایی دیگر - و از قضا در ترتیب کنونی شاهنامه، پیشتر از داستان رستم و سهراب - «ابر» را به صورت استعاره مصرحه مرشحه برای «شمشیر» آورده و خواننده متن کامل شاهنامه با آن آشنا شده است در مصراع مورد بحث از داستان رستم و سهراب هم - اگر این داستان و بیت آن جدا از متن شاهنامه و بی‌آشنایی با زبان و بلاغت فردوسی خوانده نشود - «ابر» را باید استعاره قریب دانست. به سخی دیگر «ابر» به معنای «شمشیر» در بافت متنی شاهنامه استعاره قریب و در داستان رستم و سهراب و آن بیت/ مصراع مستقل از متن کامل شاهنامه استعاره بعید است.<sup>۲</sup>

نکته درخور توجه این است که فردوسی هم در مصراع داستان رستم و سهراب و هم در آن بیت دیگر، به لحاظ وزنی می‌توانست به جای استعاره نسبتاً دشوار و ابهام‌ساز «ابر»، خود واژه «تیغ» را بیاورد و بگوید «که از تیغ، پیل آرد اندر نهان» و «یکی تیغ دارم به چنگ

۱. چنان‌که گفته شد «پیل» و «آرد اندر نهان» دو قرینه صارفه است که نشان می‌دهد «ابر» در معنای حقیقی و اصلی آن نیست.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره استعاره مطلقه، قریب و بعید، برای نمونه، نک. «استعاره»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی استاد اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۷۳؛ شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه، چاپ هفتم ۱۳۷۸، ص ۱۱۵؛ شمیسا، سیروس؛ بیان، تهران، فردوس، چاپ هشتم، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

اندرون...» اما از این بیان ساده پرهیز جُسته و تصویرسازی و استعاره‌پردازی کرده است. بر پایه منابع فعلاً موجود و در محدوده بررسی‌های نگارنده، قدیمی‌ترین شواهد استعمال «ابر» به استعاره از «شمشیر» در شعر فارسی، از فردوسی است و اگر این صورت خیال سابقه کهن‌تری در اشعار فارسی پیش از شاهنامه یا ادبیات عربی نداشته باشد<sup>۱</sup> به احتمال باید حکیم طوس را مُبدِع آن دانست.

پیش از توضیح معنای عبارت فعلی مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» و نهایتاً گزارشِ کلّ مصراع این نکته را باید خاطرنشان کرد که در این مصراع حرف اضافه «از» در معنی «با» و «به وسیله» به کار رفته است و «از ابر» یعنی «با/ به وسیله شمشیر». «از» در این معنا باز در شاهنامه گواهی‌های استعمال دارد. برای نمونه:

ز شمشیر تیز آتش افروختند همه شهر یکسر همی سوختند  
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۲۲۳/۶۰۸)

یکی تیغ بر نیزه پیلسم بزد نیزه از تیغ او شد قلم  
(همان: ۱/۴۱۳/۲۵۷)

در ضبط پیشنهادی «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» فعل مصراع «اندر نهان آرد/ آورد» و اصطلاحاً عبارت فعلی است. مصدر «اندر نهان آوردن»<sup>۲</sup> در اینجا - چنان‌که قبلاً برخی شارحان و محققان هم نوشته‌اند (نک. اسلامی ندوشن، ۱۳۵۳: ۳۳؛ کزازی، ۱۳۸۱: ۶۲۵؛ مجتبابی، ۱۳۹۶: ۹۱؛ یاحقی، ۱۳۶۸: ۱۲۹) - به معنای «نابود کردن و از بین بردن» است. این مصدر به صورت‌های «اندر نهان شدن» و «اندر نهان کردن» و در همان معنای «از بین رفتن/ بردن» باز در شاهنامه به کار رفته است و باید بر مداخل فرهنگ‌های عمومی زبان

۱. لازم است محققان و متخصصان ادبیات عربی پس از بررسی‌ها و جستجوهای کافی اعلام بکنند که آیا در نظم و نثر عربی - مقدم بر فردوسی و شاهنامه - «ابر» به استعاره از «شمشیر» یا به صورت مشبّه به آن به کار رفته است یا خیر؟

۲. استادان مهدی قریب و مهدی مدابنی در واژه‌نامه‌ای که برای داستان رستم و سهراب مصحح استاد مینوی فراهم آورده‌اند ذیل ماده «آوردن»، عبارت «اندر نهان آوردن زنده پیل» را در مصراع مورد بحث - البته طبق چاپ بنیاد شاهنامه (که او زنده پیل آرد اندر نهان) - مدخل کرده‌اند (نک. فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۳۴).

فارسی و واژه‌نامه‌های تخصصی شاهنامه افزوده شود. دو گواه زیر از شاهنامه مؤید ساخت و معنای «اندر نهان آوردن: نابود کردن» در آن مصراع است:

چنانم که گویی ندیدم جهان شمار گذشته شد اندر نهان  
(همان: ۱۶۰۰/۱۵۸/۱)

فرستم به نزدیک شاه جهان تن را کند کرگس اندر نهان  
(همان: ۱۶۹/۲۶۷/۱)

در همایون‌نامه زجاجی و ظفرنامه مستوفی (از منظومه‌های دینی و تاریخی پیرو شاهنامه) نیز «اندر نهان شدن» به معنای «از میان رفتن» و «مردن» شاهد دارد:

دِیالم پدید آمد اندر جهان بزرگی ترکان شد اندر نهان  
(زجاجی، ۱۳۸۲: ۱۵۱/۲)

همان لحظه واثق شد اندر نهان<sup>۱</sup> کشیدند چادر به رویش مهان  
(مستوفی، ۱۳۸۴: ص ۱۸۴، ب ۱۴۵)

## ۵. نتیجه‌گیری

با این تفصیل، مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» یعنی: (رستم کسی است که می‌تواند) با شمشیر، پیل را بکشد و از بین ببرد. نکته جالب توجه اینکه همان‌گونه که در مصراع یادشده، «ابر» به استعاره از «شمشیر» رزم‌افزار کشتن پیل است، در بیت دیگر شاهنامه هم که «ابر» به استعاره از «تیغ» به کار رفته است باز «ابر = شمشیر» رستم سلاحی است که او با آن «پیلان» را می‌کشد. این تشابه و اشتراک (دو کاربرد «ابر» به استعاره از «شمشیر» و هر دو در وصف رستم و هر دو وسیله کشتن پیل) می‌تواند قرینه‌ای برای پشتیبانی از تصحیح و معنای پیشنهادشده برای مصراع داستان رستم و سهراب و نیز تأیید و تبیین رابطه «ابر» و «پیل» باشد. آن دو بیت را برای دقت بیشتر دوباره تکرار می‌کنیم:

یکی ابردارم به چنگ اندرون که هم‌رنگ آب است و بارانش خون  
همی آتش افروزد از گوه‌رش همی مغز پیلان بساید سرش  
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۰۱/۱۸۶/۱ و ۸۱)

۱. واثق (خلیفه عباسی) درگذشت.

چنان‌که اشاره شد استاد مینوی «اندر نهان آوردن» را در این مصراع مطابق با متنِ تصحیح خویش (که او زنده پیل آرد اندر نهان) «پنهان کردن» معنا کرده‌اند و اسلامی ندوشن و مجتبایی در نقدهایی آن را نادرست دانسته‌اند ولی چون در شاهنامه دو عبارت/ مصدر «اندر نهان شدن» و «اندر نهفت کردن» به معنای «پنهان کردن» به کار رفته است<sup>۱</sup> نمی‌توان این معنا را برای «اندر نهان آوردن» در مصراع مورد بررسی با قطعیت نادیده گرفت و به نظر نگارنده گزارشِ دیگر/ دوم مصراع «که از ابر، پیل آرد اندر نهان» این است که: (رستم) با شمشیر، پیل را (می‌ترساند و می‌گریزند و) به پنهان شدن وا می‌دارد.

تصحیح و خصوصاً توضیح مصراع بحث‌شده از داستان رستم و سهراب نظر مبتنی بر حدس و احتمال نگارنده است اما شاید در پس رابطه «ابر» و «پیل» در این مصراع دقیقه‌ای بلاغی یا اشارت دیگری نهفته و یا «ابر» و «پیل» در معنای دیگری - جز معنای مشهورشان - به کار رفته باشد که فعلاً بر راقم این سطور آشکار نیست. امیدوارم اگر سایر پژوهندگان به دریافت‌ها و نتایج روشن‌تر و دقیق‌تری برسند با طرح آن‌ها دشواری این مصراع و به تبع یکی از مشکلات متن شاهنامه را بهتر از آنچه نگارنده توانسته است، حل بکنند.

## منابع

- اتابکی، پرویز (۱۳۷۹). واژه‌نامه شاهنامه. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- اسدی طوسی (۱۳۱۷). گرشاسپ‌نامه. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: بروخیم.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۳). «درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه». یغما، سال ۲۷، شماره چهارم (پیاپی ۳۱۰)، تیر: ۲۹-۴۶ ضمیمه.

۱.

چنان شد ز گرد سواران جهان      که خورشید گفتی شد اندر نهان  
(۲۲۶/۱۶۸/۱)

مرا چند پیسود و چیزی بگفت      هنر با خرد کردم اندر نهفت  
(۲۸۸/۴۴۲/۱)

در تاریخ‌نامه طبری هم «اندر نهان کردن» به معنای «پنهان کردن» آمده است «... و زکریّا با جامه آنجا اندر نهان توانست کردن» (تاریخ‌نامه طبری، ۱۳۷۴: ۵۲۵/۱).

- ایمانی، علی (۱۳۸۸). داستان‌های پر آب چشم (رستم و سهراب و رستم و اسفندیار). تهران: زوّار.
- ایونس، ورونیکا (۱۳۸۱). اساطیر هند. ترجمه باجلان فرّخی. تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- البنداری، قوام‌الدین (۱۴۱۳). شاهنامه. تصحیح عبدالوّهّاب عزّام. کویت: دار سعّاد الصباح، الطبعة الثانية.
- بنداری اصفهانی، قوام‌الدین (۱۳۸۰). شاهنامه فردوسی. ترجمه عبدالحمّد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تاریخ‌نامه طبری (۱۳۷۴). گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمّد روشن. تهران: سروش.
- تبریزی، ابوالمجد محمّد بن مسعود (۱۳۸۱). سفینه تبریز (تاریخ کتابت: ۷۲۱-۷۲۳ق)، (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جوینی، عزیزالله (۱۳۸۰). شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس (۶۱۴ق). تهران: دانشگاه تهران، ج ۳.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۱). یادداشتهای شاهنامه. با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). واژه‌نامه شاهنامه. به کوشش فاطمه مهری و گلّاله هنری. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱). داستان رستم و سهراب. با همکاری محمّد افشین وفایی و پژمان فیروزوبخش. تهران: سخن، چاپ سوم (با افزودگی‌ها و اصلاحات).
- خواجهی کرمانی (بی‌تا). دیوان اشعار. به اهتمام احمد سهیلی خوانساری. تهران: کتابفروشی بارانی و محمودی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). خمسه. به تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- دهقانی، محمّد (۱۳۹۸). شاهنامه فردوسی. تهران: نی، چاپ دوم.
- ذکرگو، امیرحسین (۱۳۹۴). اسطوره‌شناسی و هنر هند. تهران: فرهنگستان هنر و موسّسه متن.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۳). حماسه رستم و سهراب. تهران: جامی.
- رواقی، علی (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. تهران: فرهنگستان هنر.
- رَجّاجی (۱۳۸۳). همایون‌نامه. تصحیح علی پیرنیا. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- زرّین‌قبا‌نامه (۱۳۹۳). سراینده: ناشناس. تصحیح: سجّاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سام‌نامه (۱۳۹۲). سراینده: ناشناس، تصحیح وحید رویانی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- سعد سلمان، مسعود (۱۳۹۰). دیوان. تصحیح محمّد مهیار. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامیاتی، داریوش (۱۳۷۵). فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه. تهران: آران.
- شعار، جعفر و حسن انوری (۱۳۷۸). غم‌نامه رستم و سهراب. تهران: پیوند معاصر، ویرایش دوم، چاپ اوّل.
- صادقی، علی اشرف (سرپرست)، (۱۳۹۵). فرهنگ جامع زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۲.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۴۰۰). اصول و منابع تصحیح متون. تهران: سمت.
- طاهری مبارکه، غلام‌محمّد (۱۳۷۹). رستم و سهراب (شرح، نقد و تحلیل داستان). تهران: سمت.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). تصحیح سجّاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عنصری (۱۳۶۳). دیوان. به کوشش محمّد دبیرسیاقی. تهران: سنایی، چاپ دوم.
- فرّخی سیستانی (۱۳۸۵). دیوان. به کوشش محمّد دبیرسیاقی. تهران: زوّار، چاپ هفتم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹ الف). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملّی فلورانس مورّخ ۶۱۴ق). تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی و دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطّی کتابخانه بریتانیا به شماره Add 21.103 مشهور به شاهنامه لندن). نسخه‌برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). شاهنامه (نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC.43)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی. تهران: طلایه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹ الف). شاهنامه همراه با خمسة نظامی (نسخه سعدلو). با مقدمه فتح‌الله مجتبایی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۰). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی بایسنغری). تهران: شورای جشنهای شاهنشاهی.

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه توقاپوسرای (کتابت ۷۷۲ق)، به شماره H.1511.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه آرشیو ملی دهلی (کتابت ۸۳۱ق)، به شماره ۱۹۷۲.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه نورعثمانیه (کتابت ۸۳۴ق)، به شماره 3384.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه لندن/ بریتانیا (کتابت ۸۴۱ق)، به شماره Or.1403.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه ایاصوفیه (کتابت ۸۵۷ق)، به شماره F 861.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه ایاصوفیه (کتابت ۸۶۱ق)، به شماره F 288.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه ایاصوفیه (کتابت ۸۶۹ق)، به شماره F 286.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه محمد عاصم بی (کتابت ۸۹۹ق)، به شماره 392.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس (تاریخ مقدمه: ۹۵۰ق)، به شماره

SupII Persan 489

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس (احتمالاً قرن دهم)، به شماره ۱۲۹۱۹.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس (کتابت ۱۰۱۲ق)، به شماره

SupII Pers 490

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس (کتابت ۱۰۱۶ق)، به شماره ۱۴۵۸۸.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس (کتابت ۱۱۲۲ق)، به شماره

Smith-Lesouef 222

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس (کتابت ۱۲۲۳ق)، به شماره

Smith-Lesouef 224

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه سلیمانیه (کتابت ۱۲۴۵ق)، به شماره 2300.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه ملی پاریس (بی تاریخ)، به شماره SupII Pers 2113.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس (بی تاریخ)، به شماره ۶۱۸۶۲.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه کتابخانه مجلس (بی تاریخ)، به شماره ۱۵۲۳۵.
- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه ناقص و بی تاریخ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به

شماره ۸۵۰۲.

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه بی تاریخ کتابخانه دانشگاه هاروارد.

- \_\_\_\_\_ . شاهنامه، نسخه ناقص کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ظاهراً کتابت قرن ۱۳ق)، به شماره ۵۱۷۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۸۲۹). شاهنامه. به کوشش ترنر مکان، کلکته.
- \_\_\_\_\_ (۱۸۷۷). شاهنامه. به کوشش یوحنا ولرس، لیدن: بریل.
- \_\_\_\_\_ (۱۲۷۲ق). شاهنامه. به خط اولیا سمیع شیرازی، تهران: کتابفروشی وصال.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳). شاهنامه. تصحیح ژول مول، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹ب). داستان رستم و سهراب. مقدمه، تصحیح و توضیح: استاد مجتبی مینوی، با تجدید نظر در تصحیح و توضیح متن به کوشش: مهدی قریب و مهدی مدائنی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم (اول برای ناشر).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. تهران، قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵ الف). شاهنامه. به کوشش محمد رضانی. تهران: پدیده (کلاله خاور)، چاپ سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵ب). شاهنامه. ویراسته مهدی قریب و محمدعلی بهبودی. تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹ب). شاهنامه. تصحیح مصطفی جیحونی. اصفهان: شاهنامه پژوهی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ الف). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ب). شاهنامه (چاپ بروخیم). تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و سعید نفیسی. به اهتمام بهمن خلیفه. تهران: طلایه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ج). شاهنامه. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶د). شاهنامه. ویرایش مهدی قریب. تهران: دوستان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). شاهنامه. ویرایش فریدون جنیدی. تهران: نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). شاهنامه (ویرایش نهایی چاپ مسکو). زیر نظر مهدی قریب. تهران: سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو.

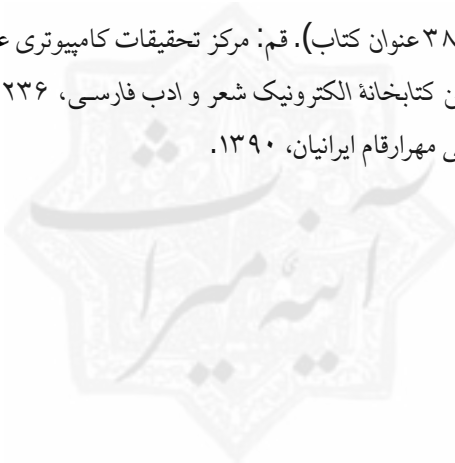


- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). شاهنامه. تصحیح و شرح مهری بهفر. تهران: نشر نو با همکاری نشر آسیم، دفتر پنجم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸). شاهنامه. ویرایش دانشورانه و نوآیین از میرجلال‌الدین کزازی. تهران: ترنگ.
- \_\_\_\_\_ فرهنگ تاریخی زبان فارسی (۱۳۵۷). فراهم‌آورده شعبه تألیف فرهنگ‌های فارسی بنیاد فرهنگ ایران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بخش اول.
- \_\_\_\_\_ فریامنش، مسعود (۱۳۹۶). «بافتار هندی استعاره «ابر پیلگون»/ «پیل ابروش» در ادب فارسی». فصلنامه شبه قاره، شماره ۷: ۶۱-۸۰.
- \_\_\_\_\_ فلاّح، غلامعلی (۱۳۹۱). رستم و سهراب. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ قوامی رازی (۱۳۳۴). دیوان. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی. تهران: چاپخانه سپهر.
- \_\_\_\_\_ کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱). نامه باستان. تهران: سمت، ج ۲.
- \_\_\_\_\_ لُنبانی، رفیع‌الدین (۱۳۶۹). دیوان. به اهتمام تقی بینش. تهران: پاژنگ.
- \_\_\_\_\_ لغت‌نامه فارسی (۱۳۶۴). تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا، ج ۲.
- \_\_\_\_\_ مجتبابی، فتح‌الله (۱۳۹۶). «چند نکته درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه»، در: قال و مقال علمی (مجموعه جستارها و گفتارها). به کوشش مهران افشاری و شهریار شاهین‌دژی. تهران: سخن: ۶۶-۱۰۰.
- \_\_\_\_\_ مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۸۲). دیوان. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورّخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or.2833). تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.
- \_\_\_\_\_ مستوفی، حمدالله (۱۳۸۴). ظفرنامه. تصحیح و توضیح: منصوره شریف‌زاده، زیر نظر مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۳.
- \_\_\_\_\_ مشهدی باقر بازاری (۱۴۰۱). افسانه قهوه‌خانه (روایتی قهوه‌خانه‌ای و مردمی از زندگی حمزه). مقدمه و تصحیح: معصومه طالبی. تهران: خاموش.
- \_\_\_\_\_ نظری، جلیل و افضل مقیمی (۱۳۸۴). داستان‌های پر آب چشم (رستم و سهراب و رستم و اسفندیار). تهران: آسیم، چاپ دوم.

- نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۹). واژه‌نامک. تهران: دنیا، چاپ سوم.
- هفت‌لشکر (۱۳۹۹). تصحیح و توضیح: مهران افشاری و مهدی مدائنی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن، چاپ دوم (اول برای ناشر).
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۸). سوکنامه سهراب. تهران: توس.

#### منابع دیجیتال

- پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (سامانه دادگان). به نشانی اینترنتی: [www.dadegan.apll.ir](http://www.dadegan.apll.ir).
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی ۲ (متن ۲۸۲ عنوان کتاب). قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار تراث ۳ (متن ۳۸۵ عنوان کتاب). قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار درج ۴ (بزرگترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نثر ادبی). تهران: موسسه فرهنگی مهرارقام ایرانیان، ۱۳۹۰.





## اندر اوصاف فرهنگ کهن «قانون ادب» و تصحیح آن

گلپر نصری\*

هانیه دهقانی محمدآبادی\*\*

پیشکش به دکتر محسن محمدی فشارکی

### چکیده

فرهنگ عربی - فارسی قانون ادب از رشحات قلمی حبیش تفلیسی، دانشمند، ادیب، طبیب و نویسنده قرن ششم هجری است که ظاهراً در سال ۵۴۵ق تألیف شده است. این کتاب که بیش از شصت هزار مدخل دارد، با بهره‌گیری از حدود پنجاه اثر مشهور (از جمله، کتب علم ادب، فرهنگنامه‌های عربی - عربی، و عربی - پارسی) گردآوری شده و یکی از قوامیس مفصل و کهن دوزبانه است که جدا از ارزش محتوایی، از نگاه زبانی هم به‌عنوان متنی از شمال‌غربی‌ترین قلمرو فرهنگی ایران جایگاهی ویژه دارد.

سال‌ها پیش، غلامرضا طاهر قانون ادب را برپایه دستنویس معتبر و چهارصد برگ کتابخانه حفید افندی ترکیه (کتابت: ۵۴۸ق)، با زحمت بسیار و همت والا تصحیح کرد و در سه مجلد (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰-۱۳۵۱ش) به چاپ رساند. در این مقاله، با کمک نسخه مذکور و با استفاده از منابع دیگر، ذیل و تکمله‌ای بر چند مدخل از این کتاب نوشته شده است.

کلیدواژه‌ها: قانون ادب، حبیش تفلیسی، فرهنگ کهن عربی - فارسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۶

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول) / g.nasri@yazd.ac.ir

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی / dehghani.h@ut.ac.ir

## مقدمه

قانون ادب، نوشته کمال‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی<sup>۱</sup>، واژه‌نامه‌ای عربی - فارسی است که ظاهراً در سال ۵۴۵ق نگاشته شده است. البته این تاریخ به یکی از نسخه‌های کتاب مستند است که در آن، طّیّ قطعه‌ای، حبیش اشاره می‌کند که «پس از چهار سال کوشش، از تألیف مهم‌ترین و مفصل‌ترین کتاب خود، قانون ادب، فراغت یافته است: تمام کردم در سال پانصد و چل و پنج ز فضل یزدان، اندر ادب من این قانون چهار سال در او نفس و جان شیرین را ز بس تفکّر، در رنج داشتم مقرون» (ریاحی، ۱۳۷۹: ۲۶۷)

زمان حیات حبیش به طور دقیق مشخص نیست. وی با قلج ارسلان بن مسعود، از سلاجقه روم (حک. ۵۵۱-۵۸۴)<sup>۲</sup>، و فرزندش، قطب‌الدین ملک‌شاه، هم‌زمان بوده و برخی از آثار خویش را برای آنان تألیف کرده است.

زادگاه حبیش ظاهراً تفلیس (پایتخت گرجستان کنونی) بوده، اما او روزگار خود را در آسیای صغیر، بویژه قونیه سپری کرده است. از این نظر، زبانی که وی در آثار فارسی خود به کار برده، به احتمال زیاد، تحت تأثیر فارسی متداول در غرب ایران و آسیای صغیر است (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۹۹).

بنابر قرائن و شواهد متنی و تاریخی، از جمله اتحاف‌نامه تقویم الأدویه (فرهنگ دارویی پنج‌زبانه)، که به شرف‌الدین علی بن طراد بن محمد زینبی (۴۶۲-۵۳۸ق)، وزیر دو خلیفه عباسی، المسترشد و المقتفی پیشکش شده، حبیش «یکسره از تفلیس به دیار روم نرفته؛ بلکه در آن میانه مدّتی را هم در بغداد گذرانده است» (درباره دلایل این مهاجرت، نک. ریاحی، ۱۳۷۹: ۲۶۵-۲۶۶).<sup>۳</sup>

زمینه موضوعی آثار قلمی حبیش گوناگون است؛ از آن میان، شاید کفایة الطب و بیان

۱. درباره نام و کنیه حبیش در منابع مختلف، نک. مقدمه رضوی برقعی بر تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵.

۲. درباره دوره حکومت قلج ارسلان دوم، نک. سارم، ۱۳۸۳: ۶۶۵-۶۶۶.

۳. «وجود حبیش و گنجینه عظیم آثارش از جنبه‌های گونه‌گون اهمّیت دارد؛ نخست اینکه از شمال‌غربی‌ترین قلمرو فرهنگی ایران در اوایل قرن ششم برخاسته است. دیگر اینکه بغداد، بزرگ‌ترین مرکز علمی آن روز را رها کرده و به روم رفته و در آنجا اقامت گزیده است و این از قرائن بارز رواج زبان فارسی در آن دیار است» (ریاحی، ۱۳۹۰: ۴۰).

الطَّب (هر دو در پزشکی)<sup>۱</sup>، کامل التَّعبیر (در خوابگزاری)، تقویم الأدویه (در داروشناسی)، بیان النجوم (در هیئت و نجوم) و ترجمان القوافی<sup>۲</sup> (واژه‌نامه عربی - فارسی) شاخص‌تر باشند<sup>۳</sup>؛ اما یکی از مهم‌ترین آثار او بی‌تردید فرهنگنامه عربی به فارسی قانون ادب است که بیش از شصت هزار مدخل دارد.

حُبیش درباره وجه تسمیه کتاب چنین نوشته است:

نامش کتاب قانون الادب نهادم، زیرا که این کتاب، در ادب، اهل عجم را اصل و قانونی بزرگ است؛ خاصه<sup>۴</sup> شعرا را از بهر قافیه شعر، و ادبا را از بهر لغات مشکل، و کسانی را که در علم ادب محتاج و راغب باشند، جمله را، کتاب به کار آید (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱/بیست/گ ۱ پ).

مؤلف در نگارش این فرهنگ، از بسیاری واژه‌نامه‌های عربی به فارسی، مانند السامی فی الأسامی، المصادر، کتاب الخلاص، البلغة و مقدمه الأدب بهره برده است (نک. همان: ۱/نوزده). او در مقدمه گوید: «چون از تصنیف کتاب بیان التصریف<sup>۵</sup> پرداختم، نگاه کردم به کتب‌هایی که در علم ادب به پارسی هرکس ساخته بودند؛ کتابی ندیدم که اسماء و افعال

---

۱. توضیحات رضوی بر قعی درباره طیب یا متطبب بودن حبیش، در دانشنامه جهان اسلام خواندنی است (نک. رضوی بر قعی، ۱۳۸۷: ۵۷۸).

۲. با نام‌های دیگری چون «بیان القافیه»، «ترجمان قوافی»، «فرهنگ قوافی»، «القافیه النافعه» و...؛ البته تصحیح این کتاب هنوز منتشر نشده است.

۳. مراد مؤلف ساختن کتابی بوده است که شاعران را برای تنظیم قوافی به کار آید. حبیش لغات عربی را که هم قافیه‌اند به دنبال یکدیگر آورده و برابر فارسی هریک را در زیر واژه عربی ذکر کرده است (سیدهندی، ۱۴۰۰: ۹).

۴. چاپی: خاصه.

۵. چاپی: بیان النجوم؛ در برخی از نسخه‌های قانون ادب، «بیان التصریف» ضبط شده و در برخی «بیان النجوم» آمده است. محمّدامین ریاحی (۱۳۷۹: ۲۶۷) در این باره نوشته است: «من ضبط بیان التصریف را ترجیح می‌دهم. علاوه بر اعتبار نسخه‌ها، به این دلیل که موضوع بیان النجوم با قانون ادب تناسبی ندارد. برعکس، بیان التصریف شباهت موضوعی بیشتری با قانون دارد. پس باید پذیرفت که در ۵۴۱ بیان التصریف را تألیف کرده بوده است. آن کتاب [= بیان التصریف] گویا باقی نمانده...». جدا از آنچه استاد ریاحی نوشته‌اند، شاید سجع بین «تصنیف» و «تصریف» در آغاز جمله هم مورد نظر حبیش بوده است که باز قرینه‌ای است بر رجحان همین ضبط.

و جمع و حرف، این جمله<sup>۱</sup>، مشروح اندرو بود؛ چنان که معنی هریکی از آنچه یاد کرده شد، به پارسی واضح، در آن کتاب دیدار کرده باشند که هر خواننده‌ای و آموزنده‌ای آن را زود فهم کند و دریابد» (همان: ۱/هجده/گ ۱ پ<sup>۲</sup>).

شیوه تبویب قانون ادب براساس ماده لغت، و برپایه حرف آخر هر کلمه است: «واژه‌ها به ترتیب حرف آخر آن‌ها به بیست‌ونه کتاب بخش شده است؛ زیرا که حبیش الف را کتابی، و همزه را کتابی جدا ساخته است» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۳/هفت). در هر کتاب، یکی از حروف الفبا ملاک قرار گرفته است؛ مثلاً کتاب «بی» دربرگیرنده کلمات مختوم به حرف «ب» است که به ثلاثی، رباعی، خماسی و سداسی منقسم می‌شود. در این تقسیم‌بندی، مجموع حروف هر لغت مناط بوده است؛ برای نمونه، مدخل «الکتاب»، با معانی مختلف (نامه|| حکم و فرموده خدای تعالی|| اندازه|| نبشتن و...)، در کتاب «بی»، بخش رباعی نقل شده است (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۹۱-۱۹۲)، زیرا چهار حرف دارد. واژه‌هایی مانند «الدابة» به معنای جنبنده و ستور، و «الشابة» به معنای زن جوان نیز در کتاب «بی»، بخش رباعی آمده است، اما چون یک تایی مدور زیادت بر چهار حرف دارد، با یک توضیح فرعی از سایر کلمات رباعی جدا شده است<sup>۳</sup> (نک. همان: ۱۹۷)؛ یا «الإحباب» به معنی دوست داشتن، که پنج حرف دارد، در کتاب «بی»، بخش خماسی آمده است (نک. همان: ۲۰۱). حبیش «در هر کتاب، واژه‌ها را به نه بخش تقسیم کرده و هر وزن را در یک بخش به نام «نوع»، از نوع اول تا نهم جای داده که از این قرار است: ۱. وزن أب: هر واژه‌ای که حرف پیش از حرف آخرش فتحه داشته باشد<sup>۴</sup>؛ ۲. وزن اُب: هر واژه‌ای که حرف ماقبل آخرش ضمه داشته باشد<sup>۵</sup>؛ ۳. وزن اب: هر واژه‌ای که حرف قبل از آخرش کسره دارد<sup>۶</sup>؛ ۴. وزن

۱. چاپی: جمله.

۲. به متن چاپی و نسخه خطی، هردو، ارجاع داده‌ایم.

۳. بالای این دست کلمات نوشته شده: و منه بزیاده الهاء؛ یعنی این کلمات هم رباعی است، یا مربوط به بخش رباعی است؛ ولی یک «هاء» اضافه دارد (برای نمونه، نک. ص ۱۹۷).

۴. مانند «الرَّبَّ» که در همین وزن، بخش ثلاثی آمده است؛ چون ۳ حرف دارد.

۵. مانند «السُّحْب» به معنای ابرها.

۶. مانند «المَرَاكِب» که در همین وزن، بخش خماسی آمده است؛ چون ۵ حرف دارد.

آب: حرف پیش از آخرش الف ممدود باشد؛<sup>۵</sup> وزن اوب: کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش واو ماقبل مضموم باشد؛<sup>۶</sup> وزن ایب: واژه‌ای که حرف پیش از آخرش یاء ماقبل مکسور باشد؛<sup>۷</sup> وزن آتب: باید حرف پیش از آخرش، ساکن ماقبل مفتوح باشد؛<sup>۸</sup> وزن اُتب: هر واژه‌ای که حرف پیش از آخرش، ساکن ماقبل مضموم باشد؛<sup>۹</sup> وزن اِتب: هر کلمه‌ای که حرف پیش‌آخرش، ساکن ماقبل مکسور باشد؛<sup>۱۰</sup> (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۳/ هفت - هشت).

چنان‌که پیداست، شیوه مؤلف در تدوین قانون ادب قدری پیچیده و یافتن مدخل‌ها در آن اندکی دشوار است. از این جهت، کتاب، برای سهولت استفاده، بیش از هر چیز، به یک نمایه واژگان (فارسی و عربی) نیاز دارد.<sup>۷</sup>

غلامرضا طاهر، دبیر و پژوهشگر اهل شهرضا (۱۳۰۷-۱۳۹۰ش)، قانون ادب را براساس نسخه ارزشمند و اصیل محفوظ در کتابخانه حفید افندی ترکیه (کتابت: ۵۴۸ق)، که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، تصحیح کرد و در فاصله ۱۳۵۰-۱۳۵۱ش در سه مجلد به چاپ رساند. او از دستنویس ترخان والده که اصل آن در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است و عکس آن - مانند نسخه حفید افندی و

۱. مانند «الباب» که در همین وزن، بخش ثلاثی آمده است؛ یا «الإحتجاب» که باز در همین وزن، بخش سُداسی آمده است؛ چون ۶ حرف دارد.

۲. مانند «الغضوب» به معنای خشمناک که در بخش رباعی آمده است.

۳. مانند «التعریب» که در همین وزن، بخش خُماسی آمده است.

۴. مانند «الضرب» که در همین وزن، بخش ثلاثی آمده است؛ یا «الکعبه» که در همین وزن و همین بخش آمده و مؤلف با عبارت «وَمِنْهُ بَرِيْدَةُ الْهَاءِ» آن را از کلمات قبل، یعنی ثلاثی‌ها، متمایز کرده است.

۵. مانند «القرب» و «الرُعب».

۶. مانند «الحزب».

۷. بعد التحریر: خوشبختانه به تازگی نمایه مدخل‌های عربی کتاب با عنوان فهرست الفبایی لغات عربی قانون ادب به همت خانم معصومه امینیان تدوین و منتشر شده است. ایشان جدا از تنظیم فهرست، کوشیده‌اند تا صورت صحیح برخی از لغات عربی را که به شکل‌های نادرست در متن چاپی قانون ادب ضبط شده است، به دست دهند و بدین طریق، حدود ۵۵۰ مورد از اغلاط متن چاپی را اصلاح کرده‌اند (نک. امینیان، ۱۴۰۲: شش).



بسیاری نسخ دیگر - به همت شادروان مجتبی مینوی تهیه شده، به عنوان نسخه بدل کمک گرفت. این نسخه البته ترقیمه ندارد و دقت و اصالت آن به هیچ روی در حد دستنویس اساس نیست (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱/ یازده - سیزده). همچنین، از دستنویس دیگری با تاریخ کتابت ۶۷۷ق، برای تصحیح مقدمه و برگ‌هایی از کتاب که در دستنویس اساس بدخط و غیرمضبوط بود، استفاده کرد (نک. همان: ۱/ چهارده).

استخراج ویژگی‌های زبانی و رسم الخطی نسخه‌های کهن قانون ادب، که تا کنون بدان پرداخته نشده، از بایسته‌های پژوهش است و بجاست که مقاله‌ای مستقل، بویژه در باب خصوصیات لغوی و آوایی این فرهنگ نسبتاً مطول نوشته شود. از آن جمله است:

#### - ابدال مصوت

ایستیدن (گ ۲۰۱ پ/ ص ۸۹۷)؛ تاریز [= تیریز] (گ ۱۹۶ ر/ ص ۸۷۰)؛ تنورآشوب  
[= تنورآشوب] (گ ۶۷ ر/ ص ۳۰۸)؛ خوساندن [= خیساندن] (گ ۲۳۱ پ/ ص ۱۰۴۰)؛

#### - ابدال صامت

خوزدو [= خبزدو] (گ ۲۵ ر/ ص ۸۴)؛ ندارد/ ص ۱۵۵)؛ شکنه [= سکنه/ اسکنه] (گ ۱۴۱ ر/ ص ۶۳۹)؛ ورده [= برده] (گ ۳۹۰ ر/ ص ۱۷۹۴)؛

#### - تخفیف مصوت

«الأشلاء: اندمهای مردم» (گ ۲۶ ر، س ۴/ ص ۸۷)؛ «الطهر: پاکزگی» (گ ۱۶۱ پ، س ۶/ ص ۷۲۱). «المسیخ: گوشت ریزده [= ریزیده] از پختگی» (گ ۹۶ ر، س ۱/ ص ۴۳۷).

#### - کاربردها و تلفظ‌های خاص کلمات

بربط (گ ۴۴ پ/ ص ۱۸۹، نیز، گ ۳۵۲ پ/ ص ۱۶۱۷<sup>۳</sup>)؛ بربطها<sup>۴</sup> (گ ۲۱۰ ر/ ص ۹۳۷)؛

۱. چاپی: «اندامهای»؛ استاد طاهر در حاشیه مرقوم کرده‌اند: «در نسخه اساس اندمها بود که بدین شکل تصحیح شد».

۲. حاشیه متن چاپی: تر [= نسخه ترخان والده]: ریزنده، و شاید «ریزیده» درست باشد.

۳. در کامل التعبير (ص ۱۹۳) نیز «بربط» آمده است.

۴. چاپی: بدون حرکت.

بُستر (گ ۳۵ پ/ص ۱۳۷)؛ پیراهانه‌های بی‌آستین (گ ۷۴ پ/ص ۳۴۵)؛ سَبَل/ سَبَلْ  
[= سَبَل/ سَبَلْ]<sup>۱</sup> (گ ۵۶ ر/ص ۲۶۰)؛ شِش [= شُش]<sup>۲</sup> (گ ۱۶۰ پ، س ۱۴/ص ۷۱۷، نیز،  
گ ۳۸۲ پ، س ۴/ص ۱۷۵۴)؛ مُرغزارها (گ ۵۸ پ/ص ۲۷۰) و ... .

- حذف صامت غَنّۀ /n/ پس از مصوّت بلند /ā/:

جوامردان (گ ۲۵ پ/ص ۸۵)؛ جوامردخو (گ ۲۶۶ پ/ص ۱۲۱۹)؛ گرامایه (گ ۱۱۱ پ/ص ۵۰۷؛ گ ۲۲۰ ر، س ۱۴/ص ۹۸۳).

حذف صامت غَنّۀ /n/ از پایانِ مصوّت‌های بلند در بسیاری از کلمات دیده می‌شود؛  
برای نمونه، آسما [= آسمان]، ایشا [= ایشان]، سنگی [= سنگین]، نگوسار [= نگوسار] و ... .  
مقاله‌ی علی‌اشرف صادقی با عنوان «دو تحوّل آوائی در زبان فارسی: حذف و اضافه شدن  
صامت "ن" بعد از مصوّت‌های بلند» توضیحات سودمند و ممتّعی در این باره دارد  
(نک. صادقی، ۱۳۸۳: ۵-۸).

- اشباع کسره:

«البجر: فرمانی [= فرمان] بزرگ» (گ ۱۶۰ پ/ص ۷۱۷).  
«السّرطان: بعضی گویند کی آماسی [چ: آماس] ساقهای پای» (گ ۳۵۶ پ/ص ۱۶۳۳).  
«الفُرْصَةُ: جایگاهی [چ: جایگاه] سیاهی دویت» (گ ۲۰۷ پ/ص ۹۲۲).  
«المَرَاعِش: مرغانی سخت بالا پرنده» (گ ۱۸۹ پ/ص ۸۳۸).  
«المُعَقَّبَات: زنانی که پسی<sup>۳</sup> شتران بیستند به وقت آب خوردن شتر» (گ ۶۱ ر/ص ۲۸۰).

- صورت جمع کلمات، و صامت میانجی:

در بسیاری از متون فارسی که قبل از قرن ششم نوشته شده‌اند، مانند تاریخ سیستان،

۱. به معنای سُم.

۲. در کامل التعبير حیث نیز «شیش» آمده است (نک. کمیلی، ۱۳۹۲: ۲۰۹).

۳. حاشیه مصحّح: چنین است در اساس و ظاهراً «پس» درست است.

نوروزنامه منسوب به ختّام و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو و التّفهیم بیرونی، کلماتی مانند «ترسا»، «دانا»، «همتا» و غیره، و کلمات عربی مانند «بّنا»، به شکل «ترساآن»، «داناآن»، «همتاآن» و «بّناآن» جمع بسته شده‌اند؛ املاي «آن» در این کلمات نشان می‌دهد که صامت میانجی در اینجا همزه است. در مرحله انتقال، این کلمات به هردو صورت جمع بسته می‌شده‌اند. در نسخه‌ای از تفسیر سورآبادی که جلد اول آن در سال ۱۳۵۳ از طرف بنیاد فرهنگ ایران به صورت عکسی چاپ شده و تاریخ کتابت آن احتمالاً حدود قرن هفتم است، کلمه «ترسا» به هردو صورت «ترساآن» و «ترسایان» جمع بسته شده است (صادقی، ۱۳۸۰: ۴۳).

برخی از کلمات جمع در قانون ادب:

آهویان<sup>۱</sup> (گ ۵۴ر، س ۱۴/ص ۲۵۰؛ گ ۲۹۱ر، س ۱۱/ص ۱۳۳۸؛ گ ۳۵۶پ/ص ۱۶۳۳)؛  
داناآن<sup>۲</sup> (گ ۲۷ر/ص ۹۳)؛ فاخته‌یان (گ ۵۶پ/ص ۲۶۲)؛ کرباسویان (گ ۳۵۵پ/ص ۱۶۲۹)؛ کفچلیزویان (گ ۱۹۶ر/ص ۸۷۱).

- واو معدوله:

خاب = خواب (گ ۲۱۷ر/ص ۹۷۰ح)؛ خرشید = خورشید<sup>۳</sup> (گ ۲۱۱ر/ص ۹۴۱ح).

در این مقاله، بخش‌هایی از نسخه کتابخانه حفید افندی که اساس چاپ قانون ادب بوده

۱. چاپی: آهوان.

۲. چاپی: دانایان؛ داناآن در برخی ترجمه‌های قدیم قرآن به کار رفته (برای نمونه، نک. فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۲: ۱۰۳۶/۳؛ تفسیر قرآن پاک، ۱۳۴۸: ۲۴؛ ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳: ۹۴) و در متون دیگر مانند سیر الملوك (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۷: ۴۵) و نوروزنامه (ختّام نیشابوری، ۱۳۱۲: ۲) نیز آمده است.

۳. این شیوه کتابت که می‌تواند مبتنی بر تلفظ باشد، برای کسانی که با نسخ خطی مأنوسند، غریب نیست؛ نمونه‌های آن را در دستنویس‌های دیگر می‌توان سراغ کرد (برای نمونه، نک. مجمل التواریخ والقصص، ۱۴۰۰: ۱۸۶، س ۸؛ محمّد بن یغمور، ۱۳۹۵: ۵۷، ۶۸، ۱۴۳، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۷۸ و...؛ نجم رازی، ۱۳۵۲: ۱۵۹). کتابت واو معدوله در ترجمان القوافی حبیش نیز چنین است (نک. سید هندی، ۱۴۰۰: ۱۲). مرحوم یزدگردی درباره ضبط خرشید در نفثة المصدور (ص ۴ح) نوشته است: «این کلمه در بسیاری از نسخ خطی قدیم، بدون "وا" آمده و در برخی از فرهنگ‌ها نیز علاوه بر صورت مشهور آن، به صورت خرشید نیز ضبط شده است، و چون مصتّف [= زیدری نسوی]، که در مراعات بدایع لفظی اصراری تمام داشته، یکبار آن را در ص ۱۲۱، س ۱۱ و ص ۱۲۲، س ۱ به رعایت جناس خط با "خرسند" قرینه آورده، توان گفت که وی نیز ظاهراً آن را بدون واو نوشته بوده است» (با سپاس از دکتر وحید عیدگاه طریقه‌ای برای یادآوری این یادداشت).

و ترقیمه آن یازدهم جمادی‌الاولی سال ۵۴۸ هجری را نشان می‌دهد،<sup>۱</sup> با متن چاپی تطبیق داده شده و نکاتی در باب تصحیح غلامرضا طاهر بیرون‌نویس شده است.<sup>۲</sup>

۱. الخَلَا: گیاههای خشک (ص ۱۳).

■ نسخه اساس (گ ۱۰ پ، س آخر) «گیاههای خشک» دارد که از مقوله حذف صامت دمشی /h/ بعد از مصوت بلند است:

هم از آن گیاهای با بوی و رنگ شناسنده خواننده ورا استرنگ  
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۶۹)

گیاهای کوهی فراوان درود بیفگند ازو هرچه بیکار بود  
(فردوسی، ۱۳۹۶: ۳۳/۶)

ز شیرین گیاهای کوه و دره شکر یافته شیر آه‌وبره  
(نظامی، ۱۳۶۸: ۳۸۰)

حذف صامت /h/ پس از مصوت بلند در کلمات دیگر نیز دیده می‌شود؛ مانند سیا [= سیاه]، شکو [= شکوه]، گرو [= گروه]، گوا [= گواه] و... (نک. عطائی کچوئی، ۱۴۰۱: ۹۳۹).

۲. المَلَخِی: بوی دادن (ص ۲۳).

■ بوی‌دان احتمالاً به جهت خطای مطبعی تبدیل به بوی دادن شده است. «المُسْعُط: بوی‌دان» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۹۳۳). «المَسَاعِط: بوی‌دانها» (همان: ۹۳۸). «الجُونَة: بوی‌دان» (همان: ۱۶۶۲؛ نیز، نک. علی صفی، ۱۳۹۹: ۸۳، س آخر).

---

۱. این نسخه، زودتر از آنچه می‌پنداشتیم و بدون گذر از مرسومات دست‌وپاگیر اداری، به لطف دوستان بزرگوار، دکتر مسعود قاسمی و دکتر علی نویدی ملاطی، به دستمان رسید. این دو عزیز، همچنین استاد گرانمایه، دکتر محمدرضا ابن‌الرسول، مقاله را پیش از چاپ خواندند و نکات سودمندی را یادآور شدند.

۲. از یاد نباید برد که هرآنچه این نسل بی‌تکرار می‌نوشتند و بازماندگان اندک‌شمارشان می‌نویسند، حاصل تتبع و تصفح و مؤانست دائم با متون بوده و بس. پیشینگان دسترس به پیکره زبانی نداشتند. الواح فشرده‌ای که متون را طبقه‌بندی شده، با قابلیت جستجو در اختیار ما می‌گذارد، فراهم نیامده بود و کتابخانه‌های مجازی و دیجیتالی را کسی نمی‌شناخت. چنین بود که با متون پیوندی ژرف داشتند. زیرا غالباً کتابها را از سر تا سوی پایان می‌خواندند.

۳. المَرَعَزِيّ: پرپشم (ص ۴۲).

المَرَعَزَاء: پرپشم (ص ۱۱۰).

■ بُزپشم درست است: «المَرَعَز والمَرَعَزَاء والمَرَعَزِيّ: بزپشم» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۰۳). «المَرَعَزَاء: پشم بز» (دهار، ۱۳۴۹: ۵۷۳). استاد طاهر در برگی دیگر از کتاب، ضبط درست را آورده‌اند: «القَهْز: جامه‌ای که از ابریشم و بزپشم کنند» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۷۶۴). «و اگر بر سر، کلاه از بُزپشم سیاه ببند، چنان‌که عادت مردمان آذربایجان است، دلیل بر خیر و منفعت کند» (همو، ۱۳۹۴: ۹۲۹). این ترکیب به صورت بُزوشم نیز به کار رفته است: «و گلیم‌های بُزوشم یعنی مرعز نیکو بافند» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۶). «الإضریح: خَزّ سرخ و گلیم زرد از بزوشم» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۶). بُزشم و بُزوش نیز به همین معناست:

بُزْشَم و پنبه را کردند پیدا پس آن‌گاهی زمستان آفریدند  
(نظام قاری، ۱۳۹۱: ۱۲۱)

«بزوش: به ضمّ اوّل و فتح واو... پشم بز را گویند» (رضاقلیخان هدایت، بی تا: ۱۷۲/۱؛ نیز، نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل؛ نیز، نک. مزدپور، ۱۳۹۰: ۷۶۱).<sup>۱</sup>

۴. القَفْدَاء: دستاربستی دنبال فروناگذاشته. حاشیه: ظاهراً باید «بستنی» باشد (ص ۶۸).

■ «دستاربست» که در نسخه حفید افندی (گ ۲۲ر) ضبط شده، اصالت دارد و در تاج الاسامی و تکملة الاصناف نیز مقابل «القَفْدَاء» به کار رفته است: «القَفْدَاء: دستاربستِ دُنْبَال فروناگذاشته» (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۲۴؛ نیز، نک. تاج الاسامی، ۱۳۶۷: ۴۳۴). «العِمَّة المِیْلَاء: دستار بستنی (ظ: دستاربستی) دنبال فروگذاشته، القَفْدَاء ضِدُّهَا» (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۹۱). ظاهراً یای پایانی در «دستاربستی دنبال فروناگذاشته» از باب اشباع کسره باشد، زیرا مدخل عربی (القَفْدَاء) معرفه است؛ بنابراین یای نکره نمی‌تواند بود. علی‌رواقی در ذیل فرهنگها «دستاربست» را چنین تعریف کرده‌است: «نوعی دستار که

۱. در فرهنگ نفیسی (۵۹۶/۱) بزوش فقط «بز مانند و مثل بز» تعریف شده است.

بر سر بیندند و دنباله آن را رها نکنند» (رواقی، ۱۳۸۱: ۱۶۷). محمدحسین تسبیحی نیز، ضمن اشاره به رسم دستاربندی در پاکستان، «دستار بست» را «مندیل و عمامه کتانی نازک» معنا کرده است (نک. تسبیحی، ۱۳۵۵: ۳۹).

۵. العَرَماء: ماده میش نگار (ص ۹۳). العَرَماء: مار نگار (همانجا).

■ نکته جالب این است که لغت نگار، در حوزه زبانی حبیش تفلیسی، ظاهراً به معنای «سیاه و سفید/ آنچه برو نقش های سیاه و سفید باشد» کاربرد داشته است، زیرا برابر اَرَقَم و رَقَماء آمده و سایر معادل های عربی آن نیز همین معنا را تأیید می کند: «الرَقَماء: مار ماده که نگار بود» (همان: ۹۲). «الأَرَقَم: مار نگار» (همان: ۱۴۶۹). نیز این شواهد: «الرَقشاء: مار نگار» (همان: ۷۶). «الخَزَماء: مار ماده که نگار بود» (همان: ۹۱). «الأَرَقَط: مار نگار» (ص ۹۲۹). «الأَرَقَط: نرمیش نگار» (همانجا).

شاهدی از کامل التَّعبیر، کتاب مشهور حبیش در خوابگزاری: «و اگر بیند که مار نگار (چاپی: به نقش و نگار)<sup>۲</sup> بود و اَمَلَس و پاکیزه و مطیع و فرمان بر وی بود، چنان که هر جانب کی خواست وی را همی گردانید و هیچ رنج و گزندی از آن مار بدو نرسید، دلیل کند که گنجی از گنج های ملوک بیابد» (تفلیسی، ۱۳۹۴: ۱۰۱۴).

۶. الإِکْتِلَاء: برخیز کردن. حاشیه: در هر دو نسخه چنین است ولی درست «پرهیز» است (ص ۱۰۶).

■ نمونه های ابدال h/ به [x] در نظام آوایی زبان فارسی کم نیست (نک. قاسمی، ۱۳۸۸: ۴۹؛ نیز، یکرنگ صفاکار، ۱۴۰۰: ۲۰۶)؛ برخیز صورتی از «پرهیز» است که شواهد کاربرد

۱. البته در قانون ادب، میش سیاه و سپید هم آمده است: «البَعْناء: ماده میش سیاه و سپید» (گ ۲۷ پ، ص ۴/۹۴).

۲. احتمالاً عبارت «به نقش و» در این جمله از کامل التَّعبیر، افزوده کاتبانی است که این معنا را نمی شناخته اند؛ کما اینکه سه نسخه از پنج دستنویس مورد استفاده مصحح، عبارت افزوده را ندارد (نک. تفلیسی، ۱۳۹۴: ۱۰۱۴، حاشیه ۲۴ و ۲۵)؛ ضمناً پیش از این جمله، حبیش درباره مار سبز و زرد و سرخ، و تعبیر دیدن هریکی در خواب سخن گفته است و اینجا سخن به مار سیاه و سفید یا مار ارقم یا مار نگار رسیده است؛ سوم اینکه می دانیم این نوع مار بسیار سخت گز بوده است. حال در جمله مزبور می گوید اگر چنین ماری مطیع و فرمان بر صاحب خواب باشد، او به گنج شاهان دست پیدا می کند.

آن، بویژه از خلال ترجمه - تفسیرهای قرآن دستیاب می‌شود: «ایشان را که پرخیزیدند، نزدیکِ خداوندِ ایشان بوستانها بُهَد» (قرآن قدس، ۱۳۶۴: ۱۴؛ نیز، نک. همان: ۵). «و هرکه بود وصیّ بی‌نیاز، پرخیز دست بردنِ وَا مالِ ایشان» (ترجمه قرآن ری، ۱۳۶۴: ۷۲). «بدرستی که پرخیزکاران اندر بهشتها باشند و به جویها اندر» (همان: ۵۴۸). «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: معنی آن است تا شما متقی شوی به فعلِ روزه و پرخیزی از معاصی...» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۰: ۹/۳). «زاد عقیبی تقوی باید که آن راهی پرآفت است، به پرخیز باید بدان راه رفتن» (همان: ۱۱۶/۳).

۷. الغریب: نام شهری (ص ۲۲۷).

■ نسخه اساس (گ ۴۹ ر، س آخر) در برابر «غریب»، ناشهری<sup>۱</sup> دارد.

۸. الحَوْبَةُ: بزهی بی فرمان پدر و مادر. حاشیه: اساس: بزه. متن مطابق نسخه تر [= ترخان والده] است (ص ۲۴۷).

■ ضبط اساس بی‌اشکال است. باید توجه داشت که در قدیم، پایان بسیاری از کلمات مختوم به صامتِ دمشی /h/، به هردو صورتِ ملفوظ و ناملفوظ ادا می‌شده است؛ مثلاً «ه» در لغتِ «ده»، در عددی‌های یازده تا نوزده در فارسی معیار امروز ملفوظ است، حال آنکه در قدیم، بیشتر ناملفوظ بوده است (نک. عیدگاه طرّقه‌ای، ۱۳۹۹: ۲۳۲-۲۳۳):

ازین دوازده برج سپهر و هفت اختر همه جلالت یاب و همه سعادت بین  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۸۹۰، نیز، نک. همان: ۳۴۷)

درمورد کلمه «بزه» نیز چنین است. این واژه امروزه غالباً با های ملفوظ ادا می‌شود (بزه‌کار، بزه‌کاری و ..)، لیکن کاربرد بزمند و بزمند در متون نشان می‌دهد که در قدیم، دست‌کم در برخی از حوزه‌های زبانی، پایان این کلمه ناملفوظ بوده است:

«لَا تَحْنَتْ بَزْمَنْد مَشُو» (فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۲: ۴۲۴/۲، س ۹). «حَوْبَةُ: بزه کردن و

۱. این واژه را از پژوهشگر ارجمند، آقای امیرحسین سیدهندی آموختیم. ایشان با دقتی مثال‌زدنی، ترجمان القوافی حبیش را زیر نظر دکتر محمود مدبری در دانشگاه کرمان تصحیح کرده‌اند. بنا بر گفته آقای سیدهندی، در تمام نُسخ ترجمان القوافی، به غیر از دستنویس مجلس، در برابر «غریب»، ناشهری آمده است.

هر حرمتی که چون بگذارند بزومند {نسخه بدل: بزمند} شوند، چون دختر و خواهر» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۹: ۲۵۴). «و اگر در آن غلطی افتد، مردم بدان بزمند و گرفتار نیست» (ترجمة رسالة اضحویه، ۱۳۶۴: ۴۱). «بدرستی که خدای دوست ندارد - لا، بل که دشمن دارد - آن را که کاستکار [= خَوَاناً] بُود و بزمند [= اَئیمّاً]، چون طعمه و قوم او» (سورآبادی، ۱۳۸۰: ۴۷۱/۱؛ نیز، نک. همان: ۴۵۲/۱).

بنابراین بزه [= بزه‌ای] را نباید تبدیل به بزه‌ی کرد. حتّی وقتی «ه» در کتابت آمده است، نمی‌توان مطمئن بود که ادا می‌شده است؛ محتمل است که این کلمه را baza-mand می‌خوانده‌اند: «العَنَت: بَرّه‌مند شدن...» (لسان التّزئیل، ۱۳۶۲: ۷۶).

#### ۹. الدّودات: بازپیچ کودک خُرد (ص ۲۶۷).

■ صورت اصیل این کلمه بازنیچ / بازنیچ است و به صورت باذنیچ و واذنیچ هم استعمال شده است. مقاله‌ی علی‌اشرف صادقی توضیحات روشن سودمندی در این مورد دارد:

تردیدی نیست که ضبط جزء دوم این کلمه به صورت «پیچ» که در صحاح، معیار جمالی، تحفه و سرمه آمده تصحیف «نیچ» است و ظاهراً علّت این تصحیف، وجود دو فعل «تاب خوردن» و «باد خوردن» است که برای جنبیدن روی تاب به کار می‌روند. از آنجا که ... در بعضی گویش‌ها برای تاب، «باد» نیز به کار می‌رود، در ذهن فرهنگ‌نویسان فوق، بادپیچ مرکّب از «باد» و «پیچ» تصوّر شده و «پیچ» را به معنی تاب خوردن و باد خوردن تلقّی کرده‌اند (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۳۹).

چند شاهد: «الأرجوحة: بازنیچ» (دیباج الاسماء، ۱۳۹۷: ۲۳). «الدّوداة: بازنیچ» (همان: ۹۰).

ز تاک خوشه فروهشته و ز باد نوان چوزنگیانی بر بازنیچ بازیگر (ابوالمثل بخارایی، نقل از مدبری، ۱۳۷۰: ۶۶)

#### ۱۰. الاصلات: کاردهای بزرگ. حاشیه: در نسخه‌ی اساس «کارها» بدون دال است (ص ۲۷۰).

■ چنان‌که مصحح در حاشیه متذکّر شده‌اند، در نسخه‌ی اساس (گ ۵۸ پ) «کارهای بزرگ» آمده‌است؛ حذف صامت دوم، از خوشه‌ی صامت پایانی کلمات، در متون فارسی بی‌سابقه نیست. علی‌اشرف صادقی در دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی (درمورد کلماتِ کُرد - کر، درد - در) به این مطلب اشاره کرده است (نک. صادقی، ۱۳۸۶: ۳۱۵/۲). نمونه را: «و هر چند



پزشکان و طبیبان می‌آوردند، هیچ معالجت نمی‌پذیرفت، و آن در [= درد] اعضاها روز بروز زیادت می‌بود» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۲۰۸۱/۷). نیز: «و هلاک کردیم آنچه گرد بر گر [= گرد] <sup>۱</sup> شما بود» (نسفی، ۱۳۶۲: ۹۵۳/۲). بنابراین کارهای [به‌جای کاردهای] بی‌اشکال است. ضمناً بسیار محتمل است که آنچه در برگ ۱۹۶ پ، به صورت در پای چارپای کتابت شده و مصحح محترم در صفحه ۸۷۳ آن را به درد پای چارپایان تغییر داده، از همین مقوله باشد.

۱۱. التَّكْدُحُ: برودن. حاشیه: این لغت را با «ب» و «پ» در مآخذ دسترس خود نیافتیم (ص ۳۸۳).

■ ظاهراً «برودن» همان «رودن» است که جزء صرفی «ب» در آغاز آن افزوده شده است و در اینجا معنای خراشیدن می‌دهد؛ چنان‌که در برگ دیگر از قانون ادب به همین معنا آمده است: «الْخَدَشُ: بروذن <sup>۲</sup>» (ص ۸۵۳).

معنای دیگر «رودن» همان آبرود کردن/ اورود کردن، یعنی عریان کردن مرغ یا گوسفند ذبح‌شده از پر و پشم است تا برای پختن مهیا شود (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «رودن»). همچنان‌که در صفحه ۹۵۶ قانون ادب، در برابر «السَّمِيطُ»، گوشت بروده کرده <sup>۳</sup> آمده است. علی‌رواقی صورت‌های کاربردی دیگر آن را به دست داده و توضیحات مبسوط و ممتّعی در این باب آورده است (نک. رواقی، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۸؛ نیز، صادقی، ۱۳۹۱: ۳۴). مسعود قاسمی در مقدمه چاپ عکسی المهدّب فی المصادِر (کردی نیشابوری، ۱۴۰۰: پنجاه و پنج) دو شاهد از دستور اللّٰغه برای آن آورده است: «سَمَطُ: بروده کرد» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۹: ۴۱۸). «سَمِيطُ: بروده کرده» (همان: ۴۰۶).

۱۲. الْكُدَاذَةُ: باقی خوردی در دیگ. حاشیه: ت: خوردنی (ص ۴۸۴).

■ ضبط نسخه اساس که استاد در متن حفظ کرده‌اند، صحیح است. خوردی در قدیم به

۱. متن چاپی: «گرد بر گرد»؛ تصحیح متن به این صورت و براساس نسخه کهن تفسیر نسفی، برگرفته از مقاله اکرم السادات حاجی سیدآقایی (۱۳۹۱: ۴۴) است.

۲. حاشیه مصحح: ت: پردودن؛ و هیچ یک را در مآخذ خود نیافتیم و معنی آن را ندانستیم.

۳. چاپی: «به روده کرده»؛ ضبط نسخه حفید افندی (گ ۲۱۴ ر): «بروده کرده».

معنای خوراک کاربرد داشته است: «السَّخُون: خورِدی گرم کرده» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۶۶۳).  
شواهدی از واژه‌نامه‌های دیگر: «المَرْقَة: خورِدی» (کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۴۱).  
«المَرْقُ: خورِدی» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۷۴، س ۱۸؛ تاج الاسامی، ۱۳۶۷: ۵۳۹). «المَرَّاقُ:  
خورِدی فروش» (ادیب کریمینی، ۱۳۸۵: ۶۴۶). «المُزَوَّرَة: خورِدی بیماران» (همان: ۶۸۰).  
«المِسْخَنَة: دیگ که خورِدی به وی گرم کنند» (همان: ۶۸۱).

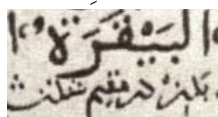
۱۳. الجُذَاذ: درخت ریزیده. حاشیه: اساس: ریزده (ص ۵۳۶).

■ ضبط اساس بلاشکال است. طی فرایند واجی تخفیف، مصوَّت بلند (ī) به مصوَّت کوتاه بَدَل شده است: ریزیده ← ریزده.

البته این واژه در اصل، ریزِده<sup>۱</sup> است که با تغییرِ ذال مُعْجَمَه در تصحیح متن، تبدیل به ریزِده [rēzida] شده است (برای «ریزده»، نک. قاسمی، ۱۳۸۸: ۵۵). چنین کاربردی در قانون ادب بی سابقه نیست: «الفَسِيخ: گوشت ریزده از پختگی» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۴۰۸). «المَسِيخ: گوشت ریزده<sup>۲</sup> از پختگی» (همان: ۴۳۷).

۱۴. البَيَقَرَة: به دژ در مقیم شدن. [روی لغت «دژ» نشان گذاشته و در حاشیه نوشته‌اند:] در اساس بدین صورت است: «بیز» که گمان رفت که چنان باید خواند. در لسان معنی مناسب با آنچه مؤلف آورده است نیافتم، جز این معنی که شاید به آن نزدیک باشد: «بیقر الدار: اذا نزلها واتخذها منزلا» (ص ۵۷۰).

■ «بیز» در اینجا بی معناست. به گمان ما، واژه‌ای که در دستنویس اساس (گ ۱۲۵) زیر «البَيَقَرَة» کتابت شده، باید دژ خوانده شود. بنابراین «البَيَقَرَة: بَدَز در مقیم شدن [= به دژ در مقیم شدن]» است. کاتب حرکت کسره را در زیر حرفِ دال این گونه نشان داده است<sup>۳</sup>:



۱. (نک. نسخهٔ حفید افندی، گ ۸۹، س ۸؛ گ ۹۶، س ۱؛ گ ۱۱۸، س آخر).

۲. در این مورد هم مرحوم طاهر حدس زده است که «ریزیده» درست باشد (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۴۳۷ ح).

۳. ابتدا گمان کردیم که «به دیز در» کتابت شده است (دیز کاربردی از دز است)؛ اما با دقّت در رسم الخطّ نسخه و به یمن راهنمایی آقای مسعود راستی‌پور، یقین پیدا کردیم که کاتب «دز» نوشته است.

۱۵. الّهَرّ: دردی بود شتر را. حاشیه: تر: + و سگ که بر زنوبد (ص ۵۷۹).

■ زنوبد صحیح است از مصدر زنوبیدن، به معنای زوزه کشیدن و مویه و ناله کردن سگ: «الّهَریر: زنوبیدن سگ» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۱۴۷، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۲۰۳). زنوبه اسم همین مصدر است: «زنوبه به فتح اول و آخر که یای حُطّی باشد... مویه و ناله سگ را گویند و به تازی هریر خوانند» (برهان، ۱۳۶۲: ۱۰۴۱/۲).

۱۶. الذُّعر: ترسانیدن. حاشیه: در اینجا دو خطا هست: الف - «ذعر» با غین معجمه به معنی ترسانیدن غلط و با عین مهمله درست است. ب - «ذعر» به معنی ترسانیدن نیست و به معنی ترسیدن است (ص ۷۱۹).

■ اشکالی در معنای متن نیست. در کتاب المصادر نیز ذعر به همین معنی ضبط شده است: «الذُّعر: بترسانیدن» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۱۶۵). صاحب کنز اللغات هم «ذعر» را، با دو تلفظ، به دو معنای لازم و متعدی ضبط کرده است: «ذعر، به فتح ذال، ترسانیدن و به ضمّ ذال، ترسیدن» (محمّد بن عبدالخالق، بی تا: ۶۲۹/۱).

۱۷. العَنَجَموس: راسو (ص ۸۰۶).

■ چنان که علی اشرف صادقی (۱۳۹۴: ۱۰۰) پیش تر اشاره کرده اند، «وارسو در قانون ادب به راسو تصحیف شده است». عَنَجَموس در فرهنگ دستور اللّغه نیز مدخل شده که معادل های فارسی آن از این قرار است: وارسوا، وارسو، وارشوه، گوش سم (نقل از همانجا). «وارسو یا وارشو که تلفظ آن بی شک w/vārs/šū بوده، کلمه ناشناخته ای است؛ اما گوش سم همان گوش سُنَب است که نام دیگر هزارپا، و نام های دیگرش گوش خیه، گوشالنگ، گوش اندروا، گوش خوره، گوش خارک، گوش خز و گوش خزک است» (همانجا).

۱۸. الضَّریس: چاه در سنگ بریده (ص ۸۰۷).

■ چاو در سنگ بُرزیده [= برآورده] مقصود است؛ زیرا مصدر «ضرس» به همین معناست. «واژه بُرزیده اسم مفعول از مصدر «برزیدن» و هم ریشه «برز» پهلوی به معنی بلند و برآمده است» (قاسمی، ۱۳۶۶: ۱۴۶). «الضَّرس: برزیدن چاه به سنگ» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۱۰۲؛ نیز، مقرئ بیهقی، ۱۳۶۶: ۱۲۸، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۵۵). «الضَّریسُ و المَضروس:

[چاه] به سنگ برزیده» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۹۲، س ۳؛ نقل از همان: ۴۰۲). «الضَّریس: چاه به سنگ برزیده» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۹۹، نقل از همانجا). «(لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) [زمر/۲۰]: ...ایشان را بود فرفارها از زفرِ آن فرفارهایی بود برزیده و باویده [= برافراشته و بناکرده] و به هوا درگذداشته...» (ترجمة قرآن موزه پارس، ۱۳۵۵: ۲۱۹).

با توجه به شاهد منقول از قانون ادب، این گمان پیش می‌آید که بُرزیدن، افزون بر معنای ذکرشده، معانی مجازی مانند ساختن و بناکردن و امثالهم نیز داشته است.<sup>۱</sup>

۱۹. حاش: پرگست. حاشیه: اساس «برگشت» و آن غلط است (ص ۸۳۹).

■ در نگاه اول، ممکن است ضبط نسخه اساس غلط مسلّم جلوه کند، اما درخور توجه است که لغت آشنای پرگست در دو دستنویس از نسخه‌های تفسیر مشهورِ روض الجنان نیز به صورت برگشت / پرگشت ضبط شده است: «كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [سبأ/۲۷]: برگشت! بل اوست خدای قوی و محکم کار<sup>۲</sup>» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۱: ۵۷/۱۶). همچنین ضبط پرگست در این بیت قطران تبریزی (۱۴۰۲: ۲):

به همت چون فلک عالی، به صورت چون مه رخشا

فلک چون او بود؟ پرگست و مه چون او بود؟ حاشا

در مجموعه دقایق الاشعار پرگست و در مونس الاحرار برگشت است (نک. همان: ۸۶۹).

۲۰. الإقصاص: پیدا شدن آبستنی اسب و جزو. حاشیه: اساس: آبستن (ص ۸۷۵).

■ آبستن در معنای آبستنی / آبستن شدن کاربرد داشته (نک. صادقی، ۱۳۹۲: ۲۹۳، ستون ۲) و در بیان الصناعات حبیش هم استعمال شده است: «هر کشته کز این دو جایگاه خشک شود یا زرد گردد، منع آبستن از جهت وی باشد» (تفلیسی، ۱۳۳۶: ۴۳۴، منقول از

۱. تذکر آقای مسعود راستی‌پور.

۲. محمد مهیار هم در نقد خود بر تصحیح روض الجنان این کاربرد را غلط انگاشته و نوشته است: «سورة ۳۴، آیه ۲۷، برابر نهاده "كَلَّا"، برگشت ضبط شده است که یقیناً خطاست و صحیح آن همچنان که در نسخه بدل آمده و مصححین محترم هم حدس زده‌اند، پرگست است» (مهیار، ۱۳۷۸: ۲۲۹).

صادقی، ۱۳۹۲: ۲۹۳). «طبیعت آن سرد و خشک بود... و اگر زنی بعد از هفت روز هر روز هفت حَب فروبرد، منع آبستن کند» (ابونصر هروی، ۱۳۴۶: ۱۶۴، نقل از همانجا).

۲۱. العُرْضَة: سازگار (ص ۹۲۲).

■ سازگار در لغت‌نامه «سازگار» ضبط شده و محتملاً از همان جا به متن چاپی قانون ادب راه یافته است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «عُرْضَة»).<sup>۱</sup> شگفت آنکه مأخذ لغت‌نامه، ترجمان القرآن بوده که این واژه در متن چاپی آن درست ضبط شده است: «عُدَّة: سازگار» (جرجانی، ۱۳۳۳: ۶۵). «عُرْضَة: سازگار و آنچه پیش کاری درآید و مانع شود» (همانجا).

۲۲. الإسماط: بریان با پوست پختن دادن. حاشیه: اسماط به این معنی در لسان، المنجد، المعجم الوسيط، لغت‌نامه، المرجع یافت نشد. ولی در ماده (س م ط) آمده است: سمط الجدی و الحمل یسمطه و یسمطه سمطاً، فهو مسموط و سمیط: نتف عنه الصوف و نظفه من الشعر بالماء الحار لیشویه که با معنی اسماط در فوق مناسب است. اما در مورد «دادن» که در آخر عبارت آمده است، باید گفت که به هر جهت زائد است (ص ۹۴۶-۹۴۷).

■ این کاربرد را باز هم در قانون ادب می‌بینیم: «الإمخاط: بینی پاک کردن دادن» (گ ۲۱۱ پ، س ۱۱/ص ۹۴۴). در قدیم گاهی برای تعدیه از این ساختار بهره می‌بردند؛ چنان‌که در برخی از فرهنگ‌های لغت عربی - فارسی، برای معناکردن مصادر متعدی عربی استفاده شده است: «التَّوَضُّعُ: کسی را دست و روی شوی دادن و پاک کردن» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۶۳۴). «التَّوَضُّعُ: کسی را دست [و] روی شستن دادن» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۲۵). «التَّشْرِيطُ: شرط کردن دادن» (همان: ۹۵۷). نمونه‌ای دیگر: «الإصلاح: نیکو کردن و آشتی کردن دادن»<sup>۲</sup> (لسان التنزیل، ۱۳۶۲: ۷۶).

۲۳. الإحقال: تر بیاوردن کشت (ص ۱۳۸۶).

۱. این نکته را همچون بسیاری نکته‌های دیگر، از مسعود قاسمی آموختم.

۲. همین ساختار متعدی، با افعال دیگر مانند «آوردن» نیز در متون دیده می‌شود: «التَّمْشِيَةُ: فرا رفتن آوردن» (مقرئ بیهقی، ۱۳۶۶: ۶۱۴). «و سَيَّرَتِ الْجِبَالَ: و کوه‌ها را فرا رفتن آرند...» (میبدی، ۱۳۷۱: ۳۴۸/۱۰).

■ «تر بیاوردن» معنای مستحسنی ندارد؛ تَر بیاوردن کِشت باید درست باشد. تَر «به کسر اول... برگ درخت نویر آمده و گیاه نورسته را گویند» (برهان، ۱۳۴۲: ۴۹۵/۱).

«الحَقْلُ وَ الشَّطْءُ: تَر» (میدانی، ۱۳۴۵: ۴۹۷، س ۷). «الإِشْطَاءُ: تَر بیاوردن کشت» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۵۴۱). «داستان و صفت ایشان در انجیل عیسی صلوات علیه کَزَرَع أَخْرَجَ شَطْءَهُ: چون کشتی که بیرون آرد تَر آن، و این مثل مصطفی است صلوات الله علیه» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۲۳۸۷/۴-۲۳۸۶). «أَخْرَجَ شَطْءَهُ: که تَر بزند.<sup>۱</sup> و آن اول بار بود که دانه بشکافد» (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۱: ۳۶۶/۱۷؛ نیز، نک. بدر خزانه‌ای، ۱۳۹۴: ۱۳۴). این واژه هنوز در برخی از گویش‌ها و زبان‌ها زنده است (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: مدخل ۱۴۹۱) و به صورت تشک هم استعمال دارد: «تشک: جوانه گیاهان، برگ نورسته، گیاه نورسته قبل از تبدیل شدن به برگ» (تیموری فر، ۱۳۶۲: ۳۴-۳۵).

۲۴. الاختیال: کشیدن (ص ۱۳۹۵).

■ کشیدن در اینجا بی‌معناست؛ باید گشیدن باشد، به معنای نازیدن، مغرور شدن، فخر فروختن و به خود بالیدن. پیش از این، علی رواقی در ذیل فرهنگ‌های فارسی آن را مدخل کرده و در پی‌نوشت‌های همان کتاب، جمله قانون ادب را نقل و اصلاح کرده است. چند شاهد:

«بس روزگاری برنیامد که فربه شد و بَطَرَش بجنید. ساخت گشیدن (م: کشیدن) و خرامیدن و سرو در زمین خاریدن و بانگ و خروش کردن» (بخاری، ۱۳۶۱: ۷۳، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۳۰۸). «پس بگشید گشیدنی و برخواند بر بدیهه: هرکه هست بیافت به نادانی بهره‌ای...» (مقامات حریری، ۱۳۶۵: ۲۷۵، نقل از همان: ۵۲۵).

گشنده نیز برابر نهاد مُختال است:

«المُختال: گشنده» (زنجدی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۲۱، نقل از همانجا). «گفتم او را: ای شگفت از تو، یا بخواهی رفت گشنده [= نازنده، خرامنده] و بخواهی گداشت مرا سرگردان؟» (مقامات حریری، ۱۳۶۵: ۳۱۳).

این واژه به صورتِ بَشَنده / پَشَنده هم استعمال شده است:

«خدای دوست ندارد هر پَشَنده [= مُختال] نازنده را به دنیا» (ترجمه و قصه‌های قرآن، ۱۳۳۸: ۱۱۶۹، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۹۵).

۱. ندانم از چه سبب ابوالحسن شعرانی آن را به «که ترکه برآرد» اصلاح کرده و در توجیه آن نوشته است: «ترکه دو برگ اول گیاه است و در زبان امروز، شاخه تر و باریک را گویند» (شعرانی، ۱۳۸۴: ۱۱۸۷).

۲۵. الهوم: جفدان. حاشیه: اساس: جفدان (ص ۱۵۳۷).

■ ضبط اساس (چغد به جای جغد) بلاشکال است و باید همان در متن حفظ می شد؛ در یکی از نسخه های لغت فرس نیز چغد آمده است: «چغد کوچ باشد و گروهی عام کُنْگَر خوانند...» (اسدی طوسی، ۱۴۰۰: ۶۶۷، س ۷؛ نیز، نک. خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۷۵ ح و ۹۰۳ ح؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۳۰۶، س ۴؛ اعلم، ۱۳۸۱: ۲۷۸). جغد را هنوز در تاجیکستان چغد می گویند (نک. شکوری، ۱۳۸۴: ۶۱۱).

۲۶. النِّیم: پای بالا بر توده ریگ. حاشیه: در لسان آمده: «النِّیم: الدَّرَجُ الذی فی الرِّمالِ إذا جَرَّتْ علیه الرِّیح». بنابراین «پای بالا» که به معنای «پله» و «درجه» است در ترجمه «درج» آمده که به معنی راه است و این درست نیست (ص ۱۵۴۶).

■ پای بالا به معنای سربالایی، و متضاد کلمه پانشیب<sup>۱</sup> به معنای «سرازیری» و پایین است.<sup>۲</sup> شواهدی برای پای بالا: «الَامْتُ: پای بالا و پای نشیب» (بادی، ۱۳۹۵: ۱۰). «الْحَدَبُ: پای بالا» (بادی، ۱۳۹۵: ۳۴؛ نیز، نک. همان، ص ۱۹۲، س ۹). «زُبَيْةٌ: پای بالا و چاهی از بهر ددگان» (همان: ۳۸۶). «كُوُودٌ: پای بالا [ی] دشخوار» (ادیب نطنزی، ۱۳۸۹: ۶۵۹). ظاهراً پایه بالا و پایه بنشیب (به ترتیب، برابر نهاد «دَرَجَة» و «دَرَكَة») صورت های کاربردی دیگر این دو لغت است که در فرهنگ دستور اللّغه (چ آستان قدس، ص ۳۱۹) و قانون ادب (گ ۵۸ پ، س ۶/ص ۲۷۰) دیده می شود.

۲۷. المِسَنّ: سنگ اسبان. حاشیه: افسان (ص ۱۵۹۱).

«اسبان» در متن، خطای مطبعی، و صحیح آن اِسبان / آسبان است که صورتی از افسان، و

۱. در این مورد، دلالت مقاله مسعود قاسمی (۱۳۹۴) راهگشا بود. پانشیب در ضیاء الشّهاب به کار رفته و مصححان فاضل کتاب، در نمایه «واژه ها و تعبیرها»، آن را با علامت پرسش نشان دار کرده اند: «وَلَّیل: دشنام عرب بود؛ و درکه ای بود عظیم در دوزخ پانشیب» (ضیاء الشّهاب، ۱۳۹۴: ۲۴۹؛ در این باره، نک. صادقی، ۱۳۹۵: ۷۳۴؛ نیز، قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۱-۳۰). این کلمه به صورت پانشیب هم استعمال شده است. البته پانشیب در برهان قاطع و لغت نامه فقط به معنای نردبان و زینه پایه ضبط شده است، آن هم بدون شاهد؛ اما معادل های قرآنی این کلمه در ترجمه های قدیم قرآن به خوبی گویاست: «اهْبِطُوا: پانشیب بروید» (فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۲: ۲۹۵/۱). «هَوَى: پانشیب برود» (همان: ۱۵۸۸/۴).

۲. «بربالا» نیز مترادف «پای بالا» و به معنی سربالایی است: «الرَّیْعُ: راه بربالا» (غزنوی، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

به معنای «آهن یا سنگی است که با آن کارد و شمشیر و مانند اینها را تیز می‌کردند»<sup>۱</sup>. استاد در تصحیح برگ‌های دیگر کتاب، صورتِ درست را آورده‌اند (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۵۸، ۵۳۲ و ۵۳۵).

۲۸. الغَدَّان: مَفْنَدَه‌ها در میان گوشت (ص ۱۶۲۸).

■ مَفْنَدَه به جای «مَرغُنْدَه»<sup>۲</sup> باید از مقولۀ حذف صامت /r/ پس از مصوَّت کوتاه /a/ باشد (نک. حاجی سیّدآقایی، ۱۳۸۷: ۸۸). «الْأَفْزَر: آنک بر پشت مَغْنَدِگی (متن: مَغْنَدِکی) دارد» (تاج الأَسامی، ۱۳۶۷: ۱۴). در فرهنگ فارسی عجایب اللّٰغة (سدهٔ دهم هجری) آمده است: «مَغْنَدَه: چیزی همچو دُمَل که از اندام برآید؛ چنان‌که عسجدی گوید: بردارد زشتی ز دل خصم [به] نرمی بزدايد ايدون ز تن دوست مَغْنَدَه» (ادیبی، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

۲۹. الْقَرْدان: کَنگان. حاشیه: هردو نسخه کَنه‌یان (ص ۱۶۲۸).

■ فاخته‌یان (ص ۲۶۲)، کَنه‌یان (ص ۱۶۲۸ ح)، کلاژه‌یان (ص ۸۳۸ ح)، گربه‌یان<sup>۳</sup> (ص ۹۲۶ ح)، نَرینه‌یان (ص ۶۶۱ ح) و ... [به‌جای کَنگان، کلاژگان، گربگان و نَرینگان] که در قانون ادب آمده، مبتنی بر کاربردهای حوزه‌ای زبان فارسی است و نباید آن را تغییر داد. علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰: ۴۱-۴۲) در این باره نوشته است:

در قانون ادبِ حبیبش تفلیسی که در قرن ششم در آسیای صغیر نوشته شده است و زبان آن به احتمال قوی تحت تأثیر گویش‌های غرب ایران بوده، کلمات «نَرینه» و «کَنه» به شکل «نَرینه‌یان» و «کَنه‌یان» جمع بسته شده‌اند.

۱. تعریف، مأخوذ از ذیل فرهنگ‌های فارسی (ص ۴).

۲. شواهد مَرغُنْدَه در متون کم نیست: «... هفتم، مَرغُنْدَه که زیر زفان پدید آید نام وی به تازی ضَفَدَع» (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۳۰۳، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۳۲۷). «و نشان این [= غُر] آن بود که چن سستان بخسبد، مَرغُنْدَه برود و به همان جای که مَرغُنْدَه بود، شکاف پدید بود به بسودن» (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۵۵۱). «... و بخاصه ضَمادالفتق بمالد آن مَرغُنْدَه را تا برآید و باز ضَمادالفتق برنهد» (همان: ۵۵۲). «باز اگر بر وی مَرغُنْدَه بود و زشت گشته بود، آن را دُشید خوانند» (همان: ۵۹۰). «البُثْرَةُ: مَرغُنْدَه» (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۱، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۵۳۸). «الْحَنْجَرَةُ: عُقْدَةُ الْحَلِيقِ، گلوگاه، و مَرغُنْدَه‌ی گلو» (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۳). «الدَّيْبِلَةُ: لک، یعنی مَرغُنْدِگی بر پشت» (همان: ۲۱۹). «العُجْرَةُ: گره و مَرغُنْدِگی بر شکم» (همان: ۴۸۰).

۳. البته صورت گربه‌گان هم در کتاب (گ ۲۱۱ ر، س ۳/ص ۹۴۰) آمده است.



۳۰. الورشان: کبوتر بنا. حاشیه: در مآخذ دسترس خود کبوتر بنا را نیافتم (ص ۱۶۳۲).

«الوراشین: کبوتران بنا» (ص ۱۶۸۶).

■ کبوتر بنا در مآخذ دیگر هم به کار رفته است: «الورشان: کبوتر بنا، الورشان والوراشین ج» (میدانی، ۱۳۴۵: ۳۵۷، س ۵). «بدان که ورشان به تازی مرغی بود که به خراسان وی را کبوتر بنا خوانند» (تفلیسی، ۱۳۹۴: ۱۱۶۷). این ترکیب برای مصحح منافع حیوان نیز غریب جلوه نموده، زیرا آن را با پرسش نشان دار کرده است: «خون کبوتر بنا در چشم چکانند که خون در او جمع شده باشد، پاک گردانند. بال کبوتر بنا بسوزانند و سحق کنند...» (مراغی، ۱۳۸۸: ۱۵۱). شاهدهی از خواص الحیوان: «و اما یک نوع از او که کبوتر بنا و ترکان آلافاخته گویند، نگه داشتن او شوم است» (تبریزی، ۱۳۹۵: ۹۱).

در شرح قصیده بدایع الاسحار قوامی مطرزی گنجوی، به کبوتر بنا بازخوردیم که اگر تصحیف در نسخه یا بدخوانی مصحح نباشد، لابد همان کبوتر خبرسان است<sup>۱</sup>:

سجع، در لغت، بانگ کردن قمری و فاخته و کبوتر بنا بود (نجاتی نیشابوری، ۱۴۰۰: ۹۹).

کبوتر بنا در نسخه قانون ادب (گ ۳۵۶، ر، س ۲۲ و گ ۳۶۸ پ، س ۱۲) مشدد است، اما در نسخه خطی السامی فی الاسامی و متن چاپی خواص الحیوان که بدان ارجاع داده ایم، تشدید ندارد. ما دلیل متقنی برای مشدد بودن آن نیافتیم. در چندین مقاله، از کبوتر بنا/ بنا سخن رفته است. شگفت آنکه هیچ کس در باب وجه تسمیه این کبوتر و ضبط درست این ترکیب چیزی ننوشته و حتی اظهار تردید هم نکرده است<sup>۲</sup>؛ به هر صورت، برای ما همچنان مبهم است.

۱. همان که در تاریخ و صاف، کبوتر خبربر نام گرفته است: «آنگاه مطالعان که شاهین تیزپر نظر ایشان [را]، مُسته، کبوتر خبربر یقین باشد، بدانند که...» (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۶۲۹).

۲. مصحح محترم نیز در باب ضبط و معنای این واژه به شک بوده و در واژه نامه پایانی کتاب، با قید تردید، آن را به «کبوتر پیغام رسان» معنا کرده اند (نک. نجاتی نیشابوری، ۱۴۰۰: ۲۵۷).

۳. حدس های مختلفی می توان در این باره زد؛ اما در اولین گام باید صورت اصیل نام این نوع کبوتر را بازجست. بنا؟ بنا؟ کدام یک؟

۳۱. الأری: چیزی به بن دیگ درنوسیدن. حاشیه: دوسیدن به معنی چسبیدن درست

است نه نوسیدن که در برهان نیامده است (ص ۱۸۲۴).

■ نوسیدن صورتی از «دوسیدن»، و به معنای چسبیدن است. شواهدی دیگر: «لَمْ يَجْزْ شُرْبُهُ إِلَى أَنْ يَذْهَبَ ثُلَاثًا، وَ يَبْقَى ثُلَاثُهُ وَ حَدُّ ذَلِكَ هُوَ أَنْ يَرَاهُ صَارَ حُلُوءًا أَوْ يَخْضِبُ الْإِنَاءَ وَ يَعْلَقُ بِهِ: ... وَ حَدُّ أَيْنَ أَنْتَ كَهَ بَيْنَكَ شِيرِينَ شَدَّةً أَوْ كَاسَهُ رَا بَرْنَكُ كُنْدَ وَ دَرُوى نُوَسْدَ» (ترجمة التَّهَاهِيه، ۱۳۴۳: ۶۰۷/۲، نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۳۴۷). «ما این آدمیان کافرنعمت را از گلی آفریدیم دوسنده... عبدالله عَبَّاس گفت: گلی باشد درهم نُوسِيدَه. قَتاده گفت: آن باشد که در دست نُوسَد» (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۱: ۱۸۱/۱۶). «درنوسیدن» هم در قانون ادب (ص ۱۶۱۲) دیده می شود: «المَحَارِن: مَغْسَانِ انْكِبِينَ كَه بَر شَهْد درنوسند».

۳۲. الوهى: شلشله شدن جامه. حاشیه: معنی مناسب این جا برای این کلمه نیافتم. آیا

دراصل «شیشله» نبوده است؟ شیشله: پارچه ابریشمین سوراخ شده به واسطه

گزدیدگی موش و جز آن (ناظم الاطباء) (ص ۱۸۲۷).

■ شیشله شدن به معنای نخ نما شدن لباس و پارچه است، اما شلشله هم غلط نیست؛ بلکه بنا بر شواهد، کاربرد دیگری از همین واژه است. گویا در این واژه، «همگونی»<sup>۲</sup> صورت گرفته است؛ یعنی در قیاس با لام دوم، لام اول افزوده شده است. در نسخه بدل های تاج المصادر نیز شلشله آمده است: «الْوَهْيُ وَ الْوَهْيُ: دریده و شیشله {نسخه بدل: شلشله} شدن» (مقرئ بیهقی، ۱۳۶۶: ۱۷۴/۱). «الإِيْهَاءُ: شیشله {نسخه بدل: شلشله} گردانیدن» (همان: ۵۰۷/۲).

۳۳. القلى: خشار. حاشیه: چنین است در هردو نسخه ولی در برهان شخار به تقدیم

شین بر خاء آمده است و در حاشیه برهان مصحح دکتر معین به نقل از لغت فرس

آمده است: «شخار، قلیه بود که صابون پزان به کار دارند» (ص ۱۸۳۲).

۱. دکتر علی رواقی واژه نوچ به معنای چسبناک را نیز مأخوذ از مصدر نوسیدن می دانند.

۲. همگونی عبارت است از همسان شدن دو واج نزدیک به هم از بعضی جهات، تحت شرایطی خاص؛ مثلاً کلمه

«برادر» به صورت «بدادر» نیز به کار رفته است؛ یعنی تحت تأثیر «د» هجای سوم، «ر» هجای دوم به «د» بدل

شده است (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۶۲).

■ ظاهراً «شخار» بسامد بیشتری در متون دارد؛ اما «خشار» (با قلب /š/ و /x/) نیز درست است و شواهد استعمال آن، از کتب کهن دستیاب می‌شود: «کردن [= ساختن] آبگینه: آبگینه شامی و خشار روی‌گران، از هریکی یک بهر، به بوته اندر گداخته و برگرفته و یله کرده تا سرد شود» (قمری بخاری، ۱۳۸۷: ۸۷). «اگر زرد گشته بود دندان سپید باید کردن به کفک دریا و نمک اندرانی و خشار» (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۲۹۹). «... گوگرد سپید و خرزهره و کندش و خشار و مرداسنگ زرد با سرکا تر کند و طلی کند اندر گرمابه» (همو، ۱۳۷۱: ۵۹۷؛ نیز، نک. ۴۹۹ و ۶۲۴). «... نوشادر ده درم، گل سفید ده درم، خشار سفید نیم درم، نمک دو درم، این جمله کوفته و بیخته بر روی زر طلی کنند...» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۱۹).

در پایان، فهرست‌وار به چند مورد از خطاهای مطبعی اشاره می‌شود:

| ص    | صورت فعلی                                     | صورت درست                        |
|------|-----------------------------------------------|----------------------------------|
| ۵    | الدُّجی: سخت سپاه                             | سخت سیاه                         |
| ۹    | الغرا: سرپشم                                  | سریشم                            |
| ۱۲   | المکا: جای روباه و خروس                       | جای روباه و خرگوش                |
| ۱۴   | الکلی: پوست‌پازهایی که پیرامن رادیه دوخته بود | .... راویه                       |
| ۲۱   | النُّما: آفریدگار                             | آفریدگان                         |
| ۸۶   | زنی که گوش وی به سرو ادوسیده بود              | زنی که گوش وی به سرو ادوسیده بود |
| ۵۹۷  | انگشت بس میان                                 | انگشت پس میان                    |
| ۹۴۳  | کبنیا                                         | کبیتا                            |
| ۱۱۵۵ | دست بر بخن                                    | دست بر نجن                       |

\*\*\*

## منابع

- ابوالفتح رازی (۱۳۷۱). *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ابونصر هروی، قاسم بن یوسف (۱۳۴۶). *ارشاد الزراعه*. به کوشش محمد مشیری. تهران: دانشگاه تهران.

- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۷۱). هداية المتعلّمين في الطّب. به تصحیح جلال متینی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵). تکملة الأصناف. به کوشش علی رواقی. با همکاری سید زلیخا عظیمی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ادیب نطنزی (۱۳۸۹). دستور اللغة. به تصحیح سیدعلی اردلان جوان. مشهد: به نشر.
- ادیبی (۱۳۸۹). عجایب اللغة: فرهنگ لغت فارسی به فارسی. به تصحیح محمود مدبری. کرمان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: کتابخانه طهوری.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰). لغت فرس (نسخه‌برگردان شش دستنویس). با مقدمه علی اشرف صادقی و جواد بشری. تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰). مسالک و ممالک (ترجمه فارسی مسالک الممالک از قرن پنجم و ششم هجری). به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعلم، هوشنگ (۱۳۸۱). جستارهایی در تاریخ علوم دوره اسلامی (مقالات چاپ‌شده در دانشنامه جهان اسلام مجلدات اول تا پنجم). تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- امینیان، معصومه (۱۴۰۲). فهرست الفبایی لغات عربی قانون ادب. تهران: کتاب بهار.
- بادی، ابوالفتح حمد بن احمد بن حسین. معروف به کافی (۱۳۹۵). الملخص فی اللغة مع الوفاء بترجمة ما فی القرآن. نسخه‌برگردان دستنویس شماره ۹۴۵۵ کتابخانه مجلس. با مقدمه محمود جعفری دهقی. تهران: میراث مکتوب.
- بخاری، محمد بن عبدالله (۱۳۶۱). داستان‌های بیدپای. به تصحیح پرویز ناتل خانلری - محمد روشن. تهران: خوارزمی.
- بدر خزانه‌ای بکری بلخی، محمد بن قوام بن رستم (۱۳۹۴). بحر الفضایل. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- برهان (محمدحسین بن خلف تبریزی) (۱۳۴۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- تاج الاسامی (تهذیب الاسماء) (۱۳۶۷). مؤلف ناشناس. به تصحیح علی اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- تبریزی، خواجه محمدتقی (۱۳۹۵). خواص الحیوان (ترجمه حیات الحیوان کمال الدین دمیری). تصحیح فاطمه مهری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۶). فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: توس.
- ترجمه رساله اضحویه ابن سینا (۱۳۶۴). از مترجمی نامعلوم. به انضمام رساله ای در معرفت آخرت از امام محمد غزالی. به تصحیح حسین خدیوچم. تهران: اطلاعات.
- ترجمه قرآن ری - ترجمه قرآن نسخه مورخ ۵۵۶ق.
- ترجمه قرآن ماهان (۱۳۸۳). حدود قرن پنجم یا ششم هجری. به تصحیح محمود مدبری. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۱۳۵۵). از مترجمی ناشناس. به کوشش علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ترجمه قرآن نسخه مورخ ۵۵۶ق (۱۳۶۴). به کوشش محمدجعفر یاحقی. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- ترجمه التّهایه - شیخ طوسی
- ترجمه و قصه های قرآن. به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران.
- تسبیحی، محمدحسین (۱۳۵۵). «رسم قل و دستار بندی در پاکستان». هنر و مردم. ش ۱۷۱: ۲۵-۳۹.
- تفسیر قرآن پاک: قطعه ای از تفسیری بی نام به فارسی (۱۳۴۸). به اهتمام علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۳۶). رساله «بیان الصناعات». به کوشش ایرج افشار. فرهنگ ایران زمین: ۲۷۸/۵-۴۵۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۱-۱۳۵۰). قانون ادب. به اهتمام غلامرضا طاهر. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). بیان الطب. تصحیح و پژوهش: سیدحسین رضوی برقی. تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). کامل التّعبیر. به تصحیح مختار کمیلی. تهران: میراث مکتوب.
- تیموری فر، علی (۱۳۶۲). گویش دماوندی. بی جا: بی نا.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۳۳). ترجمان القرآن. ترتیب داده عادل بن علی بن عادل الحافظ. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: چاپخانه حیدری.

- حاجی سیدآقای، اکرم السادات (۱۳۸۷). «بررسی تحولات یک واژه فوت شده از فرهنگ های فارسی». نامه پارسی. ش ۴۶ و ۴۷. بهار و تابستان: ۷۵-۹۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). «پژوهشی در شیوه تصحیح تفسیر نسفی». ضمیمه شماره ۲۸ آینه میراث.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه شناسختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی (۱۳۸۲). دیوان. به تصحیح ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
- خیام نیشابوری [۱۳۱۲]. نوروزنامه. به سعی و تصحیح مجتبی مینوی. تهران: کتابخانه کاوه.
- دهار، بدر محمد (۱۳۴۹). دستور الاخوان. به تصحیح سعید نجفی اسداللهی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. با همکاری محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران - روزنه.
- دیباج الاسماء (۱۳۹۷). از مؤلفی ناشناخته. تصحیح و تحقیق: علی اصغر اسکندری. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- رضاقلیخان هدایت (بی تا). فرهنگ انجمن آرای ناصری. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- رضوی برقی، سیدحسین (۱۳۸۷). «حیش تفلیسی: آثار پزشکی». دانشنامه جهان اسلام. تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی: ۵۷۷/۱۲-۵۸۰.
- رواقی، علی (۱۳۸۱). ذیل فرهنگهای فارسی. با همکاری مریم میرشمسی. تهران: هرمس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). «گوشها و متون فارسی (۱)». نامه انجمن. س ۳. ش ۲. پیاپی: ۱۰، تابستان: ۱۳-۴۱.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۹). «تفلیسی، پیشاهنگ فارسی نویسی در دیار روم». چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). زبان و ادب فارسی در قلمرو دولت عثمانی. تهران: اطلاعات.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴). مهذب الأسماء. به تصحیح محمدحسین مصطفوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- زوزنی (۱۳۷۴). المصادر. به تصحیح تقی بینش. تهران: البرز.
- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد (۱۳۸۱). نفثة المصدور. به تصحیح امیرحسن یزدگردی. تهران: توس.
- سارم، امیر (۱۳۸۳). «قلج ارسلان دوم سلجوقی». دانشنامه ادب فارسی. جلد ششم: ادب

- فارسی در آتاتولی و بالکان. به سرپرستی حسن انوشه. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۶۶۵-۶۶۷.
- سورآبادی، عتیق بن محمد (ابوبکر عتیق نیشابوری) (۱۳۸۱). تفسیر سورآبادی. به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- سیّد‌هندی، امیرحسین (۱۴۰۰). ترجمان القوافی؛ به انضمام فهرست واژگان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی محمود مدبری. دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۴). تفسیر نور علی نور (تعلیقات علامه شعرانی بر روض الجنان و روح الجنان). مجموعه آثار کنگره بزرگداشت شیخ ابوالفتوح رازی - ج ۱۰. به کوشش محسن صادقی و عباسعلی مردی. قم: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث.
- شکوری، محمدجان و دیگران (۱۳۸۴). فرهنگ فارسی تاجیکی. برگردان از خط سیریلیک: محسن شجاعی. تهران: فرهنگ معاصر.
- شیخ طوسی (أبوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی) (۱۳۴۲-۱۳۴۳). التهایة فی مجرّد الفقه والفتاوی. با ترجمه فارسی از مترجم ناشناخته. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰). «التقای مصوّتها و مسئله صامت میانجی». مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران، سخن: ۲۵-۵۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). «دو تحوّل آوایی در زبان فارسی: حذف و اضافه شدن صامت "ن" بعد از مصوّت‌های بلند». زبان‌شناسی، ش ۳۸، پاییز و زمستان: ۹-۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). «ترجمه تفسیر طبری». دانشنامه زبان و ادب فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۳۱۲-۳۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). «درباره بعضی واژه‌های مربوط به تاب‌بازی». فرهنگ مردم، س ۷، پاییز و زمستان: ۳۲۷-۳۵۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). «تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بُستی». ضمیمه شماره ۲۳ آینه میراث.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) [به سرپرستی]. فرهنگ جامع زبان فارسی. جلد اول: آ. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). «پژوهش‌های لغوی: دیهیم - داهیم. قبراق. غنچ‌رَش. غنچ‌مَرش...». فرهنگ‌نویسی. ش ۱۰، اسفند: ۹۳-۱۰۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). «ویژگی‌های زبانی ضیاء الشّهاب». پیر گلرنگ (یادنامه دکتر رشید عیوضی). به خواستاری رحمان مشتاق‌مهر و احمد گلی. به اهتمام محمد طاهری خسروشاهی. قم، ادبیات: ۷۲۷-۷۳۷.

- ضیاء الشَّهاب (شرح فارسی شهاب الاخبارِ قاضی قُضاعی) (۱۳۹۴). از شارحی ناشناخته. تصحیح و تحقیق: جویا جهانبخش و حسن عاطفی و عباس بهنیا. تهران: میراث مکتوب.
- عطائی کچوئی، تهمینه (۱۴۰۱). «بعضی ویژگی‌های زبانی دست‌نویس بستان العارفین (مورخ ۵۴۳ هجری)». نامه سروشیار (یادنامه استاد جمشید مظاهری). به کوشش علی‌اکبر احمدی دارانی و گلپر نصری. قم، ادبیات: ۹۳۴-۹۵۹.
- عقیلی خراسانی، محمدحسین بن محمدهادی (۱۳۸۰). مخزن الأدویه. اُفست از چاپ ۱۸۴۴ کلکته. تهران: باورداران.
- علی صفی، فخرالدین [علی بن حسین واعظ کاشفی سبزواری] (۱۳۹۹). فرهنگ علی صفی. به تصحیح مسعود قاسمی. تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن.
- عیدگاه طرّبه‌ای، وحید (۱۳۹۹). تلفّظ در شعر کهن فارسی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- غزنوی، ابوالمعالی احمد بن محمد (۱۳۸۹). تراجم الأعاجم (فرهنگ کهن واژه‌های قرآن). به اهتمام مسعود قاسمی و محمود مدبری. تهران: اطلاعات.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. جلد ششم. با همکاری محمود امیدسالار. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۲-۱۳۷۴). گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی. با نظارت محمدجعفر یاحقی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- قاسمی، مسعود (۱۳۶۶). «فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السّامی فی الاسامی». زبان‌شناسی، دوره ۴، ش ۱ و ۲: ۱۴۱-۱۵۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). «ذیلی بر ذیل فرهنگهای فارسی (بخش چهارم)». نشر دانش، ش پیاپی: ۱۱۷، آذر و دی: ۴۸-۵۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). یادداشتی بر چاپ نسخه‌برگردان فرهنگ المُلَخَّص فی اللّغة. ضمیمه شماره ۸ گزارش میراث، آذر-اسفند.
- قطران تبریزی (۱۴۰۲). دیوان. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی و مسعود جعفری جزی، با همکاری تهمینه عطائی و شهره معرفت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- قمری بخاری، ابومنصور حسن بن نوح (۱۳۸۷). التّنویر. به تصحیح سید محمدکاظم امام. افست. مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.



- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۵). عرایس الجواهر و نفایس الاطایب. به کوشش ایرج افشار. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۱۳۵۵). البلغه. به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰). کتاب المَهْدَب فی المصادر. نسخه برگردان دستنویس شماره ۵۳۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. تحقیق: مسعود قاسمی. تهران: میراث مکتوب.
- کمیلی، مختار (۱۳۹۲). «چند واژه نادر در کامل التَّعبیر حبیش تفلّیسی». آینه میراث، ش ۵۳: ۲۰۱-۲۱۷.
- لسان التَّنزیل (۱۳۶۲). تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری. به اهتمام مهدی محقق. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجمل التّواریخ والقصص (۱۴۰۰). به تصحیح اکبر نحوی. تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن.
- محمد بن عبد الخالق بن معروف (بی تا). کنز اللّغات. به تصحیح سیدرضا علوی. تهران: کتابخانه مرتضوی.
- مدبری، محمود (۱۳۷۰). شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان (در قرن های ۳-۴-۵ ق). تهران: پانوس.
- مراغی، عبدالهادی بن محمد بن محمود بن ابراهیم (۱۳۸۸). منافع حیوان. به کوشش محمد روشن. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- مزدآپور، کتایون (۱۳۹۰). واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مسعود سعد (۱۳۶۴). دیوان. به تصحیح و اهتمام مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
- معصومی، بهرام (۱۳۸۲). «قانون ادب». دانشنامه ادب فارسی. جلد پنجم: ادب فارسی در قفقاز. به سرپرستی حسن انوشه. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۳۴-۴۳۶.
- مقامات حریری (۱۳۶۵). ترجمه فارسی. پژوهش: علی رواقی. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- مقرئ بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد (۱۳۶۶). تاج المصادر. به تصحیح هادی عالمزاده. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مهیار، محمد (۱۳۷۸). «نگاهی به ترجمه ابوالفتح رازی در تفسیر روض الجنان». نامه پارسی، س ۴، ش ۱، بهار: ص ۲۲۴-۲۳۱.

- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار. به سعی علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵). السّامی فی الاسامی. عکس نسخه کتابخانه ابراهیم پاشای ترکیه. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نجاتی نیشابوری، محمود بن عمر (۱۴۰۰). رساله پیروزی و مقاله نوروزی: شرح قصیده بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار قوامی مطّری گنجوی. به تصحیح بهروز ایمانی. تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن.
- نجم رازی (۱۳۵۲). مرصاد العباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، ابوحنیف نجم الدین عمر بن محمد (۱۳۶۲). تفسیر نسفی. به تصحیح عزیزالله جوینی. تهران: بنیاد قرآن.
- نظام قاری، محمود بن امیر احمد (۱۳۹۱). کتبات. تحقیق و تصحیح: رحیم طاهر. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - سفیر اردهال.
- نظام الملک طوسی (۱۳۴۷). سیر الملوک (سیاست نامه). به تصحیح هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی گنجه‌ای (۱۳۶۸). شرفنامه. تصحیح، مقدمه و تعلیقات: بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی. با مقدمه محمدعلی فروغی. تهران: کتابفروشی خیّام.
- وصّاف الحضرة (۱۳۳۸). تاریخ وصّاف [چاپ شده با نام کتاب مستطاب وصّاف الحضرة]. به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. اُفت از چاپ بمبئی. به سرمایه کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- یکرنگ صفاکار، نیکتا؛ کیانا کفّاشیان و مهتابیگی (۱۴۰۰). «معرفی و بررسی نسخه تاج التّراجم». مندرج در: به یاد ایرج افشار. به کوشش جواد بشری. تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن. دفتر ۱: ۱۵۷-۲۳۷.

#### منابع دیجیتال

- پیکره فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پیوند: <https://dadegan.apll.ir/>



## جست‌وجوی خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه در «کتاب التوحید» قاضی نعمان

حنّانه سادات زهرانی\*

مهدی مجتهدی\*\*

### چکیده

شریف رضی (د. ۴۰۶ق) در نهج البلاغه، شواهدی از سخنان بلیغ حضرت علی (ع) را گردآوری کرده و چون خود را ملزم به ذکر سند و منبع نمی‌دانسته، به جز موارد بسیار معدودی (حدود ۱۷ مورد)، از منبعی یاد نکرده است. در دوران معاصر، با وجود پژوهش‌های متعدد در بررسی اسناد و مصادر نهج البلاغه، هنوز راه زیادی برای تکمیل آن در پیش است. یکی از کارهای مهم در این زمینه، شناسایی و تصحیح نسخه‌های خطی مربوط است که به تازگی توسط محققان صورت گرفته است. کتاب التوحید اثر قاضی نعمان مغربی (د. ۳۶۳ق) نمونه‌ای از این کارهاست.

در پژوهش حاضر، ضمن معرفی اجمالی قاضی نعمان و کتاب التوحید و اهمیت آن، با بررسی مقایسه‌ای، بخش‌هایی از نهج البلاغه که در این منبع کهن‌تر قابل ردیابی بوده، شناسایی شده است. از آن‌جا که شریف رضی فقط بخش‌هایی را از متون مورد مراجعه خود گزینش می‌کرده است، این پژوهش گامی در جهت بازیابی آن متون محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: کتاب التوحید، قاضی نعمان، نهج البلاغه، سید رضی، اسماعیلیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۶

\* کارشناس ارشد نهج البلاغه و پژوهشگر کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی (ع)، مشهد/

sh.zahrae@gmail.com

\*\* استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)/

mmojtahedi@um.ac.ir

## مقدمه

نهج البلاغه مشهورترین اثری است که سخنان امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در آن گرد آمده و در هزار سال گذشته مورد توجه محققان زیادی بوده است. یکی از عرصه‌های مطالعات نهج البلاغه بررسی مصادر و منابع سخنان حضرت پیش از گردآوری نهج البلاغه است، فارغ از این که منابع پیشین مستقیم یا غیرمستقیم در دسترس مؤلف آن، سید رضی، بوده است یا نه. این مطالعات اولاً پاسخی است به ادعای برخی از نویسندگان مبنی بر اینکه سید رضی خود این سخنان را انشاء کرده است، و از سوی دیگر اصالت این اثر با یافتن منابع کهن‌تر بیشتر تقویت می‌شود. نکته‌ای که از دیدگاه محققان پوشیده نیست و در مطالعات مصادر نهج البلاغه تبیین می‌شود، دستیابی به الگوی سید رضی در گزینش مطالب اثر خویش است؛ به این معنی که با یافتن منابع پیش از نهج البلاغه و مقایسه عبارات آن با گزینش‌های مؤلف نهج البلاغه، روش سید رضی در انتخاب بخش‌هایی از منابع و واگذاشتن دیگر بخش‌ها قابل شناسایی خواهد بود. در پژوهش حاضر با توجه به چنین رویکردی، بخش‌هایی از خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه در کتاب التوحید قاضی نعمان مغربی پی‌جویی شده است.

قاضی نعمان، محدث و فقیه اسماعیلی، از معاصران کلینی و صدوق است و به جهت قدمت، آثار حدیثی او شایان توجه است. کتاب التوحید، که مدتی است نسخه‌های خطی آن در دسترس قرار گرفته و به تازگی تصحیح و منتشر شده، از کتاب‌هایی است که می‌تواند تا حدودی اطلاعات ما را درباره سخنان حضرت علی<sup>(ع)</sup> تکمیل کند. این مقاله در پی آن است که با بررسی متن کتاب التوحید و مقایسه آن با نهج البلاغه، جایگاه این کتاب در منظومه سخنان علوی با موضوع توحید را روشن کند و به این سؤال پاسخ دهد که آیا می‌توان کتاب التوحید قاضی نعمان را - فارغ از این که سید رضی به این کتاب دسترسی داشته یا نه - به‌عنوان یکی از مصادر نهج البلاغه مورد توجه قرار داد؟ پاسخ این پرسش‌ها می‌تواند تلاش‌های محققان مصادر نهج البلاغه را یک گام به پیش ببرد.<sup>۱</sup>

۱. سامان‌یافتن این پژوهش مرهون بهره‌مندی از منابع موجود در کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> مشهد است. نویسندگان مراتب قدردانی خود را از زحماتی که نزدیک به ربع قرن برای تأسیس و تکمیل این مجموعه غیرانتفاعی صرف شده است اعلام می‌دارند.

### پیشینه پژوهش

کتاب التوحید قاضی نعمان به‌تازگی تصحیح شده، ولذا تا کنون مقاله‌ای درباره‌ی این کتاب منتشر نشده است، گرچه مقالاتی درباره‌ی زندگی، مذهب، عقاید و آثار قاضی نعمان موجود است. برای نمونه مفصل‌ترین پژوهش در این زمینه‌ها با نام «قاضی نعمان و مذهب او» نوشته شده که به‌طور مفصل به بررسی زندگی قاضی نعمان و اثبات اسماعیلی مذهب بودن وی پرداخته است. این پژوهش درباره‌ی موضوعاتی از قبیل: موقعیت علمی قاضی نعمان، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و نیز خدمات فرهنگی او، معرفی اجمالی چند اثر از تألیفات مهم قاضی نعمان، سیر تاریخی زندگی وی، و مؤیدات و شواهد اثنا عشری نبودن این فقیه اسماعیلی پرداخته است (جوان آراسته، ۱۳۸۷: ۴۷-۸۲).

مقاله دیگری نیز با عنوان «سیر تاریخی توجه عالمان امامیه به آثار قاضی نعمان با تأکید بر روزگار پیش از صفویه» نوشته شده است. در این مقاله جایگاه قاضی نعمان در میان عالمان امامی مذهب، و سیر تاریخی توجه عالمان امامیه به آثار قاضی نعمان، به ویژه در روزگار پیش از صفویه، بررسی شده است. قاضی نعمان و آثارش شهرتی در میان امامیان نداشته و تا پیش از صفویان معدود آثاری که از او در میان بخشی از آثار امامی به یادگار مانده، به احتمال، حاصل ارتباط مؤلفان آن‌ها با مصر و شام است. از روزگار صفویه به راهپایی برخی از آثار قاضی نعمان - به‌ویژه دعائم - به بحار الانوار، برای نخستین بار توجه جدی عالمان امامیه به او و آثارش آغاز می‌شود (عافی خراسانی، ۱۴۰۰: ۲۳-۴۶).

مقاله‌ای نیز به‌تازگی با عنوان «سیر تاریخی آثار قاضی نعمان (بخش نخست)» ترجمه و منتشر شده است. در این مقاله از پژوهش‌های مهمی سخن رفته که با تکیه بر برخی کتاب‌های قاضی نعمان، به رشته‌های علمی خاصی مانند اصول فقه، تفسیر و تاریخ پرداخته‌اند (پوناوالا، ۱۴۰۱: ۷). همان‌طور که گفته شد، در هیچ کدام از نوشته‌های فوق به کتاب التوحید او اشاره نشده است.

### قاضی نعمان مغربی

ابوحنیفه محمد بن نعمان (د. ۳۶۳ق)، معروف به قاضی نعمان، را می‌توان پایه‌گذار فقه اسماعیلی و بزرگ‌ترین فقیه در همه ادوار اسماعیلیه دانست. شخصیت برجسته، تألیفات

فراوان و تأثیرگذاری عمیق او بر اسماعیلیه و همچنین خدمات بی‌بدیل وی به این مذهب، از او چهره‌ای پرفروغ ساخته است. بزرگان اسماعیلیه همیشه از قاضی نعمان با احترام یاد کرده‌اند و هنوز هم کتاب‌های او در میان گروه‌هایی از اسماعیلیه رواج دارد (نک. جوان آراسته، ۱۳۸۷: ۴۷). پدر قاضی نعمان عمری طولانی داشته و اهل علم و فضل بوده و روایات بسیاری را از حفظ داشته است (ابن خلکان، ۱۹۹۴: ۴۱۶/۵). پوناوالا، پس از بررسی اقوال مختلف، حدود سال ۲۸۳ق را به‌عنوان تاریخ ولادت وی ترجیح داده است (پوناوالا، ۱۴۰۱: ۱۳).

فهرست‌نگاران و شرح‌حال‌نویسان نخستین امامیه مانند نجاشی (د. ۴۵۰ق) و طوسی (د. ۴۶۰ق) در کتاب‌های رجال خود هیچ اشاره‌ای به قاضی نعمان نکرده‌اند. شاید به این سبب که از آثار وی باخبر نبوده‌اند و یا چون در آن هنگام هنوز هیچ نشانی از امامی مذهب بودن قاضی وجود نداشته است (پوناوالا، ۱۴۰۱: ۷). ابن شهر آشوب نخستین مؤلف امامی مذهب است که در فهرست خود نام قاضی نعمان را آورده، اما تأکید می‌کند که او امامی نیست (ابن شهر آشوب، ۱۴۳۳: ۲۲۷). ابن خلکان قدیمی‌ترین نویسنده سنی است که می‌نویسد قاضی نعمان نخست مالکی مذهب بود و سپس به مذهب امامیه گرویده است (ابن خلکان، ۱۹۹۴: ۴۱۵/۵). تاریخ‌دان مصری، ابن تغری بردی (د. ۸۷۴ق) می‌گوید قاضی ابتدا حنفی بود و سپس باطنی (اسماعیلی) شد (ابن تغری بردی، بی‌تا: ۱۰۶/۴-۱۰۷) که البته بخش نخست قول او نمی‌تواند درست باشد و چه‌بسا کنیه او (ابوحنیفه) موجب چنین تصویری شده است. لذا نظر ابن خلکان درباره مالکی مذهب بودن قاضی - که با مذهب رایج در مغرب همخوانی دارد - ارجح است. با این همه پوناوالا معتقد است که ابن خلکان در این باره به خطا رفته و این پدر قاضی بوده که مذهب خود را از مالکی تغییر داده است (پوناوالا، ۱۴۰۱: ۱۳).

در منابع اسماعیلی، درباره اوان زندگی و تحصیل قاضی نعمان، چیزی گفته نشده، جز این که او دانش خود را از سرچشمه امامانشان گرفته و در نتیجه او یکی از ارکان دعوت آن‌ها بوده است. از همین روست که آنان اعتنای چندانی به ابهامات درباره گرایش‌های اولیه وی

ندارند، و به‌طور کلی منابع اسماعیلی به‌ندرت اطلاعاتی درباره‌ی زندگی نامه‌ی داعیان خود ارائه می‌دهند (پوناوالا، ۱۴۰۱: ۸).

نعمان در تاریخ اسماعیلیه با عنوان «سیدنا»، «قاضی القضاة» و «داعی الدعاة» شناخته شده و گاهی نیز تاریخ‌نگاران نام او را به‌اختصار «قاضی نعمان» ذکر کرده‌اند تا از ابوحنیفه معروف سنی متمایز گردد. ابن‌خلکان و مؤلفان شیعه اثناعشری به او «ابوحنیفه شیعی» گفته‌اند. وی از ابتدای حکومت فاطمیان همراه آنان بود و به‌جز منصب قاضی‌القضاتی مناصبی هم در حکومت فاطمیان داشت. او چهار خلیفه فاطمی را درک و برای همه آن‌ها در مناصب متعدد خدمتگزاری کرد (فیضی، ۱۳۸۳: ۱۱).

قاضی نعمان در سال ۳۶۳ق در قاهره وفات یافت و معز فاطمی، چهارمین خلیفه اسماعیلی، بر پیکر او نماز خواند (ابن‌خلکان، ۱۹۹۴: ۴۱۶/۵؛ فیضی، ۱۳۸۳: ۱۱) و در باب سلم (یکی از ابواب قیروان) به خاک سپرده شد (ابن‌خلکان، ۱۹۹۴: ۴۱۶/۵). از قاضی نعمان، با توجه به مناصبی که داشته، آثار فراوانی، در فقه، تاریخ، تأویل، عقاید، وعظ و ردیه بر مخالفان بر جای مانده است. پژوهشگران حوزه اسماعیلیه آثار وی را به‌صورت‌های مختلفی دسته‌بندی کرده‌اند. کامل‌ترین فهرست آثار او را پوناوالا تهیه کرده که ۶۲ عنوان را نشان می‌دهد (نک. Poonawala, 1977: 51-68).

## «کتاب التوحید» قاضی نعمان

### ۱. اهمیت کتاب

کتاب التوحید به‌تازگی با مقدمه و تصحیح محمد مهدی غفوری شم‌آبادی منتشر شده است. این کتاب شامل احادیثی بلند از امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> است و می‌توان آن را یکی از منابع مکتوب احادیث اهل بیت<sup>(ع)</sup> شمرد. نهج‌البلاغه یکی از آثار است که سخنان امام علی<sup>(ع)</sup> در آن گردآمده و از آن‌جا که تردیدهایی درباره‌ی صحت انتساب برخی از مطالب آن مطرح است، یکی از روش‌های علمی برای حل این مشکل، استناد به آثاری است که کلمات امام را قبل از سید رضی نقل کرده‌اند و کتاب التوحید یکی از این منابع است. مؤلف آن هم عصر علما



و محدثانی چون کلینی، صدوق و مفید بوده است که آثارشان از منابع اصیل در حدیث امامیه محسوب می‌شوند.

کتاب التوحید از این جهت که می‌تواند کتابی کلامی محسوب شود نیز اهمیت دارد. علمای مسلمان و به‌ویژه عالمان شیعه اعم از امامیه، زیدیه و اسماعیلیه، برای جمع‌آوری سخنان اهل بیت<sup>(ع)</sup> تلاش‌های زیادی کرده‌اند. کتاب التوحید از آن جهت که می‌تواند مکملی بر کتاب‌های علمای امامیه باشد هم قابل توجه است و بنابراین، احیای آن حائز اهمیت است (نک. غفوری، ۱۴۴۴ق: ۶۰-۶۱).

## ۲. انتساب کتاب به قاضی نعمان

اسماعیلیه نسبت به دسترسی عامه مردم به علوم قائل به پنهان‌کاری و رده‌بندی بودند و به همین سبب آثار بسیار معدودی از میراث و منابع اطلاعاتی آن‌ها بر جای مانده است. به تعبیر دیگر، چون مراتب و سطوح مختلفی برای کتاب‌ها تعیین می‌شده، افراد با توجه به مرتبه خود مجاز به خواندن کتاب‌ها بودند و هرکس که در مرتبه پایین‌تر از کتابی خاص بود اجازه خواندن آن را نداشت. این موضوع سبب شده بود که هر کتاب مخصوص به افرادی خاص در میان این جماعت باشد و چون همه کتاب‌ها در دسترس همه مردم نبود، حفظ آن‌ها با مشکلاتی مواجه شود.

کتاب التوحید قاضی نعمان مغربی هم از این قاعده مستثنا نیست، چنان‌که ناسخ در آخر نسخه (تصویر ۲) نوشته است: «ولا یقرأ هذا الكتاب إلا بإذن صاحب الأمر والدعوة الهادية، وإلا حرام غیر جائز النظر» (قاضی نعمان، ۱۴۴۴ق: ۳۴۷)؛ در نتیجه هرکس که می‌خواست این کتاب را بخواند باید با اجازه استاد یا داعی باشد، و الا حتی حق نگاه کردن به آن را هم نداشت.

یکی از راه‌های اثبات انتساب کتاب شواهد بیرونی است؛ یعنی انتساب کتاب از سوی افرادی که در زمان‌های مختلف آن را دیده یا از آن نقل کرده‌اند، تأیید شود. اسماعیل مجدوع کتابی موسوم به «فهرسة مجدوع» دارد که آثار اسماعیلی را در آن فهرست کرده است. او کتاب التوحید را دیده و درباره آن گفته است:

کتاب التوحید از سید ما قاضی نعمان بن محمد است. آنچه این کتاب توضیح داده در اثبات حقیقت توحید و نفی تشبیه و صفات از خدایی است که شریکی ندارد. در این کتاب به الفاظ و پیچیدگی‌های معانی آن‌ها به صورت علمی پرداخته شده است. پس از جمع‌آوری کتاب، مؤلف آن را به حاکم زمان خود که دستور گردآوری‌اش را داده بود، نشان داده و بعد از تصحیح، دستور به نشر آن داده است (مجدوع، ۱۳۴۴: ۱۱۱-۱۱۲).

پوناوالا در فهرستی که از آثار قاضی نعمان به دست داده، از کتاب التوحید (اثر شماره ۴۴ در فهرست) نام برده و چهار نسخه از کتاب را معرفی کرده که عناوین برخی از آن‌ها اختلافاتی با یکدیگر دارند: «التوحید فی شرح خطبة أمير المؤمنين»، «کتاب التوحید فی شرح الخطب لمولانا أمير المؤمنين» و «کتاب التوحید» (نک. Poonawala, 1977: 66).

او می‌گوید که به رغم توصیف کامل مجدوع (مجدوع، ۱۳۴۴: ۱۱۱-۱۱۲)، ایوانف در کتاب خود، راهنمای ادبیات اسماعیلی<sup>۱</sup>، آن را با کتاب دیگری با عنوان «کتاب فی الإمامة»<sup>۲</sup> اشتباه گرفته است (Ivanow, 1933: 39) و به نقل از کراوس (Kraus, 1932: 487) نوشته است که ایوانف اساساً در کتاب بررسی کتاب‌شناختی ادبیات اسماعیلی<sup>۳</sup> خود، آن را از قلم انداخته است (Poonawala, 1977: 66). البته این توضیح دقیق به نظر نمی‌رسد، زیرا ایوانف کتاب را با عنوان «کتاب التوحید فی شرح خطبة أمير المؤمنين» (اثر شماره ۴۲۳ در کتاب، در ذیل پیوست دوم) آورده است (Ivanow, 1963: 99). مطلب ابهام‌برانگیز در پیوست دوم اثر ایوانف این است که در آن، به ترتیب الفبایی، نام کتاب‌هایی آمده که از نظر ایوانف نه نویسندگان، و نه تاریخ تألیف آن‌ها مشخص نیست.

### ۳. محتوای کتاب

پس از مقدمه کوتاه قاضی نعمان، هشت خطبه توحیدی از امیرالمومنین<sup>(ع)</sup> آمده است و بعد از اتمام متن هر خطبه، شرح قاضی آغاز می‌شود. مشخصات هر خطبه و عبارات آغازین هر

1. A guide to Ismaili literature.

۲. نک. Poonawala, 1977: 62. پوناوالا از این کتاب به عنوان اثری جامع یاد کرده در چهار جلد، که قاضی نعمان در شرح الأخبار (۱۱۷/۲) از آن نام برده و به آن ارجاع داده است.

3. Ismaili Literature: A Bibliographical Survey.

یک به این شرح است:

خطبه اول: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَدِيمِ الدَّائِمِ، الْحَيِّ الْأَحَدِ، الْوَاحِدِ الصَّمَدِ...». پس از اتمام شرح خطبه، روایتی در باب توحید از امام سجاده<sup>(ع)</sup> نقل شده است؛ خطبه دوم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْوَاحَ وَالْأَجْسَامَ...»؛ خطبه سوم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ...»؛ خطبه چهارم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَاتَتْ عَظَمَتُهُ الْوَصْفَ وَالتَّقْدِيرَ، فَلَيْسَ لَهُ كُفُوٌ وَلَا شَبَهُ وَلَا نَظِيرٌ...»؛

خطبه پنجم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ذِي الْأُلُوهِيَّةِ وَالْوَحْدَانِيَّةِ، الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ...»؛ خطبه ششم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّائِمِ الْقَدِيمِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ إِلَى غَيْرِ نِهَآيَةٍ...»؛ خطبه هفتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَتَفَرَّدَ بِالْأُلُوهِيَّةِ...»؛ خطبه هشتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُعَوِّزُهُ الْمَنْعُ، وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ...».

#### ۴. درباره سبک کتاب و افتادگی آخر متن

برای نشان دادن سبک قاضی نعمان در شرح خطبه‌ها، متن خطبه هشتم برای نمونه در اینجا نقل می‌شود. زیر عباراتی که قاضی پس از نقل متن خطبه به شرح آن پرداخته خط کشیده شده است، تا نشان داده شود که او تنها به برخی از کلمات و عبارات توجه داشته و قصدی برای شرح یک‌یک واژه‌ها نداشته است.

«وهذا أيضاً توحيد لأُمير المؤمنين علي صلوات الله عليه

روي عنه عليه السلام أن رجلاً أتاه، فقال له: يا أمير المؤمنين! هل تصف لنا ربنا؟ فتغير وجهه عليه السلام، ثم قام فرقى المنبر، فقال:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُعَوِّزُهُ الْمَنْعُ، وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ، هُوَ الْعَوَّادُ بِعَوَائِدِ النِّعَمِ وَمَوَادِّ الْمَزِيدِ، قَدْ ضَمِنَ أَقْوَاتَ الْخَلْقِ، وَقَسَمَ مَقَادِيرَ الرِّزْقِ، لَيْسَ بِمَا سُئِلَ فِيهِ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ عَنْهُ، وَهَبَ لِعِبَادِهِ مِمَّا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبَحَارِ مِنْ فَلَدِ الثَّيْرِ وَاللُّجَيْنِ وَالْعَقِيَانِ، وَنَشَارَ الدُّرُّ وَحَصِيدُ الْمَرْجَانِ، مَا لَمْ يُؤْثَرْ فِي وُجُودِهِ وَلَا نَقَصَ مِنْ سَعَةِ مَا عِنْدَهُ، بَلْ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْإِفْضَالِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ السُّؤَالِ.

الْأَوَّلُ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهِ، وَالْكَائِنُ مِنْ غَيْرِ تَكْوِينٍ، وَالْمَوْصُوفُ بِغَيْرِ تَحْدِيدٍ،

وَالْوَّاحِدُ بِلَا مَثْنَوِيَّةٍ، وَالْمَوْجُودُ بِغَيْرِ حَاسَّةٍ وَلَا رُؤْيَةٍ، خَلَقَ الْخَلْقَ بِحِكْمَتِهِ،  
وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِقُوَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِعَظَمَتِهِ، وَتُسَمَّى الْجَبَّارُ بِجَبَرُوتِهِ،  
وَاصْطَفَى الْكِبْرِيَاءَ وَالْمَجْدَ وَالْفَخْرَ لِنَفْسِهِ، وَخَشَعَتِ الْأَبْصَارُ وَالْأَصْوَاتُ  
لِهَيْبَتِهِ، وَوَجِلَتِ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ، وَعَفَرَتِ الْوُجُوهُ لِجَلَالَتِهِ، وَأَرَعَدَتِ  
الْفَرَائِصُ مِنْ مَخَافَتِهِ، وَأَذَعَتِ الْمُلُوكُ وَالْجَبَابِرَةُ وَجَمِيعُ الْخَلَائِقِ لِسُلْطَانِهِ.  
ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ دَائِمًا قَائِمًا بِلَا تَحْدِيدٍ وَلَا تَمَثِيلٍ، مُبْدِئُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ  
وَكَالِيهِ وَزَارِقُهُ، الَّذِي «اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ»، «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ  
سَمَاوَاتٍ» «وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا»، وَبَسَطَ الْأَرْضَ وَأَرَسَى جِبَالَهَا،  
وَخَدَّ أَوْدِيَّتَهَا وَفَجَّرَ عُيُونَهَا، وَسَهَّلَ سُبُلَهَا وَشَقَّ أَنْهَارَهَا، وَرَفَعَ أَطْوَادَهَا  
وَأَكَامَهَا، وَأَنْبَتَ فِيهَا تَبَاتُهَا وَأَشْجَارَهَا، وَأَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا، وَسَخَّرَ  
فِيهَا لِمَغَائِصِهَا بَحَارَهَا، وَأَجْرَى الْمُنَشَّاتِ كَالْأَعْلَامِ، فِيهَا تُحْمَلُ أَجْسَامُ الْأَنْامِ  
وَمَا قُدِّرَ لَهُمْ مِنَ الْأَفْسَامِ، وَجَعَلَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَيْنِ تَخْتَلِفَانِ، تُبْلِيَانِ كُلَّ  
جَدِيدٍ وَتُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ.

أَسَكَّنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ فِيهَا رُسُلَهُ؛ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا،  
وَيُحَذِّرُوهُمْ فَنَاهَا، وَيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَيُصَرِّحُوا لَهُمْ عُيُوبَهَا، وَيَحْتَجُّوا  
عَلَيْهِمْ بِحُجَجِهِ لِنَلَّا يَكُونَ لَهُمْ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ؛ إِعْذَارًا إِلَيْهِمْ، وَإِنْذَارًا بِالْوَعْدِ  
وَالْوَعِيدِ، وَإِعْلَامًا مِنْهُ لَهُمْ أَنَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

أَحْصَى آثَارَهُمْ، وَقَدَّرَ أَعْمَارَهُمْ، وَعَلَّمَ أَلْفَاظَهُمْ، وَعَدَّدَ أَنْفُسَهُمْ وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ  
وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ، خَلَقَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ  
امْتَلَأَهُ، وَلَا مِقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ كَانَ قَبْلَهُ، أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ  
وَعَجَائِبِ آثَارِ حِكْمَتِهِ مَا دَلَّنَا بِهِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ.

لَا تُحِيطُ بِهِ الصِّفَاتُ فَيَكُونُ بِإِدْرَاكِهَا إِيَّاهُ بِالْحُدُودِ مُتَنَاهِيًا، وَمَا زَالَ - إِذْ هُوَ اللَّهُ  
الَّذِي (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) - عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ مُتَعَالِيًا، قَدْ انْحَسَرَتْ عَنْ أَنْ  
تَنَالَهُ الْأَبْصَارُ فَيَكُونُ بِالْعَيَانِ وَالْأَدْوَاتِ عِنْدَ خَلْقِهِ مَعْرُوفًا، بَلْ فَاتَ بِعُلُوِّهِ عَلَى

الْأَشْيَاءِ مَوَاقِعَ رَجْمِ الْمُتَوَهِّمِينَ، وَارْتَفَعَ عَنْ أَنْ تَحْوِيَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ رَوِيَّاتُ الْمُتَفَكِّرِينَ، لَيْسَ لَهُ مِثْلٌ فَيَكُونُ بِالْخَلْقِ مُشَبَّهًا، وَمَا زَالَ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِهِ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَنْدَادِ مُنْزَهًا.

كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ إِذْ شَبَّهُوهُ بِخَلْقِهِ، وَحَلَّوْهُ بِحُلِيِّ عِبَادِهِ بِأَوْهَامِهِمْ، وَكَيْفَ يَكُونُ مَنْ لَا يَقْدِرُ قُدْرَهُ مُقَدَّرًا فِي رَوِيَّاتِ الْأَوْهَامِ، وَقَدْ ضَلَّتْ فِي إِدْرَاكِ كُنْهِهِ هَوَاجِسُ الْأَنَامِ، هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ تَحُدَّهُ أَلْبَابُ الْبَشَرِ بِالتَّفَكُّيرِ، أَوْ أَنْ يُمَثَّلَ بِمِثْلِ أَوْ يُشَبَّهَ بِنَظِيرٍ.

أَيُّهَا السَّائِلُ! اعْقِلْ مَا سَمِعْتَهُ مِنِّي، وَلَا تَسْأَلْ أَحَدًا عَنْ مِثْلِ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ مِنْ بَعْدِي، فَتَدْخُلَ عَلَيْكَ الشُّبْهَةُ، وَتَسْتَوِلِيَ عَلَيْكَ الْحَيْرَةُ، وَتَكْتَنِفَكَ أَسْبَابُ الضَّلَالَةِ، فَقَدْ كَفَيْتَكَ مَوْوَنَةَ الطَّلَبِ، وَسَهَّلْتُ لَكَ الْبُغْيَةَ وَالسَّبَبَ، وَحَمَلْتُ عَنْكَ نَشْدَةَ التَّعَمُّقِ فِي الْمَذْهَبِ، تَحْمِلُ مِنْ جَوَابِ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ كَافِيَةً شَافِيَةً. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، وَذَهَبَ وَهْمُكَ إِلَيْهِ، عَجَزَتْ الْمَلَائِكَةُ عَنْهُ - مَعَ قُرْبِهِمْ مِنْ كُرَاسِي كِرَامَةِ اللَّهِ وَعَيْبِ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ - أَنْ يَعْلَمُوا مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا مَا عَلَّمَهُمْ، وَهُمْ مِنْ مَلَكُوتِ الْعَرْشِ بِحَيْثُ هُمْ لِمَا فَطَرَهُمْ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ، فَقَالُوا: «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

فَعَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ! بِمَا دَلَّكَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ، وَمَا سَمِعْتَهُ مِنِّي مِنَ الْبَيَانِ، وَمَا كَلَّفَكَ إِيَّاهُ الشَّيْطَانُ، مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ فِي الْكِتَابِ فَرَضُهُ، وَلَا فِي سُنَّةِ الرَّسُولِ أَثَرُهُ، فَكُلِّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ، وَاسْأَلْ عَمَّا يَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ بَسْؤَالِهِ» (قاضی نعمان، ۱۴۴۴ق: ۳۳۵-۳۳۸).

اسماعیل مجدوع، در آخر وصف کتاب، که به توصیف خطبه هشتم می‌رسد، به مختصر بودن شرح قاضی اشاره می‌کند و با عبارت «والله اعلم کم یکن باقیه» می‌کوشد نشان دهد که کتاب ناقص است و انتهای آن افتادگی دارد (مجدوع، ۱۳۴۴: ۱۱۲). همین نظر را در عبارت پایانی نسخه کتابخانه دولتی برلین (نک. تصویر ۲) می‌بینیم که کاتب

نوشته است: «قد تمّ الموجود من کتاب التوحید وهو یشتمل علی جزئین، ومن وجده فلیتمّمه» (قاضی نعمان، ۱۴۴۴ق: ۳۴۷). حدس کاتب هم این است که اثر، افتادگی دارد و توصیه می‌کند اگر کسی مابقی متن را یافت، آن را تکمیل کند. تردید کاتب نسخه‌توینگن هم با عبارت «ولعل به تمّ الکتاب» (تصویر ۱) دیده می‌شود.

از آنجا که متنی به‌عنوان خاتمه کتاب از خود مؤلف در دست نیست، بی‌شک این نشان از افتادگی در انتهای متن دارد، اما این که «حجم این افتادگی چقدر است؟» روشن نیست. همین‌قدر می‌توان گفت که دو مطلب واضح است: نخست این‌که چون مطابق سبک شارح، ابتدا متن هر خطبه و سپس شرح بخش‌های منتخب آن آمده است، افتادگی از شرح خطبه بوده است و نه متن خطبه؛ و دوم این‌که با توجه به سبک مؤلف در گزینش بخش‌های محدودی از متن، بخش افتاده حجم زیادی نداشته است. مواردی که در خطبه هشتم با عباراتی خط‌کشی در زیر آن‌ها متمایز شده، تقریباً در هر بند از متن خطبه، حدود نیم سطر تا یک سطر است که شرح آن در بخش شرح خطبه آمده، و تنها در سه بند پایانی است که شرحی از هیچ عبارتی از آن سه بند، در نسخ باقی نمانده است. بر این اساس می‌توان حدس زد که دست‌کم سه سطر از آن سه بند شرح داده شده، و لذا میزان افتادگی حداکثر دو سه برگ بیشتر نبوده است. البته یافتن نسخ کهن‌تر و کامل‌تر از کتاب می‌تواند موضوع را روشن کند.

##### ۵. بررسی مقایسه‌ای نهج‌البلاغه با «کتاب التوحید»

در این بخش و در قالب جدول‌هایی به مقایسه عباراتی از خطبه‌های ۱، ۶۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۸۳، ۱۸۵ و ۱۸۶ نهج‌البلاغه و نیز قصار ۳۵۶ این اثر ارجمند، با خطبه‌های کتاب التوحید قاضی نعمان مغربی می‌پردازیم تا میزان اشتراک و افتراق عبارات در این دو اثر روشن شود. ترتیب ارائه مطالب در جدول‌ها بر اساس نهج‌البلاغه است؛ به این صورت که عباراتی از نهج‌البلاغه که بیشترین موارد اشتراک را با عبارات کتاب التوحید دارند در ستون اول و سپس عبارت‌های مشابه آن از کتاب التوحید در ستون دوم آمده است. نقطه‌چین‌هایی که در ابتدا و انتهای هر عبارت آمده، نشان‌دهنده بخش غیرمشتک عبارات است. در برخی

موارد ممکن است عبارات مشترک از یک خطبه در نهج البلاغه، در چند خطبه از کتاب التوحید آمده باشد.<sup>۱</sup>

#### خطبه ۱

| خطبه ۱ نهج البلاغه                                                                                                                                                                                                                              | کتاب التوحید                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                          |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۶۸<br>[...] أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ<br>وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ<br>وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ<br>وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ<br>وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ... | خطبه ۱، ص ۸۸<br>[...] أَوَّلُ الدِّيَانَةِ لَهُ مَعْرِفَتُهُ وَ حَقِيقَةُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ،<br>وَ نِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ،<br>بِشَهَادَةِ الْعُقُولِ الصَّافِيَةِ بِأَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ،<br>وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ،<br>وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ، وَ [...] |
| ص ۶۹<br>وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ<br>وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّه [...]                                                                                                                        | خطبه ۱، ص ۸۹<br>وَ مَنْ بَعَضَهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ عَدَلَ عَنْهُ.                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |
| ص ۷۰<br>الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا<br>دَفِيقٌ [...]                                                                                                                                                           | خطبه ۵، ص ۲۸۵<br>فَالْهَوَاءُ مِنْ فَوْقِهِ فَتِيقٌ، وَ الرِّيحُ مِنْ تَحْتِهِ خَرِيقٌ، وَ الْمَاءُ بَيْنَ ذَلِكَ مُضْطَرِبٌّ دَفِيقٌ.                                                                                                                                                                                                                                                                |
| ص ۷۱<br>وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ<br>تَرْدُ أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ عَلَى مَا نِيرِهِ<br>حَتَّى عَبَّ عِبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ<br>فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ وَ جَوٍّ مُنْفَهَقٍ [...]        | خطبه ۵، ص ۲۸۵<br>وَ عَصَفَتْ عَصْفَهَا عَلَيْهِ، فَرَدَّتْ أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ،<br>وَ سَاكِنُهُ عَلَى زَاخِرِهِ، وَ سَاجِيَهُ عَلَى طَائِرِهِ،<br>حَتَّى صَارَ زَبَدًا رُكَامًا فَدَحَاهُ أَرْضًا،<br>وَ رَفَعَ الدُّخَانَ السَّامِيَّ مِنَ الْبَحْرِ النَّامِيِّ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ،<br>وَ جَوٍّ مُنْخَرِقٍ، [...]                                                                           |

۱. در این پژوهش از متن نهج البلاغه به تصحیح استاد قیس العطار استفاده شده که بر اساس نسخی مبتنی بر ضبط علی بن سکون حلّی، ادیب بزرگ شیعه در قرن ششم هجری، فراهم آمده است (نک. منابع: نهج البلاغه، ۱۴۳۶ق).

بخش‌هایی از خطبه اول نهج‌البلاغه به‌صورت پراکنده در خطبه‌های ۱ و ۵ کتاب التوحید آمده است. در این جا برخی عبارت‌ها عیناً در دو کتاب یکی است؛ اما در موارد اختلافی به‌لحاظ معنایی و مفهومی مشابهت و مطابقت دارند.

#### خطبه ۶۴

| خطبه ۶۴ نهج‌البلاغه                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              | خطبه ۶ کتاب التوحید                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۱۶۲<br>الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا<br>فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا<br>وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا<br>كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ<br>وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ<br>وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ<br>وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ<br>وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ<br>وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَيُعْجِزُ<br>وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ<br>ص ۱۶۳<br>لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيُصْمُهُ كَبِيرُهَا [...] ]<br>وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ<br>لَطِيفِ الْأَجْسَامِ<br>وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ<br>غَيْرُ ظَاهِرٍ<br>لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ<br>وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ<br>وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نِدٍّ مُتَاوِرٍ وَلَا شَرِيكِ مُكَائِرٍ<br>لَا ضِدَّ مُنَافِرٍ<br>وَلَكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ | ص ۳۰۳<br>الْحَمْدُ لِلَّهِ [...] ] الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا،<br>فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا،<br>وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا، [...] ]<br>وَكُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ كَثِيرٌ،<br>وَكُلُّ عَزِيزٍ دُونَهُ ذَلِيلٌ،<br>وَكُلُّ قَوِيٍّ سِوَاهُ ضَعِيفٌ،<br>وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ،<br>وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ،<br>وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ<br>وَتَصْمُهُ كَبِيرُهَا،<br>وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ<br>الْأَجْسَامِ، [...] ]<br>وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ ظَاهِرٍ،<br>[...] ]<br>لَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ،<br>وَلَا لِحَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ،<br>وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى ضِدِّ مُكَابِرٍ،<br>وَلَا نِدِّ مُبَايِنٍ، |



|                                                            |                                                                  |
|------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| وَعِبَادُ دَاخِرُونَ [...]                                 | وَلَكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ                                  |
| لَمْ يُوْذِهِ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ [...]                   | وَعِبَادُ دَاخِرُونَ.                                            |
| بَلْ قَضَاءٌ مُتَقَنٍّ وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ | لَمْ يَأْذِهِ خَلْقٌ مِنْ ابْتِدَاءٍ، [...]                      |
|                                                            | بَلْ قَضَاءٌ مُتَقَنٍّ وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ [...] |

بیشتر عبارات‌های خطبه ۶۴ نهج البلاغه در خطبه ۶ کتاب التوحید آمده است، با این تفاوت که خطبه ۶ کتاب التوحید عبارات اضافه‌تری نسبت به خطبه ۶۴ نهج البلاغه دارد. با این‌که برخی از کلمات در دو کتاب متفاوتند، اما به‌لحاظ معنایی قرابت دارند.

#### خطبه ۸۹

| خطبه ۸۹ نهج البلاغه                                                                                                                                                                                                     | خطبه ۸ کتاب التوحید                                                                                                                                                                                                 |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۲۰۳                                                                                                                                                                                                                   | ص ۳۳۶                                                                                                                                                                                                               |
| [...] وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْصَاتِهِ<br>يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ                                                                                                       | [...] وَجَعَلَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَيْنِ تَخْتَلِفَانِ،<br>تُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ [...]                                                                                       |
| قسم ارزاقهم<br>وَ أَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ<br>وَعَدَدَ أَنْفُسِهِمْ<br>وَ خَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ<br>وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ<br>وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ [...] | ص ۳۳۷<br>[...] أَحْصَى آثَارَهُمْ، وَقَدَّرَ أَعْمَارَهُمْ،<br>وَعَلَّمَ الْفَاطِمُ، وَعَدَدَ أَنْفُسَهُمْ<br>وَ خَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ<br>وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ<br>وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَمُسْتَوْدَعَهُمْ، [...] |

عبارات اندکی از خطبه ۸۹ نهج البلاغه در خطبه ۸ کتاب التوحید آمده است. ضماین اندکی متفاوت هستند و اختلافات و تصحیفاتی میان کلمات دو متن دیده می‌شود.

#### خطبه ۹۰

| خطبه ۹۰ نهج البلاغه                                          | خطبه ۸ کتاب التوحید                        |
|--------------------------------------------------------------|--------------------------------------------|
| ص ۲۰۵                                                        | ص ۳۳۵                                      |
| رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ | وهذا أيضاً توحيد لأمر المؤمنين علي - صلوات |

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>اللّٰهُ عَلَيْهِ -</p> <p>روى عنه - عليه السلام - أنّ رجلاً أتاه، فقال له: يا أمير المؤمنين!</p> <p>هل تصف لنا ربنا؟</p> <p>فتغيّر وجهه - عليه السلام -، ثمّ قام فرقى المنبر، فقال:</p> <p>«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يُعْزِرُهُ الْمَنَعُ، وَلَا يُكْذِبُهُ الْإِعْطَاءُ، هُوَ الْعَوَّادُ بِعَوَائِدِ النِّعَمِ وَمَوَادِّ الْمَزِيدِ، قَدْ ضَمِنَ أَقْوَاتَ الْخَلْقِ، وَقَسَمَ مَقَادِيرَ الرِّزْقِ،</p> <p>لَيْسَ بِمَا سُئِلَ فِيهِ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ عَنْهُ، وَهَبَ لِعِبَادِهِ مِمَّا تَنْفَسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلَزِّ اللَّجَيْنِ وَالْعِيقِيَانِ، وَنَثَارَ الدُّرُّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا لَمْ يُوَثِّرْ فِي وَجُودِهِ وَلَا نَقَصَ مِنْ سَعَةِ مَا عِنْدَهُ، بَلْ عِنْدَهُ مِنْ دَخَائِرِ الْإِفْصَالِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ السُّؤَالِ [...]»</p> <p>[...] وَعَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ!</p> <p>ص ۳۳۸</p> <p>بِمَا دَلَّكَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ، وَمَا سَمِعْتَهُ مِنِّي مِنَ الْبَيَانِ،</p> | <p>مُحَمَّدٍ (عليهما السلام) أَنَّهُ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ</p> <p>وَذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبَّنَا لِنَزِدَّادَ لَهُ حُبًّا وَبِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ (عليه السلام) وَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَهُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) ثُمَّ قَالَ:</p> <p>الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَفْرُهُ الْمَنَعُ وَلَا يُكْذِبُهُ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ وَهُوَ الْمَتَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقَسَمِ [...]</p> <p>ص ۲۰۶</p> <p>[...] وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ [...] وَ لَوْ وَهَبَ مَا تَنْفَسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَ ضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلَزِّ اللَّجَيْنِ وَ الْعِيقِيَانِ وَ نَثَارَ الدُّرُّ وَ حَصِيدِ الْمَرْجَانِ مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ وَ لَا أَنْفَدَ سَعَةً مَا عِنْدَهُ وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ دَخَائِرِ الْإِنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ [...]</p> <p>فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ</p> <p>فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَانْتَمَّ بِهِ</p> |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

|                                                                                                                                                                                                                                                |                                                                                                                                                                                                                                                         |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| وَمَا كَلَّفَكَ إِيَّاهُ الشَّيْطَانُ،<br>مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ فَرْضُهُ،<br>وَلَا فِي سُنَّةِ الرَّسُولِ أَثَرُهُ،<br>فَكُلِّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ،<br>وَأَسْأَلُ عَمَّا يَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ<br>بِسْؤَالِهِ». | وَاسْتَضَى بُنُورَ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ<br>مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ<br>وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَ أَيْمَّةِ<br>الْهُدَى أَثَرُهُ<br>فَكُلِّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ [...]. |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

بیشتر عبارات خطبه ۹۰ نهج البلاغه در خطبه ۸ کتاب التوحید آمده است. تفاوت‌هایی در عبارات مشاهده می‌شود. برای نمونه، قسمت ابتدایی هر دو خطبه، با وجود معنا و مفهوم تقریباً یکسان، الفاظ متفاوتی دارند. این بخش در خطبه ۹۰ نهج البلاغه با تفصیل و توضیح بیشتری آمده است. در متن نهج البلاغه شخص سؤال‌کننده با عبارت «أيهما السائل» خطاب شده، ولی در کتاب التوحید با تعبیر «يا عبدالله». در متن نهج البلاغه تعبیر «أَيُّمَةُ الْهُدَى» وجود دارد اما در کتاب التوحید چنین چیزی نیست. با آنکه در برخی کلمات اختلافاتی جزئی باهم دارند، اما خطبه ۹۰، نسبت به سایر خطبه‌ها، بیشترین مشترکات را با کتاب التوحید دارد.

#### خطبه ۱۰۷

| خطبه ۵ کتاب التوحید                                                                                                                     | خطبه ۱۰۷ نهج البلاغه                                                                                                                                                                                                                                                          |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۲۸۱<br>[...] الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، [...]                                                                    | ص ۲۵۳<br>الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ<br>وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ خَلَقَ الْخَلْقَ<br>ص ۲۵۴<br>مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ إِذْ كَانَتْ الرُّوْيَاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي<br>الضَّمَائِرِ وَ لَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ [...] |
| إِذْ كَانَتْ الرُّوْيَاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ،<br>وَلَيْسَ رُبُّنَا بِذِي ضَمِيرٍ تَلِيْقُ بِهِ الرُّوْيَةُ، [...] |                                                                                                                                                                                                                                                                               |

کلمات و عبارات اندکی از خطبه ۱۰۷ نهج البلاغه را در خطبه ۵ کتاب التوحید می‌توان ردیابی کرد.

### خطبه ۱۸۳

| خطبه ۸ کتاب التوحید                                                                                                                     | خطبه ۱۸۳ نهج البلاغه                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۳۳۵<br>خَلَقَ الْخَلْقَ بِحِكْمَتِهِ، وَاسْتَعْبَدَ<br>ص ۳۳۶<br>الْأَرْبَابَ بِقُوَّتِهِ،<br>وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِعَظَمَتِهِ، [...] | ص ۴۰۹<br>خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ<br>وَاسْتَعْبَدَ<br>الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ<br>وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ<br>وَ هُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَ بَعَثَ إِلَى الْجَنِّ وَ<br>الْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَانِهَا وَ لِيَحَذِّرُوهُمْ مِنْ<br>ضَرَائِهَا<br>وَ لِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا<br>وَ لِيُبَصِّرُوهُمْ عُيُوبَهَا وَ لِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ<br>مِنْ تَصَرُّفٍ مَصَاحِّهَا وَ أَشْقَامِهَا [...] |
| وَيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا،<br>وَيُبَصِّرُوهُمْ عُيُوبَهَا، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ<br>بِحُجَّتِهِ [...]                        |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |

عباراتی از خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه در خطبه ۸ کتاب التوحید آمده است. مانند خطبه‌های قبل برخی کلمات و عبارات متفاوتند و تصحیفاتی رخ داده است.

### خطبه ۱۸۵

| خطبه ۳ کتاب التوحید                                                                                                                                                 | خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه                                                                                                                                                |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۲۳۵<br>«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ<br>الْمَسَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، [...]» | ص ۴۱۵<br>الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَ لَا تَحْوِيهِ<br>الْمَسَاهِدُ وَ لَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ<br>[...] |
| وَ صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ<br>بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ [...]                          | صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ<br>بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ [...]                               |

تنها دو عبارت از خطبه ۱۸۵ در خطبه ۳ کتاب التوحید آمده است.

خطبه ۱۸۶

| خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 | کتاب التوحید                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۴۲۰<br>[...] وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ [...]                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        | خطبه ۱، ص ۲۷۶<br>وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ [...]                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| ص ۴۲۰<br>فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابٍ [...] لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدَوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءَ أَزَلُّهُ بِشَعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَبِمُضَادَّتِهِ بَيَّنَّ الْأُمُورَ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنْتِهِ بَيَّنَّ الْأَشْيَاءَ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ<br>ص ۴۲۱<br>صَادَّ الثُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ مُؤَلَّفَ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارِنَ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبَ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقَ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا [...] | خطبه ۱، ص ۲۷۵<br>فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابٍ [...] تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، [...] وَلَا تُفِيدُهُ الْأَدَوَاتُ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَزَلُّهُ. بِشَعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَلَّا مَشْعَرَ لَهُ، [...] وَبِمُضَادَّتِهِ بَيَّنَّ الْأُمُورَ عُلِمَ أَلَّا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنْتِهِ بَيَّنَّ الْأَشْيَاءَ عُلِمَ أَلَّا قَرِينَ لَهُ.<br>ص ۲۷۶<br>صَادَّ الثُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْجَلَاءَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْخُشُونَةَ بِاللَّيْنِ، وَالصَّرْدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلَّفًا بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنًا بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، [...] النَّسَاءِ |
| ص ۴۲۲<br>[...] جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَطَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النَّسَاءِ                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               | خطبه ۶، ص ۳۰۵<br>[...] وَعَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الْأَوْلَادِ، وَطَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النَّسَاءِ                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |

قسمتی از خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه مشابه خطبه ۱ کتاب التوحید است. عبارات بسیار شبیه به هم هستند و اندکی تغییر و تصحیف نیز در عبارات به چشم می خورد. تنها یک عبارت از خطبه ۱۸۶ در خطبه ۶ کتاب التوحید نیز آمده است.

قصار ۳۵۶

| خطبه ۱ کتاب التوحید                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     | قصار ۳۵۶ نهج‌البلاغه                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ص ۹۵<br>[...]                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           | ص ۷۸۶<br>وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| أَيُّهَا النَّاسُ! مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ، وَتُرَائُهَا رِمَامٌ،<br>وَبُلْعَتُهَا أُنْمَى وَقُلْعَتُهَا أَزْكَى، حُكْمٌ بِالْفَاقَةِ عَلَى<br>مُكْثَرِهَا، وَأُعِينِ بِالرَّاحَةِ عَلَى مَنْ رَغِبَ عَنْهَا، مَنْ<br>رَاقَهُ رَوَّاءُهَا                                                                                                                                                                            | أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِىٌّ فَتَجَبَّبُوا مَرَعَاةً<br>قُلْعَتُهَا أَحْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا وَبُلْعَتُهَا أَزْكَى مِنْ<br>تُرُوتِهَا حُكْمٌ عَلَى مُكْثَرِهَا بِالْفَاقَةِ وَأُعِينِ مَنْ غَنِيَ<br>عَنْهَا بِالرَّاحَةِ وَمَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهَا                                                         |
| ص ۹۶                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    | ص ۷۸۷                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |
| أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا، وَمَنْ اسْتَبَشَعَ دَوَاهَا مَلَأَتْ<br>قَلْبُهُ أَشْجَانًا. لَهْنٌ رَقِصٌ فِي سُودَا قَلْبِهِ كَرَقِصِ<br>الْوَقْدَةِ عَلَى أَعْرَاضِ الْمِدْرَجَةِ، هَمٌّ يَغْمُرُهُ وَهْمٌ<br>يُشْعِرُهُ، حَتَّى يُؤْخَذَ بِكُظْمِهِ، وَيَنْقَطِعَ أَبْهَرَاهُ،<br>وَيُسَلَبَ مِنْتَهُ، وَيَلْقَى هَامَتُهُ بِالْفَضَاءِ طَرِيحًا، هَيِّنًا<br>عَلَى اللَّهِ مَدَاهُ، وَعَلَى الْأَبْرَارِ مُلْقَاهُ. | أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا وَمَنْ اسْتَشْعَرَ الشَّعْفَ بِهَا<br>مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا لَهْنٌ رَقِصٌ عَلَى سُودَاءِ قَلْبِهِ<br>هَمٌّ يَسْغُلُهُ وَهَمٌّ يَحْزُنُهُ كَذَلِكَ<br>حَتَّى يُؤْخَذَ بِكُظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ<br>هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَاؤُهُ وَعَلَى الْإِخْوَانِ الْفَنَاؤُهُ |
| وَأِنَّمَا يُنْظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ<br>وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الْإِضْطِرَارِ<br>وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ<br>وَإِلْبَغَاضٍ إِنْ قِيلَ أَثَرِي قِيلَ أَكْدَى<br>[...]                                                                                                                                                                                              | وَأِنَّمَا يُنْظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ<br>وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الْإِضْطِرَارِ<br>وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ<br>وَإِلْبَغَاضٍ إِنْ قِيلَ أَثَرِي قِيلَ أَكْدَى<br>[...]                                                                                                                 |
| هَذَا وَلَمْ يَأْتِ يَوْمٌ فِيهِ يُبْلَسُونَ [...]                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      | هَذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ فِيهِ يُبْلَسُونَ.                                                                                                                                                                                                                                                                                          |

قصار شماره ۳۵۹ نهج‌البلاغه، تقریباً به‌طور کامل در قسمتی از خطبه ۱ کتاب التوحید آمده

است. کلمات، در عین تصحیفات جزئی، بسیار شبیه به هم هستند.

در جدول زیر که خلاصه جداول قبل است، خطبه‌های کتاب التوحید با خطبه‌های

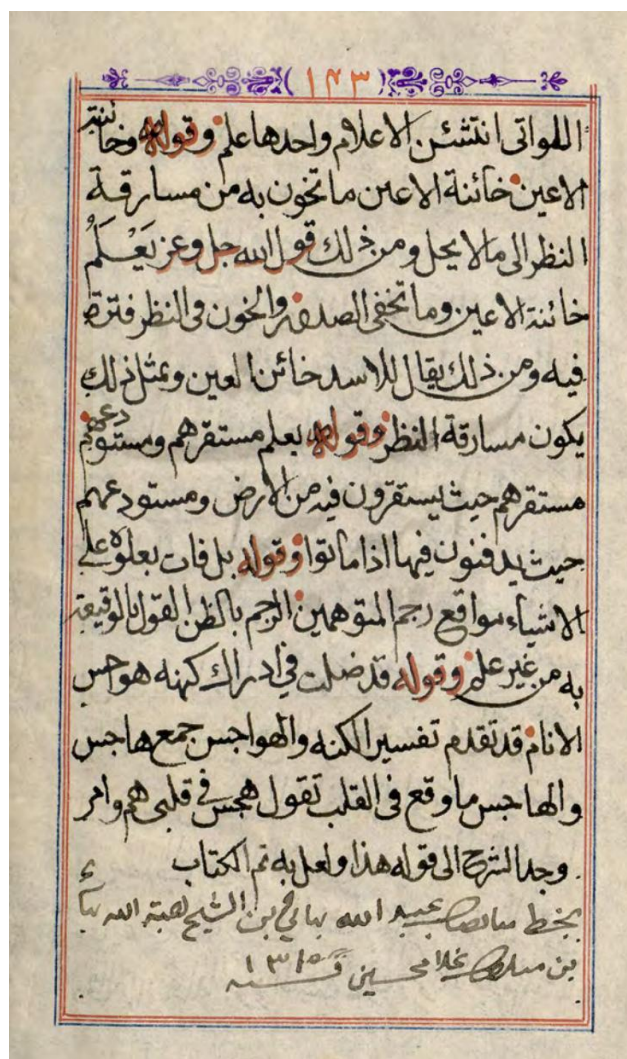
نهج‌البلاغه مقایسه شده است:

| ردیف | کتاب التوحید | نهج البلاغه                 |
|------|--------------|-----------------------------|
| ۱.   | خطبه ۱       | خطبه‌های ۱ و ۱۸۶ و قصار ۳۵۹ |
| ۲.   | خطبه ۲       | -                           |
| ۳.   | خطبه ۳       | خطبه ۱۸۵                    |
| ۴.   | خطبه ۴       | خطبه ۱۵۵                    |
| ۵.   | خطبه ۵       | خطبه‌های ۱ و ۱۰۷            |
| ۶.   | خطبه ۶       | خطبه‌های ۶۴ و ۱۸۶           |
| ۷.   | خطبه ۷       | -                           |
| ۸.   | خطبه ۸       | خطبه‌های ۸۹، ۹۰، ۱۸۳        |

### نتیجه‌گیری

ابوحنیفه محمد بن نعمان (د. ۳۶۳ق)، معروف به قاضی نعمان مغربی، در اثری با عنوان کتاب التوحید، که به تازگی تصحیح و منتشر شده، هشت خطبه از خطبه‌های توحیدی امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> را همراه با شرح برخی از عبارات آن آورده است. عبارات یا تعابیر مشترکی در کتاب التوحید با نهج البلاغه به صورت پراکنده آمده است ولی در برخی مواضع افتراقاتی با یکدیگر دارند. دو خطبه از هشت خطبه کتاب التوحید در نهج البلاغه یافت نشد و سایر خطبه‌های کتاب مشترکات زیادی با خطبه‌های نهج البلاغه دارند. البته معلوم نیست که آیا سید رضی به این کتاب دسترسی داشته یا نه، و با توجه به این که دو خطبه از این کتاب در نهج البلاغه نیامده و تنها بخش‌هایی از خطبه‌های دیگر در نهج البلاغه مشهود است، می‌توان گفت که احتمالاً کتاب التوحید منبع مستقیم سید رضی نبوده است. به دلیل شباهت‌های قابل توجه دو کتاب، قاضی نعمان و سید رضی احتمالاً از منبع مشترکی متأثر

بوده‌اند. مقایسه خطبه‌های کتاب التوحید با خطبه‌های نهج البلاغه نشان می‌دهد که عبارات متعددی از این متن در یک یا چند جای نهج البلاغه آمده است، و لذا در مطالعات جدید می‌توان کتاب التوحید قاضی نعمان را به مثابه یکی از مصادر نهج البلاغه مورد توجه قرار داد و بر اساس آن بخش‌های ساقط شده از نهج البلاغه را تکمیل کرد.



تصویر ۱: برگ پایانی نسخه دانشگاه توپینگن آلمان، به شماره Ma VI 303





تصویر ٢: برگ پایانی نسخه کتابخانه دولتی برلین، به شماره Ms. or. oct. 2958

## منابع

- ابن تغری بردی، یوسف بن تغری بردی (بی تا). النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة. القاهرة: وزارة الثقافة والإرشاد القومي - دار الكتب.
- ابن خلکان، احمد بن محمد (١٩٩٤م). وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان. تحقيق: احسان عباس. بيروت: دار صادر.

- ابن شهر آشوب مازندرانی (۱۴۳۳ق). معالم العلماء. تحقیق: سید محمدرضا حسینی جلالی. کربلاء: مکتبه دار علوم القرآن - بیروت: دار المحجة البيضاء.
- پوناوالا، اسماعیل ق. (۱۴۰۱ق). «سیر تاریخی آثار قاضی نعمان (بخش نخست)». ترجمه محمد عافی خراسانی. میراث شهاب، س ۲۸، ش ۱۰۷: ۳-۴۵.
- جوان آراسته، امیر (۱۳۸۷). «قاضی نعمان و مذهب او». هفت آسمان، ش ۹: ۴۷-۸۲.
- عافی خراسانی، محمد (۱۴۰۰). «سیر تاریخی توجه عالمان امامیه به آثار قاضی نعمان با تأکید بر روزگار پیش از صفویه». س ۱۷، ش ۴: ۲۳-۴۶.
- غفوری، محمد مهدی. مقدمه ← قاضی نعمان (۱۴۴۴ق/۲۰۲۳م).
- فیضی، آصف بن علی اصغر فیضی. مقدمه ← قاضی نعمان (۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م).
- قاضی نعمان، نعمان بن محمد (۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م). دعائم الإسلام. تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی. مصر: دار المعارف.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۴۴ق/۲۰۲۳م). کتاب التوحید. تحقیق: محمد مهدی غفوری (شم‌آبادی). بیروت: اعلمی.
- مجدوع، اسماعیل بن عبدالرسول (۱۳۴۴ش/۱۹۶۶م). فهرسة الكتب والرسائل ولمن هی من العلماء والأئمة والحدود الأفاضل للمجدوع. تحقیق: علینقی منزوی. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- نهج‌البلاغه (۱۴۳۶ق). گردآورنده: محمد بن حسین شریف رضی. مع ضبط علی بن محمد بن السکون. به کوشش قیس بهجت العطار. نجف و مشهد: العتبة العلویة المقدسة و المکتبة المتخصصة بأمیر المؤمنین علی علیه السلام.
- Ivanow, W. (1933). *A guide to Ismaili literature*. London: Royal Asiatic Society.
- \_\_\_\_\_ (1963). *Ismaili Literature: A Bibliographical Survey (a second amplified edition of "A Guide to Ismaili Literature", London, 1933)*, Tehran: Tehran University Press.
- Kraus, Paul (1932). "La bibliographie Ismaélienne de W. Ivanow", *Revue des Études Islamiques*, No. 6: 483-490.
- Poonawala, Ismail. K (1977). *Biobibliography of Isma'ili Literature*. Malibu: Undena.



## آسیب شناسی پدیده «رویکرد» در پژوهش های هنری ایران: مطالعه موردی بینامتنیت در هنر اسلامی

محمدرضا غیاثیان\*

میترا رضایی\*\*

### چکیده

یکی از پدیده های چشمگیر در پژوهش های تاریخ هنر ایران، ظهور مفهوم «رویکرد» از حدود سال ۱۳۹۰ش است که پژوهشگران را ملزم به کار بر اساس یکی از نظریه های فلسفی غربی می کند، در حالی که غریبان علی رغم سابقه بسیار بیشتر در مطالعات هنر اسلامی، به جز موارد خاص، هیچ گاه آثار هنر اسلامی متعلق به صدها سال پیش را از دریچه تفکر فلاسفه معاصر نگاه نکرده اند. مقاله حاضر به دنبال کشف ریشه های شکل گیری این نگرش در مقالات دانشگاهی ایران، علت رواج فزاینده «رویکرد»، و تحلیل میزان کارایی آن است. به دلیل تنوع زیاد رویکردها و طیف وسیع موضوعات هنری، میزان کارایی بینامتنیت و نظریه های مشابه در تحلیل آثار هنر اسلامی ایران مورد بررسی قرار گرفته است. یافته ها نشان می دهند که نتایج این قبیل مقاله ها چندان کمکی به شناخت آثار هنری و عوامل مرتبط با آن نمی کنند و بیشتر جنبه آموزش یا توضیح دوباره نظریه بینامتنیت با ذکر مثال را دارند. به همین سبب، مخاطب مجذوب آن ها نمی شود و با هیچ کشف جدیدی در حوزه تاریخ فرهنگ و هنر که مرزهای دانش را جلو ببرد همگام نیست.

کلیدواژه ها: هنر اسلامی، آسیب شناسی، مقالات علمی - پژوهشی، رویکرد، بینامتنیت، ژنت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۶

\* دانشیار گروه مطالعات عالی هنر، دانشکده معماری و هنر، دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

mrgh73@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری هنرهای اسلامی، دانشگاه کاشان / mit.reart@yahoo.com

## مقدمه

اولین مجله‌ای که در ایران حجم زیادی از مقالات هنری را منتشر کرد ماهنامه هنر و مردم بود. این مجله در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۵۸ش با انتشار هزار و هفتصد مقاله، مصاحبه و گزارش در ۱۹۳ شماره به تاریخ هنر، ادبیات، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، آیین‌ها، معرفی هنرمندان، آثار هنری، بناها و غیره پرداخت. اگرچه این مجله نقش مهمی در شناساندن فرهنگ و هنر داشت، مقالات آن بیشتر جنبه توصیفی دارد و چندان مشابه ساختار مقالات علمی امروزی نیست. معمولاً مقالات آن با مقدمه‌ای چندسطری آغاز می‌شوند و خبری از پرسش، پیشینه، نتیجه‌گیری و منابع تفصیلی نیست. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه هنر با ساختاری مشابه منتشر شد. اولین نشریه دانشگاهی در حوزه هنر، نشریه هنرهای زیبای دانشگاه تهران بود که در سال ۱۳۷۴ش آغاز به کار کرد. با گسترش آموزش عالی و افزایش شمار دانشجویان تحصیلات تکمیلی در یکی دو دهه اخیر، مجلات بسیاری توسط دانشگاه‌های مختلف راه‌اندازی شد.<sup>۱</sup> این مجله‌ها ساختارهای علمی دارند و نویسندگان را ملزم به درج بخش‌هایی از قبیل چکیده، واژگان کلیدی، مقدمه، پیشینه و روش تحقیق، بحث، نتیجه‌گیری و فهرست منابع می‌کنند. این بخش‌ها کم و بیش در ساختار مجلات غربی نیز وجود دارد، با این تفاوت که روش تحقیق در مقالات هنری ایران بیشتر برگرفته از علوم اجتماعی است.

پاره‌ای از الزامات روش تحقیق در مقاله‌نویسی و نگارش پایان، که به مرور زمان در برخی از مجامع دانشگاهی ایران مرسوم شده، در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا وجود ندارد. به‌عنوان مثال، پیشینه‌نویسی‌های مفصل و اختصاص یک فصل از پایان‌نامه‌ها به کلیات تحقیق به آماس مطالب می‌انجامد. با توجه به اینکه «مطالعه کتابخانه‌ای» جزو جدایی‌ناپذیر علوم انسانی است، الزام درج این عبارت است نیز منطقی نمی‌نماید. الزامات

۱. برای اینکه تصویری از میزان رشد نشریات علمی در کشور داشته باشیم، می‌توان به آماری از تعداد مجلات پژوهشی و ترویجی ثبت شده در حوزه علوم انسانی دقت کرد. تعداد این مجلات از دهه ۱۳۷۰، به ۴۸۰ در سال ۱۳۹۱ رسیده است. به عبارت دیگر «طی دو دهه ۴۸۰۰ درصد رشد داشته است» (روحانی، ۱۳۹۱: ۲۳).

متعدد دیگری نیز مانند نوشتن پرسش‌های تحقیق با جملات سوالی و یا درج توأم پرسش و فرضیه وجود دارد. در مقایسه با مجلات معتبر خارجی،<sup>۱</sup> یکی از نکات متمایز در مقالات پژوهش هنری ایران، ظهور پدیده «رویکرد» از حدود سال ۱۳۹۰ ش است. به اقتضای این نکته، بیشتر داوران مقالات یا پایان‌نامه‌ها، نویسندگان یا دانشجویان را ملزم به استفاده از یکی از نظریه‌های فلسفی غربی می‌کنند. در چنین تحقیقاتی، موضوعی خاص (مثلاً درباره نگارگری ایران) انتخاب و با عینک آن نظریه بدان پرداخته می‌شود. این ماجرا محدود به حوزه پژوهش هنر نبوده و به‌طور گسترده‌ای به سایر شاخه‌های علوم انسانی، به‌ویژه ادبیات، نیز سرایت کرده است.

این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی مربوط به ریشه‌های شکل‌گیری این نگرش در مقالات آکادمیک ایران، دلیل رواج فزاینده «رویکرد» و تحلیل میزان کارایی آن است. به دلیل تنوع زیاد رویکردها و طیف وسیع موضوعات مقالات، فقط یکی از این رویکردها (یعنی بینامتنیت و نظریه‌های مشابه که بیشترین فراوانی را دارند) انتخاب شده است. از آنجا که این رویکرد بر طیف وسیعی از موضوعات هنری، ادبی و حتی علوم قرآنی اعمال شده است، در این نوشته فقط مقالات مرتبط با هنر اسلامی ایران در کانون توجه‌اند. برای انجام این تحقیق، مقالات تاکنون نشریافته در یازده نشریه دانشگاهی مورد بررسی قرار گرفت. در این میان، ۲۸ مقاله در ارتباط با هنر اسلامی یافت شد که صرفاً در عنوان آن‌ها کلماتی مانند «بینامتنی»، «بیش‌متنی» و «ژنت» آمده است. بدیهی است که با در نظر گرفتن محتوای سایر مقالات و یا بزرگ‌تر کردن حجم آمارها، شمار این مقالات می‌تواند افزایش یابد.

هم‌زمان با افزایش مقاله‌نویسی و گسترش مقالات علمی - پژوهشی، پژوهشگرانی نیز به آسیب‌های مربوط به پژوهش‌ها و مقالات به‌ظاهر علمی یا «(نا)علمی - پژوهشی»

۱. منظور از مجلات معتبر، آنهایی است که پژوهش‌های محققان سرشناس را منتشر می‌کنند و بیشتر آنها به دلیل سابقه و اعتبارشان نیازی به نمایه شدن در ISI و Scopus و غیره نداشته‌اند. برخی از آنها را که به نشر مطالعات هنر اسلامی می‌پردازند می‌توان نام برد:

*Muqarnas*; *IRAN (Journal of the British Institute of Persian Studies)*; *Iranian Studies*; *Persica*; *Kunst des Orients*; *Ars Islamica*; *Ars Orientalis*; *Atribus Asiae*; *Journal of Islamic Architecture*; *Journal of Art Historiography*; *Journal of Islamic Manuscripts*; *Manuscript Cultures*.

پرداخته‌اند. آنان به معضلاتی مانند تلاش برای چاپ مقاله ISI و نگاه کمی و ظاهری به علم اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال، رضا داوری اردکانی (۱۳۸۶) از مقدم دانستن «تکثیر و ازدیاد تعداد مقالات» بر توسعه علم انتقاد کرده است. به طور مشابه، حسین لطف‌آبادی (۱۳۸۶) به «کاستی‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی» در مقالات حوزه روانشناسی پرداخته و سپید روحانی (۱۳۹۱) «سیطره کمیت بر علم» در مجلات علمی - پژوهشی حوزه تاریخ را بحث کرده است. علی صلح‌جو در مقاله «مقاله‌نویسی فرمالیستی» توجه به قالب صرف در بیشتر مجلات به اصطلاح دانشگاهی و غفلت از محتوا را تذکر داده و آن‌ها را مصداق واقعی «آفتابه‌لگن هفت دست» خوانده است. به نظر او، برخی نویسندگان مقالات دانشگاهی برای رسیدن به نشر عالمانه از نشر ساده و شفاف دور می‌شوند. او این شیوه را «آکادمیک‌نمایی» می‌نامد (صلح‌جو، ۱۳۸۷: ۵۵-۶۲).

یکی از دقیق‌ترین پژوهش‌هایی که به آسیب‌شناسی این حوزه پرداخته، مقاله «فربه‌ی یا آماس: تحلیل ساختار مقالات (نا)علمی - پژوهشی در علوم انسانی» از سیدحسن اسلامی اردکانی است. او بخش قابل توجهی از مقالات علمی - پژوهشی را چون جنینی می‌داند که «مرده زاده شده است و به محض تولد باید دفنش کرد» (اسلامی اردکانی، ۱۳۹۲: ۹۲). او با «ناعلمی - پژوهشی» خواندن این مقالات، شش ویژگی برای آن‌ها برمی‌شمارد: «عنوان‌های کلی، سلطه منطق کولاژ، استفاده نادرست از منابع، گسست از جامعه علمی، غیاب نویسنده، و پرهیز از داوری» (همان: ۹۷-۱۱۵). علی‌رغم گذشت ده سال از زمان انتشار آن مقاله، هنوز همان ویژگی‌ها در بسیاری از مقالات دیده می‌شود و بنای مقاله حاضر تکرار آن‌ها نیست، بلکه به آفت «رویکرد» در بخش قابل توجهی از این مقالات پرداخته است.

### رویکردها در مقالات

معرفی و استفاده فزاینده از رویکردها، در مباحث مختلف ادبی و هنری به‌ویژه مباحث مربوط به هنر ایران، شاید ناشی از توجه استادانی است که در این حوزه شروع به پژوهش کردند و سرمشقی برای شاگردان خود شدند. از جمله بهمن نامور مطلق که از اواخر دهه

۱۳۸۰ به بعد کتاب‌ها و مقالات متعددی دربارهٔ بینامتنیت و نظریهٔ ژرار ژنت<sup>۱</sup> نوشته یا ترجمه کرده است. تا حدودی نقش مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفهٔ ایران را نیز نباید نادیده گرفت. در نشریهٔ این مؤسسه، جاویدان خرد، نیز کاربرد مستمر رویکردها از سال ۱۳۹۱ آغاز شده است. این مؤسسه که در سال ۱۳۵۳ ش به همت سیدحسین نصر تأسیس شده، اهدافی چون احیاء تدریس فلسفه اسلامی، تطبیق فلسفهٔ شرق و غرب و آشنا ساختن فلسفهٔ جدید منطبق با دیدگاه اسلامی داشته است.

با مروری بر مقالات دانشگاهی ایران در حوزهٔ هنر و ادبیات، این نکته آشکار می‌شود که از اوایل دههٔ ۱۳۹۰ موج جدیدی از مقاله‌نویسی با تکیه بر آراء فلاسفه غربی و رویکردی فلسفی آغاز شده است. در این مقالات، موضوعات مختلف که لزوماً ارتباطی با رویکردهای مذکور ندارند، بررسی شده است و هرچه جلوتر می‌رویم بر تعداد این دست مقالات افزوده می‌شود. از جملهٔ رویکردهای مطرح شده در مقالات به این موارد می‌توان اشاره کرد: اسطوره‌سنجی ژیلبر دوران، مفهوم قدرت فوکو، رویکرد نظریهٔ داده‌بنیاد، ادراک دیداری گشتالت، شمایل‌شناسی اروین پانوفسکی، زیبایی‌شناسی تکاملی داتن، رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی، نشانه‌شناسی لایه‌ای، نظریهٔ بازتاب فرهنگی، استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون، رویکرد شرق‌شناسانهٔ ادوارد سعید، روایت‌شناسی و بینامتنیت ژرار ژنت، کارکردگرایی مالینوفسکی، نظریهٔ کارناوال باختین، سپهر نشانه‌ای یوری لوتمان، ادراک دیداری ارنست هانس جوزف گامبریچ، نظریهٔ هرمنوتیک فلسفی گادامر، ناخودآگاه جمعی کارل گوستاو یونگ، نظریهٔ ژیلبر دوران، نظریهٔ هرمنوتیک پل ریکور، نشانه‌شناسی اجتماعی پی‌یر گیرو، رویکرد معناشناسی دیداری، نظریهٔ ایدئولوژی لویی آلتوسر، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی تدا اسکاچپول و ده‌ها نظریهٔ دیگر.

ماجرای محدود به مقالات نیست و به‌طور گسترده‌تر در پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها نیز به چشم می‌آید. به‌عنوان مثال، امروزه اگر یک دانشجوی دکترا در یکی از دانشگاه‌های تهران بخواهد رساله‌ای دربارهٔ نگاره‌های مسالک و ممالک اصطخری بنویسد احتمالاً مجبور است آن را بر

1. Gérard Genette.



اساس یکی از «رویکرد»ها بنویسد تا داوران آن را تأیید کنند. بنابراین با راهنمایی استاد، «نگاره‌های مسالک و ممالک» را در فرمولی مشابه فرمول زیر وارد می‌کند تا «عنوان رساله متناسب با مقطع دکتری» شود: «بررسی جایگاه ... مبتنی بر رویکرد ... از منظر ... با تأکید بر ... و ...».

در دانشگاه‌های معتبر اروپایی و آمریکایی چنین داستانی وجود ندارد و عنوان کتاب یا پایان‌نامه را همان «نگاره‌های مسالک و ممالک اصطخری» می‌گذارند. غریبان علی‌رغم سابقه بسیار بیشتر در مطالعات هنر اسلامی،<sup>۱</sup> به‌جز موارد خاص، هیچ‌گاه آثار هنر اسلامی متعلق به صدها سال پیش را از دریچه تفکر فلاسفه معاصر ندیده‌اند.

برای درک بهتر مطلب، مقالات نشریافته در یازده نشریه دانشگاهی (هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی، مبانی نظری هنرهای تجسمی، کاشان‌شناسی، نگره، پژوهش هنر، زن در فرهنگ و هنر، مطالعات تطبیقی هنر، نگارینه هنر اسلامی، جلوه هنر، هنرهای صناعی اسلامی و رهپویه هنرهای صناعی) بررسی شد. مقالاتی که فقط در این یازده نشریه تا تیرماه ۱۴۰۲ با کاربست «رویکرد بینامتنیت و یا ترامتنیت» به تحلیل آثار هنر اسلامی ایران پرداخته‌اند (۲۸ مقاله به‌ترتیب تاریخی) بدین شرح است:

- «مطالعه تطبیقی دو نقاشی از زنان دوره قاجار با رویکرد بینامتنیت»؛
- «مطالعه زبان و بیان در پیکره سفالی طغرل‌بیک سلجوقی با رویکردی بینامتنی»؛
- «تطبیق عنصر نوشتار و تصویر در شاهنامه بایسنقری کاخ موزه گلستان با تکیه بر رویکرد بینامتنیت»؛
- «خوانش بیش‌متنی چهار اثر برگزیده تصویرسازی کلودیا پالماروسی با پیش‌متن‌هایی از نقاشی ایرانی»؛
- «بازنمایی زال، کودکی اسطوره‌ای در نگاره‌ای از شاهنامه شاه طهماسبی با استفاده از رویکرد بینامتنیت»؛
- «بررسی و تحلیل عناصر بصری فالیه جانمازی صفوی بر اساس آراء ژرار ژنت»؛
- «تحلیل بینامتنی متن و نگاره‌های نسخه خطی ۹۹۶ ه. دیوان جیبی اکبرشاه»؛

۱. برای پیشینه شکل‌گیری مطالعات هنر اسلامی در دنیای غرب، نک. غیاثیان، ۱۴۰۱.

- «واکاوی نگاره معراج پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در نسخه خطی هفت‌اورنگ جامی گالری فریر با رویکرد بینامتنیت ژرار ژنت»؛
- «تداوم رابطه نماد و نوشتار در هنرهای اسلامی و گرافیک معاصر ایران با تمرکز بر نظریه بینامتنیت ژنت»؛
- «برگرفتنی‌های نو از نگارگری در دو اثر یعقوب امدادیان بر مبنای جایگشت ژنت»؛
- «معراج سلطان محمد و برگرفتنی آن در سه نقاشی معاصر ایران با رویکرد بیش‌متنیت ژنت»؛
- «خوانش روابط بیش‌متنی در قالی ایلام با تکیه بر آراء ژرار ژنت»؛
- «مقایسه نقاشی بقاع متبرکه گیلان و نقاشی پشت شیشه (زند و قاجار) بر مبنای نظریه ژنت با تاکید بر همانگونگی»؛
- «مطالعه بینامتنی قالیچه داستانی حضرت سلیمان و ملکه سبا»؛
- «خوانش بیش‌متنی از جایگاه حیوانات در نگاره‌های نبرد رخس و شیر در قرن دهم هجری»؛
- «تبیین تأثیرات هنر سنتی چینی بر فرش شکارگاهی منتسب به کاشان دوره صفوی موزه متروپولیتن مبتنی بر رویکرد بینامتنی از منظر ژنت»؛
- «اقتباس و برگرفتنی بینا فرهنگی در دو نسخه تصویرسازی‌شده از داستان هفتواد و کرم با استفاده از نظریه ترامتنیت ژرار ژنت»؛
- «خوانش بینامتنی دیوارنگاری‌های لاجوردی‌فام خانه حقیقی اصفهان با سفالینه‌های آبی سفید اروپایی»؛
- «مطالعه بینامتنی نقش "رویارویی سیمرغ و ارقم" قالی بازوبندی عصر صفوی (محفوظ در موزه متروپولیتن) مبتنی بر ابعاد برگرفتنی از "سام‌نامه"»؛
- «تحلیل نگاره به‌بندکشیدن ضحاک در شاهنامه طهماسبی و رشیدا بر اساس رویکرد روایت‌شناسی ژرار ژنت»؛
- «تحلیل پیرامتنی امضاء "اسدالله اصفهانی" بر شمشیرهای عصر صفویه»؛
- «بررسی رابطه بیش‌متنی نقش عقاب دو سر در دوران آل بویه و ساسانی»؛
- «خوانش بیش‌متنی نگاره مثنی‌برداری‌شده "نقاش نشسته" کمال‌الدین بهزاد (فریر، 32.28) از نقاشی "کاتب نشسته" جنتیله بلینی (گاردنر، P15e8)»؛

- «خوانش آثار پیکرنگاری مهرعلی، نقاش دوره قاجار، با رویکرد ترامتیت ژرار ژنت»؛
- «اقتباس و برگرفتنی در نسخه‌های عبری و فارسی دوره صفوی با رویکرد ترامتیت ژرار ژنت»؛
- مطالعه موردی بهرام‌نامه (۱۱۱۲ ه. ق) و هفت‌پیکر (۱۰۷۶ ه. ق)»؛
- «مطالعه مفهوم اعتدال در نگاره "مرد شهری و روستایی" در سبحة الابرار جامی با رویکرد ترامتیتی ژرار ژنت»؛
- «تحلیل نگاره صحرای محشر فالنامه طهماسبی در تطبیق با نقاشی داوری اخروی فرا آنجلیکو بر مبنای رویکرد بیش‌متنیت ژرار ژنت»؛
- «خوانش بیش‌متنی عناصر نوشتاری در قالیچه محرابی موزه دفینه».

### معرفی چند مقاله رویکردگرا

معرفی و تحلیل تمام ۲۸ مقاله نه ضرورت دارد و نه در حجم این مقاله می‌گنجد. از آنجا که این مقالات ساختارهای مشابهی دارند، بررسی چند نمونه می‌تواند برای شناخت آن‌ها کافی باشد. یکی از اولین نمونه‌ها، مقاله سه صفحه‌ای «شاهنامه فردوسی پیش‌متن سترگ شاهنامه شاه طهماسب (بر بنیاد نظریه ترامتیتی ژنت)» نوشته مینا بهنام است که به «حضور پررنگ شاهنامه در لابه‌لای نگاره‌های شاهنامه طهماسبی به‌عنوان یکی از زیباترین آلبوم‌های [!] مصور جهان» می‌پردازد (بهنام، ۱۳۸۸: ۳۰-۳۲). اما از اواخر دهه ۱۳۹۰ش به بعد، مقالات مفصل علمی - پژوهشی با این رویکرد در مجلات دانشگاهی انتشار یافت که در ادامه شش نمونه از آن‌ها معرفی می‌شوند.

۱. «واکاوی نگاره معراج پیامبر اکرم (ص) در نسخه خطی هفت‌اورنگ جامی گالری فریر با رویکرد بینامتنیت ژرار ژنت» (شایان‌سرشت و همکاران، ۱۳۹۹)
- پس از مقدمه، پیشینه بسیار مفصّلی از مطالب نوشته‌شده درباره «هفت‌اورنگ» و نیز «بینامتنیت» آمده است. جنبه نوآورانه مقاله این بوده است که تاکنون پژوهشی درباره «شعر جامی و نگاره آن با استفاده از روش تحلیل بیش‌متنی انجام نپذیرفته است» (همان: ۷). بنابراین، همین نوآوری می‌تواند جوازی برای انتشار هزاران مقاله به اصطلاح علمی دیگر درباره نگاره‌های سایر نسخ خطی با استفاده از همین بینامتنیت باشد. پس از پیشینه، مطالب

بدیهی و گردآوری‌شده درباره ارتباط ادبیات و نقاشی آمده و سپس ۲۵ درصد از حجم مقاله به توضیح نظریه بینامتنیت (فقط با ارجاع به نامور مطلق) اختصاص یافته است. تیرهای بعدی مطالب پراکنده‌ای درباره هفت‌اورنگ، معراج و نگاره‌های آن دارد و نهایتاً در ذیل تیر «همانگونه‌ای شعر و نگاره» ابیاتی از جامی در توصیف معراج با اجزای تصویر مقایسه شده است. بر اساس نظر نویسندگان، با توجه به مصرع «همه روشنان دیده در هم زده» چهره‌های خندان برای فرشتگان ترسیم شده است. نکته مغفول‌مانده این است که نگارگر آن زمان چهره‌های خندان و گریان نمی‌کشیده بلکه بر اساس سنت‌هایی که از قدما فراگرفته بود کار می‌کرده است. دیگر اینکه بر اساس شعر، پیامبر «چو برگ سمن بر نسیم بهار» سوار بر براق ترسیم شده است! سپس یک تصویر به اصطلاح آنالیز هم از نگاره آورده شده که بر آن خطوط مورّب و دایره و بیضی کشیده‌اند. جدولی هم ترسیم شده و مطالب متن بار دیگر در جدول آمده و نتیجه غایی این بوده است که نگاره معراج «با تکیه بر پیوند شعر و نقاشی و نگارگری ایرانی و بیش‌متنیت ژنت، بیشترین تراکونگی را دارا می‌باشد» (همان: ۱۶).

نکته قابل تأمل در این مقاله این است که در آن، شش مرتبه نظر «نگارنده» و نه «نگارندگان» مطرح شده و احتمالاً حکایت از یک کار دانشجویی بدون نظارت جدی استاد(ان) دارد. دانستن نکته‌ای که بر نسخه‌شناسان پوشیده نیست می‌تواند بنیان مقاله فوق را ویران کند. معمولاً نگاره‌های معراج در ابتدای بسیاری از نسخ خطی سده‌های میانه درج می‌شدند و نه لزوماً بر پایه متن آن کتاب‌ها، بلکه بر اساس الگوهای تصویری در دسترس نگارگر اجرا می‌شدند. کریستین گروبر<sup>۱</sup> درباره نگاره‌های معراج ده‌ها کتاب و مقاله دارد و در آن‌ها به تفصیل بحث کرده است، اما نویسنده(گان) مقاله فوق از آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند.

۲. «تحلیل بینامتنی متن و نگاره‌های نسخه خطی ۹۹۶ ه.ق. دیوان حبیبی اکبرشاه» (مایلی برجلویی و علی محمدی اردکانی، ۱۳۹۸)

تنها پرسش این مقاله سرشار از مشکلات ویراستاری این است که «تحلیل بینامتنی چگونه می‌تواند موثر در بازشناسی نگاره‌های دیوان حبیبی [! حبیبی] اکبرشاه باشد؟» (همان: ۵).

پس از یک مقدمه کوتاه و توضیحات تکراری بینامتنیت، پیشینه‌ای مبسوط از آنچه نویسندگان درباره نقاشی مغولان هند می‌شناختند آمده است. بخش عمده این پیشینه به ذکر نام استاد راهنمای فلان پایان‌نامه یا نام مترجم آن کتاب و نام فصول کتاب‌ها اختصاص دارد. بی‌دقتی‌های بی‌شمار در متن آزاددهنده است. به عنوان نمونه، کتاب معروف آنه‌ماری شیمل و استورات کری‌ولش (دیوان انوری: کتاب جیبی اکبر) نوشته «شیملو کری ولش» معرفی شده و چهار سطر پایین‌تر، نام نویسنده «ویلچ» ثبت شده است (همان: ۸). در میان خیل کلمات آشفته می‌توان به بینامتنیت، کلامیاست، تابخانه، برسرابطه و غیره اشاره نمود. پس از پیشینه، مطالبی درباره گورکانیان و دیوان اکبر گردآوری شده است و سپس نوبت تحلیل نگاره‌ها می‌شود. در نگاره اول از آنجا که بر اساس متن «معشوق نیمه‌شب می‌آید»، نگارگر چراغی در تصویر کشیده تا «فضای تاریک و روشن شب را القا کند» و بنابراین رابطه بینامتنیت برقرار شده است. همچنین از آنجا که این تصویر ویژگی‌های نگارگری مغولان را دارد، «میان این نگاره با سبک نگارگری مغول رابطه سرمتنیت برقرار است» (همان: ۱۰). به سیاقی مشابه، سیزده نگاره مورد بررسی قرار گرفته و جدولی هم آورده شده که نشان‌دهنده این است که کدام نقاشی بینامتنیت صریح یا ضمنی دارد و کدام ندارد. برخلاف آنچه که در جدول آمده و دو نگاره را فاقد بینامتنیت دانسته‌اند، در نتیجه‌گیری آمده است که «تمام نگاره‌های این دیوان با متن کلامی خود رابطه بینامتنی داشتند» (همان: ۲۰).

۳. «خوانش بیش‌متنی از جایگاه حیوانات در نگاره‌های نبرد رخس و شیر در قرن دهم هجری» (افضل‌طوسی و مهاجری، ۱۴۰۰)

پس از مقدمه و توضیحات مفصل بینامتنیت، جنبه نوآورانه تحقیق چنین عنوان شده است: «چند پژوهش درباره کارکرد نظریه ژرار ژنت در نگارگری ایرانی، صورت گرفته است؛ ولی هیچ‌یک خوانشی بیش‌متنی از نبرد خوان [! خان] اول رستم ارائه نداده‌اند» (همان: ۳۹). سپس متن مبسوط و غیرضروری درباره اسب در اساطیر یونان، چین، هند و ایران باستان آمده و تصاویر آن در هنر هخامنشی و اوایل اسلامی مثال زده شده است. سپس با نقل قولی از جلال‌الدین کزازی که طبق شاهنامه، رخس حیوانی «سرخ‌رنگ با خال‌هایی پراکنده بوده»

به بررسی رنگ رخس در نگاره‌ها پرداخته است. در این مقاله به ما گفته می‌شود که اگر در نگاره‌ای رخس به رنگ سفید باشد یا رنگ چشمانش آبی باشد «رویکرد تراگونگی جابه‌جایی» دارد (همان: ۴۳). به همین گونه، شیر نیز بررسی شده و از آنجا که در یکی از نگاره‌ها مار و آهو نیز دیده می‌شود، اهمیت این دو جانور در تمدن‌های باستان به تفصیل نقل شده است! پس از درج چهار جدول، در نتیجه آمده است که «حیوانات جایگاه مهمی در ادبیات فارسی و نگارگری دارند» و «مطالعه نگاره‌های نبرد رخس و شیر نشان می‌دهد گونه‌های همانگونی و تراگونی در نگاره‌ها قابل تشخیص است» (همان: ۴۸).

۴. «اقتباس و برگرفتنی بینا فرهنگی در دو نسخه تصویرسازی شده از داستان هفتواد و کرم با استفاده از نظریه ترامنتیت ژرار ژنت» (ازهری و نامور مطلق، ۱۴۰۱)

اگرچه این مقاله از موفق‌ترین نمونه‌های مطرح شده است، نکات عجیبی نیز در آن به چشم می‌خورد که: «حضور متن و نوشتار شاهنامه فردوسی در شاهنامه طهماسبی، بینامتنیت می‌باشد. به عبارت دیگر شاهنامه طهماسبی به عنوان متن نوشتاری دوم، وفادارانه پیرو متن نوشتاری اول خود یعنی شاهنامه فردوسی می‌باشد اما برخی تغییرات نیز در لغات مشاهده می‌گردد» (همان: ۷۹). سپس تفاوت‌های چند کلمه در متن شاهنامه طهماسبی با شاهنامه چاپ‌شده توسط نشر قطره ذکر شده است (نام مصحح را ننوشته‌اند). این تفاوت‌ها از این قرارند: «کنون» به جای «زمن»، «دخترک» به جای «خوب‌رخ»، «آمد پدید» به جای «آکنده دید»، «آن کرم» به جای «زان سیب» (همان: ۷۹).

مشخص نیست که مراد از «شاهنامه فردوسی» چیست ولی مخاطب این متن ممکن است تصور کند که فردوسی نسخه‌ای را که به قلم خود نگاشته بوده در اختیار هنرمندان دربار شاه طهماسب قرار داده است و آن کاتبان علی‌رغم تغییر بعضی از کلمات، به آن وفادار بوده‌اند!

۵. «تطبیق عنصر نوشتار و تصویر در شاهنامه بایسنقری کاخ موزه گلستان با تکیه بر رویکرد بینامتنیت» (بیدختی و همکاران، ۱۳۹۷)

پرسش‌های این تحقیق این است که میزان تطابق اشعار و نگاره‌ها چقدر است و چه تغییراتی

در نگاره‌ها نسبت به شاهنامه وجود دارد؟ سپس بینامتنیت را «کشفی بزرگ در حوزه ادبیات و هنر» خوانده که بسیاری از پژوهشگران از آن به عنوان روشی تحقیقی بهره می‌برند (همان: ۷۳). پس از پیشینه مبسوط و توضیحات بینامتنیت، تصاویر دوازده نگاره از شاهنامه آمده و سپس کلیاتی درباره نگارگری تیموری و شاهنامه بایسنغری از اینجا و آنجا گردآوری شده است.<sup>۱</sup> توصیف‌های بدیهی و طولانی از متن و تصویر دو نگاره اول نوشته شده و از آنجا که حجم مقاله زیاده از حد می‌شده، ده نگاره بعدی را فروگذارده‌اند! سپس در جدولی با عنوان «میزان تقریبی تطبیق نگاره‌ها و اشعار» نام هر نگاره را در ردیف‌ها آورده‌اند و در صدر چهار ستون کلمات «مضمون، ساختار، عناصر و تأثیر کلی» نوشته‌اند. ۴۸ خانه جدول را به سادگی با کلمات «کم» و «متوسط» و «زیاد» پر کرده‌اند! با این جدول، نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که «به طور میانگین درجه هماهنگی بیش از حد متوسط و در اکثر موارد زیادی مشاهده می‌شود» و در نهایت اینکه «نگاره‌های این اثر یکی از شاهکارهای هنر نقاشی ایران است که با وفاداری به متن نوشتاری به تصویر درآمده و روابط بینامتنی واضح و قابل تأکید در آن‌ها بسیار است»! (همان: ۸۴-۸۵).

۶. «خوانش روابط بیش متنی در قالی ایلام با تکیه بر آراء ژرار ژنت» (مهرابی و قانی، ۱۴۰۰)  
نقوش انتزاعی از قبیل مربع، لوزی، دایره و غیره در فرش‌های دستبافت ایلام با نقوش برجای مانده از تمدن‌های باستانی مقایسه شده است و در غیاب متن ثبت شده، داده‌های بصری را به مثابه متن در نظر گرفته‌اند، درحالی‌که این گونه مطالعات باید با نگاه اسطوره‌شناختی و باستان‌شناسی بررسی شوند. همانند نمونه‌های قبلی، در اینجا نیز شاهد توضیحات مفصل بینامتنیت و جداول هستیم. تلاش نویسندگان بر این بوده که هر نقش مایه را به چیزی در زمان‌های گذشته مرتبط کنند، مثلاً نقش مایه «جامک» که به «فرم مربعی است که در چهار گوشه آن چهار فضای منفی وجود دارد» مرتبط با بنای چهارطاقی دره شهر معرفی شده و در حقیقت، آن چهارطاقی پیش متن این نقش مایه در قالی‌ها بوده است!

۱. از آنجا که نام بایسنغر در متون دوره تیموری (مانند مهر کتابخانه او، کتیبه‌های شمشه‌های کتاب‌هایش، دست‌نوشته‌های برجای مانده از او، و نیز نسب‌نامه‌ها) همواره با «غ» آمده است، ضبط نام او با «ق» (بایسنقر) صحیح نیست.

(همان: ۱۱۴). یکی از دستاوردهای مقاله هم این است که «مؤلف خالق نقش مایه‌های این قالی‌ها با به‌کارگیری سه نحوه بیان جدی، طنزی و تفرنی، پیشمتن‌ها را به شیوه‌هایی چون، جایگشت، پاستیش، تراوستیسمان، شارژ و فورژری در اثر خود متجلی کرده است» (همان: ۱۲۰).

### بحث و تحلیل

به اذعان خود نویسندگان، جنبه نوآورانه بیشتر این مقالات آن است که اگرچه تحقیقاتی درباره آن موضوع (اغلب تکراری) انجام شده، اما تاکنون با این رویکرد بدان پرداخته نشده است. در این مقالات، معمولاً شاهد پیشینه‌های مفصل از دو گروه منابع هستیم: اول، اثر یا آثار هنری مورد بررسی؛ و دوم، منابع تقریباً ثابتی که همگان درباره آن رویکرد ذکر کرده‌اند. یکی از ویژگی‌هایی که در کارهای دانشجویی و نیز برخی از این مقالات مشاهده می‌شود این است که به جای معرفی مهم‌ترین و مرتبط‌ترین پژوهش‌ها در پیشینه، آن‌هایی ذکر می‌شوند که در جستجوی ساده یافت شده‌اند. برای مثال، در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل نگاره به بند کشیدن ضحاک در شاهنامه طهماسبی و رشید بر اساس رویکرد روایت‌شناسی ژرار ژنت» که پنج نویسنده دارد، بدون در نظر گرفتن چکیده و تصاویر، بیش از ۲۰ درصد متن اصلی مقاله از پیشینه تشکیل شده است. فقط چهارده سطر از پیشینه به معرفی مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ساختار روایت رمان آفتاب‌پرست نازنین» اختصاص دارد. در پیشینه همین مقاله، پژوهش‌های نامرتبط دیگری مانند «بررسی روایت‌شناسانه طوطی‌نامه»، «بررسی داستان شمس و قهقهه» و غیره نیز معرفی شده‌اند (طغان و همکاران، ۱۴۰۱: ۲-۳).

یکی دیگر از اجزای جدایی‌ناپذیر این‌گونه مقالات جدول است. در جداول نشان داده می‌شود که تا چه میزان بینامتنیت در موضوع مورد بررسی صدق می‌کند و کدام‌یک از گونه‌های بینامتنیت در بخش‌های مختلف موضوع مشاهده می‌شود.

۵۷ درصد مقالات مورد بررسی (۱۶ مورد) به آثار نگارگری ایران پرداخته‌اند که دلیل آن توأم بودن متن و تصویر در نسخ خطی است. به هنگام بررسی یک نسخه خطی مصور، اگر اشاره‌های مشترکی میان متن و تصویر بیابند یا نیابند، بسته به کم و زیاد بودن اشتراکات، در



هر صورت، بر آن نامی مانند «همانگونگی» یا «تراگونگی» و غیره می‌گذارند و معمولاً نتیجه محتوم چنین مقالاتی این است که «روابط بینامتنی برقرار است»، در حالی که ساده‌ترین و بدیهی‌ترین کارکرد هر تصویر در نسخه خطی «مصورسازی متن» است. مورخان هنر درباره این کارکرد بحث‌های بسیار کرده‌اند که هیچ‌کدام از نظریات آنان به مقالات «ژنتی» ایران راه نیافته است. برخی از نویسندگان این مقالات، به قدری از ارتباط بینامتنی در نسخ خطی مبهور شده‌اند که لابد انتظار داشته‌اند تصویر «ساختن کاخ خورنق» را در شاهنامه بیابند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، نسخه‌شناسان می‌دانند که بسیاری از نگاره‌ها تقلیدی از آثار قدما هستند و بر اساس الگوهای در دسترس نگارگر اجرا شده‌اند. آدل آداموا به درستی نتیجه گرفته که تقلید و «تکرار ترکیب‌بندی‌ها» سنت مرسوم نقاشی سده‌های میانی در ایران بوده که احترام هنرمند به قدما و شایستگی او در قیاس با استادان گذشته را نشان می‌دهد. او به دو نتیجه مهم درباره نسخ خطی تیموری رسیده است: «اول اینکه هر کدام از نسخ خطی درباری، چند نگاره برگرفته از آثار قدیم‌تر دارد که سه فقره یا کمتر و بیشتر دقیقاً یکسان هستند. دوم اینکه همیشه در تمام این نسخه‌ها، حداقل یک یا دو نگاره وجود دارد که صحنه‌های جدید ترسیم کرده‌اند» (Adamova, 1992: 72-74). بنابراین وقتی نویسندگان مقاله‌ای ندانند که نگاره «نبرد اسفندیار و گرگ‌ها [و نه گرگ‌ها]» در شاهنامه بایسنغری تقلیدی از نگاره‌ای قدیم‌تر در یک مرقع در کتابخانه کاخ توپقاپی (خزینه ۲۱۵۳، گ ۷۳پ) است، نتیجه‌اش این می‌شود که در این نگاره «درجه بالایی از تطبیق نوشتار و متن قابل تأیید است» (بیدختی و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۲-۸۳).

معمولاً نتایج این مقاله‌ها کمکی به شناخت آثار هنری و عوامل مرتبط با آن نمی‌کنند و بیشتر جنبه آموزش یا توضیح دوباره نظریه بینامتنیت با ذکر مثال را دارند. برای نمونه، مقاله «خوانش آثار پیکرنگاری مهرعلی، نقاش دوره قاجار، با رویکرد ترامتنیت ژرار ژنت» در

۱. ذکری از کاخ خورنق در شاهنامه فردوسی نیامده است و تصاویر آن در برخی از نسخه‌های خمسة نظامی یافت می‌شود.

حقیقت آموزش ترامتیت با مثال مهرعلی است و چنین نتیجه‌ای دربرداشته است:

آثار مهرعلی دربردارنده سرمتن مکتب پیکرنگاری درباری قاجار است. کلیه تفاسیر و نقدهای مربوط به آثار مهرعلی فرامتن‌های آثار ایشان محسوب می‌شود. همچنین کارهای تبلیغی فتحعلی‌شاه قاجار از قبیل فرستادن تابلوهای پیکرنگاری به نشانه پیشکش به دربار هند و کاخ ورسای، پیرامتن آثار مهرعلی می‌باشد. بیش‌متیت آثار مهرعلی سفارش‌دهنده آثار یعنی فتحعلی‌شاه قاجار و مکاتب نگارگری پیشین ایران است. همچنین خود آثار مهرعلی به عنوان بیش‌متن در آثار هنرمندان بعد از ایشان به شمار می‌آید (عزیزی، ۱۴۰۲: ۶۵).

### نتیجه‌گیری

داده‌های جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که مقاله‌های مبتنی بر «رویکرد» در دهه ۱۳۸۰ بسیار انگشت‌شمار بوده و از ابتدای دهه بعد به تدریج مرسوم شده و در سال‌های اخیر به شدت رواج یافته است. با بررسی عناوین مقاله‌ها، آشکار می‌شود که برای نوشتن مقاله «علمی - پژوهشی» می‌توان تمام موضوعات و مباحث را به رویکردی خاص و نظریه‌ای از پیش گفته شده مرتبط دانست. در این مقاله، رویکرد ژنتی صرفاً در مطالعات هنر اسلامی بررسی شد، اما این رویکرد در طیف وسیعی از موضوعات هنر مدرن، هنر پیش از اسلام، هنر غرب، ادبیات، فیلم، علوم قرآنی و غیره نیز به کار گرفته شده است. در بسیاری از این پژوهش‌ها یک روند تکراری با تعدادی منابع مشترک طی شده است و حتی در برخی از آن‌ها به نظریه فقط در ابتدای نوشته و در مقدمه اشاره شده و در طول «پژوهش» ردپایی از آن دیده نمی‌شود. نتایج بسیاری از این مقالات «ژنتی»، کمکی به شناخت آثار هنری و عوامل مرتبط با آن نمی‌کنند و بیشتر جنبه آموزش یا توضیح دوباره این نظریه با ذکر مثال را دارند.

استفاده از یک رویکرد یا نظریه برای هر موضوعی به ظاهر ممکن است و می‌توان هر اثر ادبی یا هنری را در قالب یک رویکرد خاص تحلیل کرد ولی باید دید که مسیری منطقی و اصولی را طی کرده است یا نه. این تلاش‌ها در دهه‌های اخیر برای تحلیل هنر اسلامی و قرار دادن آن در قالب و ظرفی که مربوط به آن نیست اغلب به بیراهه رفته است. هر نظریه

براساس معیارها و ساختار مربوط به حوزه‌ای شکل گرفته و مجموعه‌ای از عوامل محیطی و فرهنگی در شکل‌گیری آن نقش داشته‌است؛ چرا باید آن الگوها و اندیشه‌ها را در فضایی دیگر با فرهنگ و نحله فکری متفاوت بگنجانیم؟ در حقیقت، علم تاریخ هنر باید به آثار هنری به‌عنوان آینه‌هایی از بافت تاریخی، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی زمانه خود بنگرد و منجر به کشف جدید در این حوزه‌ها شود.

این آسیب در مقالات دانشگاهی از آنجا ناشی می‌شود که نویسندگانی کم‌تجربه آن‌ها را نوشته‌اند، یعنی مقاله‌ای که یکصدمین مقاله در رزومه فلان استاد است، درواقع حاصل اولین تجربیات نویسندگی یک دانشجو با دانش ناکافی است. برخی از اساتید، چون آموزشگران رانندگی، رانندگی را به دانشجویان سپرده و بر آن نام «دانشجوپروری» نهاده‌اند، ولی مسافران از طرز رانندگی لذت نمی‌برند. این کم‌مایگی پژوهشی سبب می‌شود تا با «آکادمیک‌نمایی» فاضل‌مآبانه برای نوشتن موضوعی تکراری، دست به دامن نظریات فلسفی یا «آراء متفکران» شوند. به همین سبب، مخاطب مجذوب آن‌ها نمی‌شود و به هیچ کشف جدیدی که مرزهای دانش او را جلو ببرد دست نمی‌یابد.

## منابع

- ازهری، فریبا و بهمن نامور مطلق (۱۴۰۱). «اقتباس و برگزینی بینا فرهنگی در دو نسخه تصویرسازی‌شده از داستان هفتواد و کرم با استفاده از نظریه ترامتیت ژرار ژنت». هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی، س ۲۷ (ش ۴): ۷۵-۸۶.
- اسلامی اردکانی، سیدحسن (۱۳۹۲). «فرهنگی یا آماس: تحلیل ساختار مقالات (نا)علمی - پژوهشی در علوم انسانی». روش‌شناسی علوم انسانی س ۱۹ (دوشماره: ۷۴-۷۵): ۹۱-۱۱۸.
- افضل‌طوسی، عفت‌السادات و مهدیس مهاجری (۱۴۰۰). «خوانش بیش‌متنی از جایگاه حیوانات در نگاره‌های نبرد رخس و شیر در قرن دهم هجری». نگارینه هنر اسلامی س ۸ (ش ۲۱): ۳۶-۵۱.
- بهنام، مینا (۱۳۸۸). «شاهنامه فردوسی پیش‌متن سترگ شاهنامه شاه طهماسب (بر بنیاد نظریه ترامتیت ژنت)». کتاب ماه ادبیات، ش ۱۴۷: ۳۰-۳۲.

- بیدختی، محمدعلی، مهلا نخعی و نصرالله تسلیمی (۱۳۹۷). «تطبیق عنصر نوشتار و تصویر در شاهنامه بایسنقری کاخ موزه گلستان با تکیه بر رویکرد بینامتنیت». نگارینه هنر اسلامی س ۵ (ش ۱۵): ۷۱-۸۶.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶). «توسعه علمی یا تکثیر و ازدیاد تعداد مقالات؟ تمهید مقدمه‌ای برای تدوین سیاست علم و طراحی نقشه جامع علم کشور». نامه فرهنگستان، ش ۳۵: ۲-۸.
- روحانی، سپند (۱۳۹۱). «مجلات علمی پژوهشی تاریخ؛ سیطره کمیت بر علم». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۷۷: ۲۲-۲۷.
- شایان سرشت، اکبر، فرزانه فخر و سمیه شریفی (۱۳۹۹). «واکاوی نگاره معراج پیامبر اکرم (ص) در نسخه خطی هفت‌اورنگ جامی گالری فریر با رویکرد بینامتنیت ژرار ژنت». نگارینه هنر اسلامی، س ۷ (ش ۱۹): ۵-۱۹.
- صلح‌جو، علی (۱۳۸۷). «مقاله‌نویسی فرمالیستی». نامه فرهنگستان، ش ۳۸: ۵۵-۶۲.
- طغان، نرگس خاتون، علی‌رضا خواجه‌احمد عطاری، بهاره تقوی‌نژاد، حسن یزدان‌پناه و سعید عباسی (۱۴۰۱). «تحلیل نگاره به بند کشیدن ضحاک در شاهنامه طهماسبی و رشیدابرا اساس رویکرد روایت‌شناسی ژرار ژنت». مطالعات تطبیقی هنر س ۱۲ (ش ۲۳): ۱-۱۲.
- عزیزی، الناز (۱۴۰۲). «خوانش آثار پیکرنگاری مهرعلی، نقاش دوره قاجار، با رویکرد ترامتنیت ژرار ژنت». نگره س ۱۸ (ش ۶۵): ۹۳-۱۰۹.
- غیاثیان، محمدرضا (۱۴۰۱). «نقش محققان آلمانی در شکل‌گیری مطالعات هنر اسلامی». پژوهش هنر س ۱۲ (ش ۲۳): ۸۳-۹۸.
- لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۶). «کاستی‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در مقالات پژوهشی در ایران». روش‌شناسی علوم انسانی س ۱۳ (ش ۵۱): ۹-۴۴.
- مایلی‌برجلویی، نیلوفر و جواد علی‌محمدی‌اردکانی (۱۳۹۸). «تحلیل بینامتنی متن و نگاره‌های نسخه خطی ۹۹۶ ه. دیوان جیبی اکبرشاه». نگره س ۱۴ (ش ۵۱): ۴-۲۱.
- مهرابی، فاطمه و افسانه قانی (۱۴۰۰). «خوانش روابط بیش‌متنی در قالی ایلام با تکیه بر آراء ژرار ژنت». هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی س ۲۶ (ش ۱): ۱۱۱-۱۲۱.
- Adamova, Adel (1992). "Repetition of Compositions in Manuscripts: The Khamsa of Nizami in Leningrad." In *Timurid Art and Culture: Iran and Central Asia in the Fifteenth Century*, edited by Lisa Golombek and Maria Eva Subtelny, 67-75. Leiden: E. J. Brill.



## نگاهی به لغزش‌ها و خطاهای موجود در «دانشنامه حکیم میسری»

اکبر حیدریان\*

### چکیده

دانشنامه حکیم میسری کهن‌ترین مجموعه طیبی به شعر فارسی است که برات زنجانی در سال ۱۳۶۶ ش آن را بر اساس تک‌نسخه کتابخانه ملی پاریس ویرایش و در انتشارات دانشگاه تهران به طبع رساند؛ این تصحیح تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده است. بر کنار از فواید کتاب، متأسفانه اشکالات عدیده‌ای به آن راه یافته است. مقاله حاضر کوشیده است متن چاپ‌شده را با نسخه مورد استفاده مصحح به دقت مقابله کند و بخشی از ایرادهای اساسی این تصحیح، اعم از ضبط‌های نادرست، بدخوانی‌های نسخه، اغلاط مطبعی، و دخل و تصرف‌های مصحح (رعایت نشدن اصل امانت‌داری) را نشان دهد. نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که به سبب اشکالات متعددی که به متن مصحح دانشنامه راه یافته تصحیح مجدد آن ضروری است.

کلیدواژه‌ها: حکیم میسری، دانشنامه، برات زنجانی، نقد، تصحیح

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲۳

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد / akbar.hei93@gmail.com

## ۱. مقدمه

### بیان مسئله

فعالیت بنیادین تصحیح متون موجب فراهم شدن متون منقّحی می‌شود که زمینه اصلی فعالیت‌های دیگر محققان، منتقدان، لغویان، سبک‌شناسان و امثالهم می‌گردد. تصحیح متون کاری ظریف و دقیق است که هدف آن ارائه روایتی اصیل از متنی خاص است. بنابراین، برای دستیابی به این هدف نخست باید متن دقیق خوانده شود و ابهامات دستوری و نگارشی آن به حداقل برسد و فهم متن با توضیحات لغوی و تذکر نکات دستوری و رفع اشکالات محتوایی تسهیل شود (نک. سمیعی، ۱۳۸۶، ۱۹۲-۱۹۳). بر همین اساس نیز مرحوم برات زنجانی دانشنامه حکیم میسری را - که قدیمی‌ترین مجموعه شعر فارسی در طب است - طبق تک‌نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره R-7799-310 تصحیح کرده است. از آنجایی که این تصحیح بر اساس تک‌نسخه صورت گرفته و نیز آنکه میکروفیلم ناخوانایی که در اختیار مصحح بوده، گاهی تصحیحات قیاسی و استحسانی در آن به کار گرفته شده است (نک. حکیم میسری، ۱۳۹۵: بیست). نگارنده جستار حاضر، پس از خواندن دقیق متن و مقابله آن با نسخه اساس مصحح، دریافت که در کار مصحح اشکالاتی وجود دارد. با طبقه‌بندی این اشکالات و اصلاح آن‌ها امیدوار است که در آینده ویرایشی منقّح‌تر از این اثر به دست ادب‌دوستان برسد.

### پیشینه پژوهش

پس از توصیف بلوشه از نسخه دانشنامه حکیم میسری موجود در کتابخانه ملی پاریس<sup>۱</sup>، افرادی به تحقیق درباره این متن پرداختند. ژیلبر لازار در مقاله‌ای با عنوان «دو رساله پزشکی از سده چهارم هجری به زبان فارسی» این اثر را معرفی کرده است (لازار، ۱۳۸۷). او در این مقاله به بررسی سال سرایش اثر، حامی‌ای که کتاب به او پیشکش شده، ساختار و فصول کتاب می‌پردازد. همچنین لازار در کتاب اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای

1. *Catalogue des manuscrits persona*, t. II, p. 82 no. 818.

فارسی‌زبان، برخی ابیات دانشنامه حکیم میسری را انتخاب کرد و به چاپ رساند (همو، ۱۳۶۱). غلامحسین یوسفی (۱۳۴۳) نیز در مقاله‌ای در مجله راهنمای کتاب، برخی از اختصاصات کتاب مزبور را بیان کرد.

جلال متینی (۱۳۵۱) در مقاله‌ای با عنوان «درباره دانشنامه میسری» علاوه بر ذکر اختصاصات زبانی و برشمردن لغات و ترکیبات دانشنامه، درباره شباهت در اصالت و قدمت نسخه و متن دانشنامه بحث مشبعی کرده است.

نذیر احمد نیز در مقاله‌ای با عنوان «درباره ممدوح میسری حکیم» به معرفی مهدی‌الیه دانشنامه می‌پردازد. اسماعیل آذر و همکاران (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به روان‌شناسی چهره در دانشنامه حکیم میسری»، ویژگی‌های روانی و رفتاری مطرح شده در دانشنامه را بیان کرده‌اند. صادقی محسن‌آباد و اکبر حیدریان (۱۴۰۱) هم در مقاله‌ای با عنوان «تصحیح چند خطا و لغزش در دانشنامه حکیم میسری» ۱۴ بیت از ابیات تأمل برانگیز دانشنامه را تصحیح کرده‌اند.

بر پایه آنچه بیان شد، تنها مقاله‌ای که هم‌سو با تحقیق حاضر است، مقاله «تصحیح چند خطا و لغزش در دانشنامه حکیم میسری» است که البته نگارنده سعی کرده از تکرار مطالب آن پرهیز، و مواردی را اینجا عرضه کند که در آن مقاله مورد توجه قرار نگرفته است.

#### درباره چاپ و تصحیح کتاب

دانشنامه حکیم میسری به تصحیح دکتر برات زنجان‌ی در سال ۱۳۶۶ش برای اولین بار در ۴۸۲ صفحه از سوی انتشارات دانشگاه تهران با همکاری دانشگاه مکیگل چاپ شد. در بخش پیشگفتار، مصحح از ویژگی‌های گوناگون متن دانشنامه، مؤلف و هدف از نوشتن دانشنامه سخن گفته است. ۲۶۶ صفحه را متن اصلی این تصحیح در بر می‌گیرد و در نمایه پایانی آن نیز ادویه، اغذیه و اشربه، بیماری‌ها، لغات و ترکیبات و اعلام فهرست شده است.

برات زنجان‌ی در این تصحیح از تنها نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره R-7799-310 استفاده کرده است. وی در خصوص این نسخه می‌نویسد:

بخش عمده کتاب خواناست و قسمتی از آن که به احتمال قوی به وسیله کسی دیگر نوشته



شده است با زحمت خوانده می‌شود و دارای اشتباه و غلط است. [...] چون نسخه منحصره فرد بود به روش قیاسی تصحیح شد؛ صورت اصلی تغییر و تبدیلی که در بازخوانی و دستنویسی کلمات اتفاق افتاده، جای‌جای، در حاشیه صفحات داده شده است (حکیم میسری، ۱۳۹۵: بیست).

## ۲. بحث و بررسی

با وجود مزیت‌های تصحیح یادشده، نگارنده این یادداشت در حین خواندن و بررسی آن، به کاستی‌ها و ایراداتی برخورد که رفع آن‌ها می‌تواند ارزش کار مصحح را برجسته‌تر نماید. نکاتی که در ادامه می‌آید شامل ضبط‌های نادرست، بدخوانی‌ها، اغلاط مطبعی و غیره است.

### ضبط‌های نادرست

۱. وسک [و] مشک<sup>۱</sup> گرمست و عصب را نکو باشد و باد سرد و تب را (حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۳۴)

عبارت مشخص شده در بیت بالا، در نسخه اصل به صورت «سک مشک» آمده که صحیح همین است. از آنجاکه برای مصحح ترکیب «سک مشک» غریب بوده با افزودن «و» ضبط بیت را آشناتر جلوه داده است. «سک» لغتی است تازی به معنی «جوشانده‌ای مخلوط از مازو و شیر خرما که گاهی بدان مشک نیز می‌افزودند. در این صورت آن را سک‌المسک می‌گفتند و آن خاصیت قبض داشت و در تداوی به همین منظور به کار می‌رفت» (نک. فرهنگ معین، ذیل «سک»). نویسنده کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ذیل «رامک» می‌نویسد: «رامک عطریست که از مازو گیرند. وی سرد و خشک است قابض، معده گرم را قوی کند [...] و چون مشک با وی پیامیزند آنگه وی را سک مشک خوانند و او گرم و خشک بود و هم آن کند که رامک لیکن معده و جگر را قوت بیش کند» (هروی، ۱۳۶۴: ۱۶۸). جمالی یزدی در فرخ‌نامه (۱۳۸۶: ۲۲۷) ذیل «سک مشک» آورده است: «قی باز دارد و عصب را نیکو کند».

۱. تأکید و برجسته‌سازی عبارات در متن ابیات از نگارنده است.

۲. وگرنه پلپل و بور آر با هم      کنی بر کاسه آن کاسه شود کم  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۸۸)

۳. کسی را کو بچشم اندر بماند      ز زخمی گر کسی بروی براند  
یکی گاهه بسان نقطه خون      نه بزدايد و نه باشد بافزون...  
(همان: ۶۹)

مصحح در ذیل توضیحات ابیات شماره ۳ در پاورقی شماره ۴ آورده است: «یکی گاهه: جایی» (حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۶۹). نگارنده منظور مصحح را دریافت. «کاسه» و «گاهه» هر دو تصحیف کلمه «گاهه» است. از دیگر اشارات حکیم میسری، برمی آید که «گاهه» نوعی لگه بوده که بر اعضا عارض می شده است. میسری ذیل «علاج ناخن» در ابیاتی آورده است:

...وگر چون زرد برگ گل بناخن      پدید آید که من گویم چنان کن  
که تخم بنسق و سرکه بسایی      و زو مـر ناخنانت را نمایی  
نکو گردد ازین داروت ناخن      و نیکوتر برآید ناخن از بُن  
وگرنه زفت تر بر ناخن اندای      به زفت تر ز ناخن، گاهه بزداي  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۰۱-۲۰۲)

بر اساس این قرائن معلوم می شود که منظور از گاهه، «زردی ناخن» است.

۴. سلنجه نیم رطل و مازه یکسان      نبید عفص باید نیز چندان  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۰۷)

«سلنجه» در بیت مزبور فاقد معناست و تصحیف «سلیخه» است. از آنجایی که مصحح در نمایه‌های کتاب (فهرست ادویه و اغذیه و اشربه) واژه «سلنجه» و «سلیخه» را جداگانه نمایه کرده، واضح است که در ضبط مختار او، هیچ غلط مطبعی صورت نگرفته است.

بر اساس تعریف فرهنگ‌ها و قوامیس، سلیخه «پوست درختی است دوایی و بهترین آن سرخ‌رنگ و سطر باشد مانند دارچینی درهم پیچیده بود، گرم و خشک است در سوم» (نک. دهخدا: ذیل «سلیخه»). کمال‌الدین شیرازی نیز آورده است: «سلیخه سوداء: پوست

درخت هندی است و آن درخت را سلیخه گویند از این جهت پوستش را سلخ السلیخه نیز خوانند. و انواع بود». در میان متون طبی نیز از «سلیخه» یاد شده است. ابن سینا در قانون فی الطب (۲۰۰۵: ۷۶/۳) ذیل «فصل فی قروح الثدی والأکال فیه» آورده است: «یؤخذ النبذ العفص وزن عشرين رطلاً، ویجعل فیه من سماق الدباغین رطل، و من العفص غیر النضیج نصف رطل، و من السلیخه نصف رطل، و من جوز السرو رطل، ینقع ذلك فی الشراب، ویترک عشرين يوماً، ثم یطبخ ویساق بخشب من السرو حتی یذهب النصف، ثم یمرس بقوة ویصفی ویعاد علی النار حتی یثخن، ولتکن النار لینه جداً، و یحفظ فی زجاجة. وهذا جید لجميع القروح التي تعرض فی الأعضاء الرخوة، کالفم واللسان، و غیر ذلك، ویمنع من الأكال ویصلحه». جرجانی نیز در ذخیره خوارزمشاهی (۱۳۵۰: ۵۱۱/۶) ذیل «اندر علاج ریش های پلید که گوشت پستان بخورد» آورده است: «بگیرند شراب انگوری گلوگیر ده من و سماق پوست گران نیم من و مازو سبز ده استار و سلیخه ده استار و گوز سرو نیم من، همه را اندر شراب تر کنند و بیست روز بنهند [...] و نگاه دارند به وقت حاجت بر ریش هایی که بر اندام های نازک و نرم برآید آن طلی کنند» (نیز نک. جرجانی، ۱۳۸۵: ۵۱۱).

اشارات حکیم میسری نیز تأیید می کند که «سلیخه» ضبط اصح است. میسری در دانشنامه هشت بار واژه «سلیخه» را به کار برده است، حال آنکه واژه «سلنجه» تنها در همین موضع مورد بررسی به کار رفته است. برای نمونه بنگرید به ابیات زیر:

کسی خواهد که گند بول ناید و گند از باد وز غایط کم نماید  
سلیخه بایدهش خوردن گر ابهل دگر سنبل خورد گر نه قرنفل  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۰۰)

سلیخه سنگ بگدازد همه زود و زو بسیار کس را نیز به بود  
(همان: ۱۴۰)

۵. ز دهن سوسن و پلپل و بطرون سپندان خوش آر و از فریبون  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۴۷)

«بطرون» در بیت بالا، تصحیف «نطرون» است. شایان یادآوری است که مصحح در

فهرست پایانی کتاب «بطرون» و «نطرون» را جدای از هم نمایه کرده است؛ این ثابت می‌کند که در ضبط مختار مصحح، غلط مطبعی صورت نگرفته است.

«نطرون»، «بورق»، «بوره» ماده‌ای است که «در زمین شوره‌زار متولد می‌گردد از آب و نمک، و انواع می‌باشد: معدنی و مصنوع. و بهترین آن معنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان می‌باشد» «عقیلی خراسانی، ۱۳۷۱: ۲۵۱؛ نیز نک. جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۷۵-۲۷۶؛ زاوش، ۱۳۵۵: ۲۲۷/۲-۲۳۴). کتاب پزشکی نامه در این باره چنین می‌گوید: «بوره در بیشتر لاک‌های آسیا و چین و تبت و هندوستان موجود است و آب این دریاچه‌ها را تبخیر و بوره را استخراج می‌کنند و نیز مصنوعاً آن را حاصل می‌نمایند از دو جزء اسید بوریک و دوازده جزء کربنات دوسو متبلور که آن‌ها را در آب جوش حل کرده محلول آن را تغلیظ می‌نمایند» (ناظم‌الاطباء، ۱۳۸۳: ۱۴۹). باری در بیت حکیم میسری نیز همین «نطرون» مد نظر است.

حکیم میسری بیت مورد بحث را ذیل «علاج باه» آورده است. در منابع طبّی، یکی از راه‌های علاج ضعف قوه باه، مالیدن «نطرون» بر قضیب است. ابن‌بیطار (۱۴۱۲: ۱۱۱۷۳) در الجامع لمفردات الادویه ذیل «بورق» آورده است: «الرازی فی الحاوی: یسخن منه درهمان بثلاث دراهم دهن زنبق و یدلک به الذکر و یلطخ به المذاکیر فإنه أقوى ما یهیج به الإنعاط». همو در ادامه آورده است: «ینعم سحقه و یدیفه بعسل و یطلى به القضیب و الشرج و العانة فإنه ینعظ إنعاطاً مضجراً» (همانجا). در قراباذیان اعظم آمده است: «ایضاً سداب خشک نطرون مساوی کوفته بیخته به آب سداب تر بسرشند و بر قضیب مالیده جماع کنند هرگز آستن نشود و اگر حمل بود بیفتد» (ناظم جهان، ۱۳۸۳: ۱۱۴). مؤلف عجائب الطب النباتی ذیل «بورق مصری» (نطرون) آورده است: «یخلط مع العسل، و تدهین به الاعضاء التناسلیة، فیقوی علی الزواج» (منصور، ۲۰۰۲: ۱۵۶).

۶. طعامش مغز مرغ و آب کشکاب دگر، گوسوی آب نار بشتاب (حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۱۲)

در بیت بالا، «مغز مرغ» فاقد معنای مناسب، و یقیناً تصحیف عبارت «مغز قرع» است.

حکیم میسری ذیل «علاج زخم وافتیدن» به دنبال ابیاتی چند، می گوید :

...گر او را عقل از جایش بگردد      ورم در مغز او می کار بنهد  
علاجش آنکه از قیفال بسیار      برون آرد بسی خون او دگر بار  
پس آنکه برگ آس تر و گلنار      ابا او گرد کرده پوست از نار  
بآب و سرکه در آتش بجوشان      ازو مرهم کن بر سرش پوشان  
وگر از سک و عود خام یابی      نبید کهنه یابی رو نتابی  
طبیعت نرم دارش بآب آلو      به سگستان ابا خرماي هندو  
طعامش مغز مرغ و آب کشکاب      دگر، گو سوی آب نار بشتاب...  
(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۲۱۱-۲۱۲)

در این ابیات، حکیم میسری از بیماری می گوید که گرفتار صداع است و او اغذیه و ادویه و اشربه نافع این بیماری را نام می برد. با بررسی متون طبی، آشکار می شود که یکی از ادویه های نافع صداع، «لب القرع» (مغز قرع) است.<sup>۱</sup> ابن بیطار در الجامع المفردات الأدوية والأغذية آورده است: «دهن القرع: بارد رطب ینفع من حرارة الدماغ ویسه إذا استعط به لأصحاب السرسام والمالیخولیا إذا استنشق أو صب علی رؤوسهم مع یسیر خل خمر، ینفع من کل حرارة تعرض فی البدن» (۱۴۱۲: ۱۰۹/۲). ابن سینا نیز در القانون فی الطب ذیل انواع مختلف صداع، یکی از ادویه های نافع را «دهن لب القرع» می داند: «فی علاج الصداع الیابس: أما الیابس الذی یكون مع مادة صفراویة أو دمویة، فقد مضی الکلام فیہ، وإنما بقى الکلام فی الصداع الیابس بلا مادة، فأول علاجه تدبیر العلیل بالأغذیة المرطبة الجیدة الکیموس، وخصوصاً الكثیرة الغذاء مثل محّ البیض، ومثلاً مرق الفراریج السمینة والقباج والطیاهیج والأحساء الدسمة بالآدهان الرطبة، ثم یمال من جهة الحار والبارد إلى ما

۱. حکیم میسری در جای های دیگر دانشنامه نیز اصطلاحات طبی را ترجمه کرده است؛ مثلاً در بیت زیر:

طلا باید ز مغز نان و خایه      و سرکه کش ترشی بُؤذ مایه

(حکیم میسری، ۱۳۹۵: ۱۰۶)

در بیت بالا، «مغز نان» ترجمه «لباب الخبز» است.

هو أوفق. ومما ينتفع به استعمال السعوط المرطبة بالأدهان المحمودة، كدهن اللوز، و  
دهن القرع، وغير ذلك» (۲۰۵: ۲۲۹/۲؛ نک. همان: ۲۴۰/۱، ۲۴۱/۲).

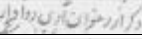
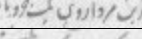
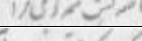
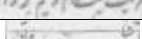
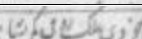
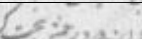
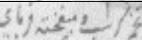
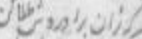
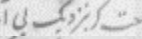
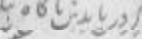
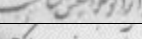
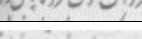
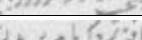
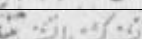
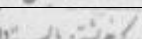
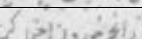
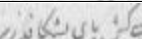
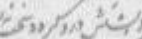
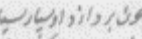
### بدخوانی‌های نسخه

در خواندن و بازنوشتن ابیات دانشنامه خطاهایی به کار مصحح راه یافته است. نگارنده متن چاپ‌شده را با نسخه مورد استفاده مصحح مقابله کرد و نشان داد که مصحح در خوانش دقیق جاهایی از دانشنامه مرتکب مسامحه‌هایی شده است. مصراع‌هایی که وزن نادرست یا زبان آشفته یا احیاناً اشتباهات دیگری دارند، و مصحح توضیحی درباره آن‌ها نداده است، در جدول شماره (۱) نشان داده می‌شود.

جدول شماره ۱. بدخوانی‌های نسخه

| ص چاپی | تصویر نسخه | ضبط نسخه            | مصراع مورد نظر                     |
|--------|------------|---------------------|------------------------------------|
| ۱۰     |            | یکدیگر              | .../بقدرت، استخوان بر یکدیگر سخت   |
| ۱۵     |            | وگر کس را           | تقی کو را مجسته گرم باشد/...       |
| ۴۱     |            | کزین                | گرین شش چیز کس عبرت نگیرد/...      |
| ۴۵     |            | گذشتست              | و هر کس کز چهل آن سو گذشت/...      |
| ۵۵     |            | وَر                 | .../ابگو کشکاب خور در آب کیغو      |
| ۵۶     |            | برآمیز              | .../و جندبستر با او بر میز         |
| ۶۱     |            | بسیار               | رمص بسار باشد آب بسیار/...         |
| ۶۹     |            | چشمش                | .../بدهن ورد کشمش را طلا جوی       |
| ۷۳     |            | گیرد                | .../بدنه تا درد زو گردد کناره      |
| ۷۴     |            | وَ                  | .../از ختمی نیک لخنه درخور آید     |
| ۷۸     |            | مر                  | وگر دردی رسد بر چشم وی را/...      |
| ۸۹     |            | روز                 | .../ازین هر روزی زی دندان نموده    |
| ۹۲     |            | آنکه... آرد و مر با | پس آنکه زنجبیل آرد مر با/...       |
| ۹۲     |            | دهن                 | ازو دایم حبی گو در دهان آرد/...    |
| ۹۲     |            | درد و ریش           | کسی کو را دهن پر ریش و درد است/... |
| ۹۸     |            | قرع                 | و تخم مرغ و بادام مقشر/...         |

جدول شماره ۱. بدخوانی‌های نسخه

| ص چاپی | تصویر نسخه                                                                          | ضبط نسخه        | مصراع مورد نظر                     |
|--------|-------------------------------------------------------------------------------------|-----------------|------------------------------------|
| ۱۰۶    |    | گو              | وگر نه گرز آب نار شیرین/...        |
| ۱۱۲    |    | جلنار           | پس آنگه علک جوی و نیز گلنار/...    |
| ۱۱۵    |    | ار              | دگر از زعفران آری روا دار/...      |
| ۱۲۱    |    | جزو باید        | ازین هر داروی یک جز آید/...        |
| ۱۲۳    |    | به خاصه         | .../بخاصش کش همه گرمی مزاجست       |
| ۱۲۴    |    | نیم             | ز هر یک یک درم و نیک بردار/...     |
| ۱۲۸    |    | وا دار          | .../او روزی دو سه ز آنجا دست بردار |
| ۱۳۱    |    | دگرش            | و گرش از مقلیائا با سفرجل/...      |
| ۱۳۲    |    | خرنوب           | حب مویز و حب آلاس و غرنوب/...      |
| ۱۳۵    |  | نشاید           | .../او جزوی علک رومی کم پشاید      |
| ۱۴۹    |  | مقعد            | .../ادر معده ز هم بیرون گشاید      |
| ۱۵۷    |  | وگر             | اگر این درد رخمش سخت گردد/...      |
| ۱۶۸    |  | میفخته          | ز تخم کرسب و میفخته فرمای/...      |
| ۱۷۱    |  | دردش            | به سرکه زان بر درش طلا کن/...      |
| ۱۸۲    |  | آمد             | جراحت گر به نزدیک پی آید/...       |
| ۱۸۷    |  | بنگر            | وگر دریابدش ناگاه منکر/...         |
| ۱۸۷    |  | گوز             | ز شب و عنزروت و پوست توز/...       |
| ۱۸۸    |  | کو = که او      | .../امر آن را گو خوانیقش نشانست    |
| ۱۹۱    |  | زرو آن تزالو آن | .../کند از خون مرده پاک خورده      |
| ۱۹۴    |  | را و نه         | .../انصیحت زاونه سود و زیان را     |
| ۲۰۲    |  | موافق تر        | .../موافق تر، دگر باید بریدن       |
| ۲۰۴    |  | گشته            | .../او تشنه گشته را تشنی ببندد     |
| ۲۰۹    |  | بایسته          | کسی کو خویشتن با بایسته دارد/...   |
| ۲۱۰    |  | بگوز            | .../بگوز انجیر خوردن احتما کن      |
| ۲۱۰    |  | ز سرما          | کسی کش پای بشکافد بر سرما/...      |
| ۲۵۵    |  | گردد            | .../و پشتش درد گیرد سخت نه نرم     |
| ۲۵۵    |  | پردازد          | و خون بردارد او بسیار بسیار/...    |

جدول شماره ۱. بدخوانی‌های نسخه

| ص چاپی | تصویر نسخه | ضبط نسخه  | مصراع مورد نظر                    |
|--------|------------|-----------|-----------------------------------|
| ۲۵۸    |            | بیاید     | .../ گر از بینی بیاید قطره خون    |
| ۲۵۸    |            | باشد      | .../ نشان مرگ شد بر دردمندان      |
| ۲۵۹    |            | زو نژاید  | .../ که هر بارش همی تب زوتر آید   |
| ۲۶۱    |            | درد       | .../ که باشد مغز او در مغز پنهان  |
| ۲۶۲    |            | و آنک     | .../ و بانگ آید ابا او تاب بسیار  |
| ۲۶۳    |            | تمیز      | .../ و شاهق باز جو این را به تمیز |
| ۲۶۴    |            | موش دُوم  | .../ و نبض موش دم و نبض عالی      |
| ۲۶۵    |            | اَر       | .../ کسی کو شیر خورد با خایه سرد  |
| ۲۶۹    |            | پیمبر     | .../ درویش صد هزاران بر پیامبر    |
| ۲۶۹    |            | آبر بوبکر | .../ ابوبکر و عمر نیز عثمان       |

### اغلاط مطبعی

خطاهایی در حروف چینی متن اشعار دانشنامه نیز رخ داده است که اگرچه اندک است، زیننده چنین کتابی نیست و رفع آن‌ها کار سخت و وقت‌گیری نبوده است. در جدول شماره (۲) این اغلاط مطبعی با ذکر شماره صفحات مربوط به آن‌ها، نشان داده شده است.

جدول شماره ۲. اغلاط مطبعی

| صفحه  | درست‌نامه | نسخه چاپی/دانشنامه              |
|-------|-----------|---------------------------------|
| ۱۹    | ناگهان    | دلیل دردهای ناگهانی [عنوان بخش] |
| ۲۵    | پنج       | چو بر پنج و چهل برسو گذشت او... |
| ۲۶    | افتمون    | .../ اقا قایا و اسقیل و افتمون  |
| ۲۷    | فودینه    | .../ فراسیون و فردینه و صابون   |
| ۳۰-۳۸ | بزر       | .../ قصب، قنطوریون و برز قنطونا |
| ۳۸    | غاتف      | و گرمی غائف را سده گشاید        |
| ۴۲    | گر دو     | یکی خوردن یکی مثقال گردو        |
| ۶۴    | آنگه      | پس آنکه آنکسی کش چشم دردست...   |
| ۶۷    | ذرود      | دگر روزش زرد زرد بنمای...       |



جدول شماره ۲. اغلاط مطبعی

| نسخه چاپی/دانشنامه                       | درست‌نامه | صفحه |
|------------------------------------------|-----------|------|
| بمال آن دُرد تا زو بر دمد خون/...        | درد       | ۷۴   |
| فی علل اللسان من ورم او ثقل [عنوان بخش]  | ثقل       | ۹۳   |
| قشور نار و از سماق و گلناز/...           | گلنار     | ۹۶   |
| ... و درد وی بود بر سام کردار            | برسام     | ۱۰۳  |
| و ترفه کندرو سنبل انیسون/...             | قرقه      | ۱۱۱  |
| ز راوند دراز و برگ بیغن/...              | زراوند    | ۱۳۰  |
| ... و برز بقل افرا نیز برگیر             | بزر       | ۱۳۲  |
| دانستن آبستی زن [عنوان بخش]              | بدانستن   | ۱۵۴  |
| عنزروت: در نسخه اصل (عنزروت). [پاورقی ۱] | (عنزروت)  | ۱۸۳  |
| آویختن: جنگ زدن... [پاورقی ۴]            | چنگ       | ۱۹۱  |
| بگرماوه شدن چونین سگاله/...              | سگالد     | ۱۹۵  |
| ببردن بوی گنده [عنوان بخش]               | بول       | ۲۰۰  |
| گراو را عقل از جایش بگردد/...            | گرو       | ۲۱۱  |
| بباید نیز عاقرها همانا/...               | عاقرحا    | ۲۱۴  |
| کسی بینی که گردم درگزیدست/...            | گزد/کزد   | ۲۱۶  |

دخل و تصرف‌های مصحح در متن

از معایب تصحیحات قیاسی متن دانشنامه یکی این است که خواننده متوجه نمی‌شود که مصحح تا چه اندازه به نسخه اساس پای‌بند بوده است؛ دیگر آنکه آیا در تغییر دادن برخی ضبیط‌ها چه قصدی داشته است. مصحح در بخش معرفی نسخه دانشنامه، آورده است:

... چون نسخه منحصر به فرد بود به روش قیاسی تصحیح شد؛ و صورت اصلی تغییر و تبدیلی که در بازخوانی و دستنویسی کلمات اتفاق افتاده جای‌جای در حاشیه صفحات داده شده است (حکیم میسری، ۱۳۹۵: بیست).

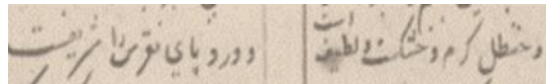
در ادامه، نمونه‌هایی از این نوع اعمال سلیقه‌ها ارائه شده است:

ص ۱۹، ذیل «صفت مزاج مردم»:

خردمنـدی نباشـد در درازان      هنر کمتر بود نیز اندر [ا]یشان  
با توجه به شیوه نوشتن کاتب، لزومی به اضافه کردن «الف» نبوده است.

ص ۳۱، ذیل «طبایع ادویه»:

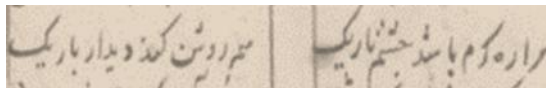
و [حفظ] ل گرم و خشک و لطیف است و درد پای نقرس را شریف است



در نسخه اصل، واژه «حنظل» به صورت واضح و خوانا آمده، و نیازی به قلاب نبوده است.

ص ۳۳، ذیل «طبایع ادویه»:

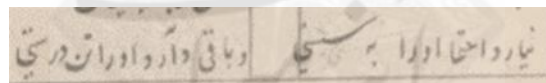
[م]—مراره گرم باشد چشم باریک همه روشن کند دیدار باریک



در نسخه اصل، واژه «مراره» به صورت واضح و خوانا دیده می شود و به علامت قلاب نیازی نبوده است.

ص ۴۰، ذیل «باب التصیحت»:

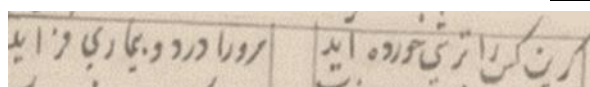
نیارد احتما او را به سستی باقی دارد او را تندرستی



مصصح در متن چاپی، «و» ابتدای مصراع دوم را از قلم انداخته است.

ص ۱۱۷، ذیل «صفت ضمادی از بهر درد معده»:

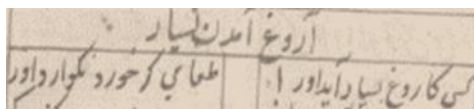
گرین کس [را] ز ترشی خورده آید مرو را درد و بیماری فزاید



در این بیت، مصصح دو تصرّف نابجا کرده است: اول، قرار دادن «را» در داخل قلاب اشتباه واضح است زیرا در نسخه اصل، «را» کتابت شده است. دوم، اضافه کردن «ز» به متن بدون اینکه به این تصرّف اشاره‌ای شده باشد. شایان یادآوری است که اگر کلمه «ترشی» را به طور مشدد یعنی «تُرشی» بخوانیم، نیازی به افزودن «ز» به متن نخواهد بود.

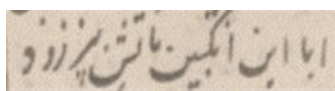
ص ۱۱۸، ذیل «آروغ آمدن بسیار»:

بیت اول این بخش، یعنی بیت زیر، از تصحیح ساقط شده است:



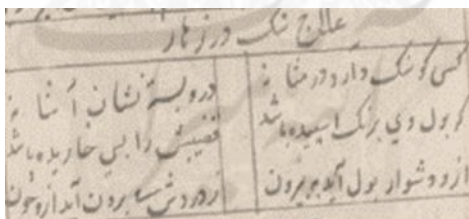
کسی کاروخ بسیار آید او را      طعامی گر خورد نگوازد او را  
ص ۱۳۷، ذیل «صفت معجون سفرجل»:

ابا انگبین با آتش پیز زود      چو دانی آن بجوشید و نکوشود  
ضبط مصراع اول به این شکل، اشکال وزنی دارد. ضبط درست که در نسخه هم دیده می شود چنین است: «ابا این انگبین با آتش پیز زود».



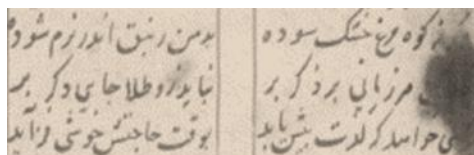
ص ۱۴۰، ذیل «علاج سنگ در زهار»:

بیت آخر این بخش، به شهادت متن نسخه، از تصحیح ساقط شده است:  
از او دشوار بول آید به بیرون      ز دردش می بیرون آید ازو خون



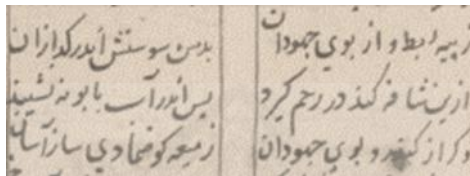
ص ۱۴۸، ذیل «علاج کردن ذکر خرد»:

[وگر] نه گوو مرغ خشک سوده      بدهن زنبق اندر نرم سوده  
[طلا کن] هر زمانی بر دگر بر      نباید زو طلا جایی دگر بر  
[کس] ای خواهد که لذت بیش یابد      بوقت حاجتش خوشی فزاید  
مصصح عبارات آغازین هر سه بیت را داخل قلاب گذاشته است، حال آنکه هر سه عبارت به طور کامل در متن وجود دارد.



ص ۱۵۷، ذیل «علاج زنی کش رجم آماه دارد»:

ز پیه بط و از بوی جهودان  
در متن چاپی، مصراع دوم بیت مزبور، عیناً، در دو بیت بعد تکرار شده است:  
دگر از کندر و بوی جهودان  
با مراجعه به نسخه اصل می بینیم که مصحح مصراع ثانی بیت مورد نظر را به اشتباه نقل کرده است. شکل صحیح بیت چنین است:  
ز پیه بط و از بوی جهودان  
به ذهن سوسنش اندر گدازان



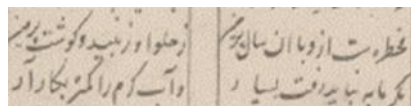
ص ۱۶۶، ذیل «حب المقل»:

ز تلخ گاو شافه بایسد او را .....  
مصحح در پاورقی (شماره ۴) ذیل بیت می نویسد: «در نسخه اصل، جای مصراع دوم این بیت سفید مانده است»؛ پیدا است که او متوجه اشتباه کاتب نشده است. توضیح آنکه، کاتب نسخه سهواً بیت شماره ۲۷۲۴ را مکرر کرده، ولی پس از نوشتن مصراع اول، به اشتباه خود پی برده و با نگاشتن علامت «ص» در پی یادآوری خطای خود به خواننده و تصحیح اشتباه خود بوده است.



ص ۱۷۶، ذیل «علاج وبا»:

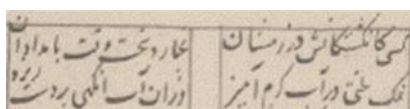
مخطر[ه] است از وبا آن سال پرهیز  
ز حلو و ز نبید و گوشت پرهیز



«مخطر» در نسخه اصل نیز به همین صورت آمده است و نیازی به استفاده از قلاب نبوده است.

ص ۱۷۸، ذیل «علاج خارش انگشتان در زمستان بامدادان»:

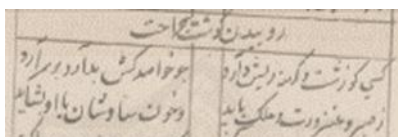
نمک لختی در آب گرم آمیز و زان آب آنگهی بردست او ریز



کلمه «او» در نسخه اساس نبوده است و مصحح به اقتضای وزن بیت، آن را به متن اضافه کرده است؛ بنابراین، کلمه اضافه شده باید در قلاب قرار می گرفت.

ص ۱۸۲، ذیل «رویدن گوشت جراحت»:

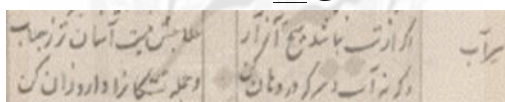
ز صبر و عنزروت و علک باید و خون ساوشان با او بشاید



این توضیح مصحح در پاورقی شماره ۳ «عنزروت» در نسخه اصل (عنزوت) دقیق نیست، زیرا در آنجا کلمه به صورت «عنزورت» ثبت شده است.

ص ۲۰۵، ذیل «علاج تشنگی»:

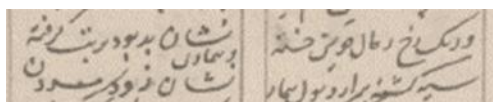
اگر از تب نباشد هیچ آزار علاجش نیست آسان تر ز جلاب



مصحح در پاورقی شماره ۱ آورده است: «در دو مصراع این بیت قافیه باهم سازگار نیست و به نظر می رسد نسخه نویس مصراع دوم را از بیت دیگر گرفته و در نتیجه، حداقل یک بیت از قلم افتاده است». این توضیح ناصواب است. کاتب نسخه روی کلمه «آزار» علامت گذاشته و در حاشیه بیت نوشته است: «سیراب». با وارد کردن ضبط «سیراب» به جای «آزار» اشکال قافیه بیت برطرف خواهد شد.

ص ۲۵۷، ذیل «فی نشان بد بردمندان»:

سیه گشته برآز و بول بیمار نشان زود مـردن



در پاورقی شماره ۷ آمده است: «ظاهراً این مصراع مربوط به بیت دیگر است زیرا قافیه دو

مصراع تفاوت فاحش دارد». توضیح مصصح صحیح است، اما مصراع دوم را دقیق نخوانده است، زیرا شکل مضبوط آن در نسخه اصل چنین است: «و بیماری نشان زود مردن».

### نتیجه‌گیری

دانشنامه حکیم میسری همچون بسیاری از متون دیگر با گذر زمان به دلایل گوناگون از گزند آسیب‌های تصحیفی و تحریفی به دور نمانده است. در این دانشنامه که به همت برات زنجانی در سال ۱۳۶۶ ش به چاپ رسیده، خطاهایی مسلم راه یافته که لازم است در ویرایش‌های بعدی برطرف شود. از جمله خطاهایی که به متن تصحیح‌شده راه یافته، اجمالاً اینهاست:

۱. از ویژگی‌های اصلی تصحیح قیاسی این است که مصصح با توجه به متون هم‌عرض و منابع مختلف جانبی، تصحیف‌ها، تحریف‌ها، بدخوانی‌ها و دخالت‌های بی‌وجه کاتب را در متن تشخیص دهد و با ذکر دلیل، آن‌ها را اصلاح کند، اما در دانشنامه هنوز بسیاری از این دست موارد وجود دارد که مصصح متوجه آن‌ها نشده است.
۲. در برخی موارد مصصح دخل و تصرف‌هایی در متن انجام داده که با توجه به نسخه اصل، پایه و اساسی ندارد.
۳. در متن دانشنامه اغلاط مطبعی فراوانی وجود دارد، چنان‌که تشخیص صورت صحیح بسیاری از آن‌ها بدون مقابله با نسخه اصلی ناممکن یا دست‌کم دشوار است.

### منابع

- آذر، اسماعیل و محمود عباسی و مرجان محلوجیان (۱۳۸۸). «نگاهی به روان‌شناسی چهره در دانشنامه حکیم میسری». مجله حقوق پزشکی، ش ۱۰: ۱۳-۳۴.
- ابن‌بیطار (۱۴۱۲ق). الجامع لمفردات الادویه. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌سینا (۲۰۰۵). القانون فی الطب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). قانون در طب. ترجمه عبدالرحمن شرف‌کندی (هه‌ژار). تهران: سروش.
- احمد، نذیر (۱۳۷۲). «درباره ممدوح میسری حکیم». مجله ایران‌شناسی، ش ۱۷: ۱۵۹-۱۶۷.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۵۰). ذخیره خوارزمشاهی. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی - دانشگاه تهران.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). الأغراض الطّیبه و المباحث العلائیّه. تصحیح حسن تاج‌بخش. تهران: دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر (۱۳۸۶). فرّخ‌نامه. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات (۱۳۸۳). جواهرنامه نظامی. به کوشش ایرج افشار و همکاری رسول دریاگشت. تهران: میراث مکتوب.
- حکیم میسری (۱۳۹۵). دانشنامه در علم پزشکی. به اهتمام برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ . دانشنامه حکیم میسری. نسخه خطی شماره R-7799-310 کتابخانه ملی پاریس.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران.
- زاوش، محمد (۱۳۵۵). کانی شناسی در ایران قدیم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۸۶). «مبانی سبک‌شناسی شعر». ادب پژوهی، ش ۲: ۴۹-۷۶.
- صادقی محسن‌آباد، هاشم و اکبر حیدریان (۱۴۰۱). «تصحیح چند خطا و لغزش در دانشنامه حکیم میسری». کهن‌نامه ادب پارسی، ش ۳۵: ۱۵۷-۱۸۱.
- عقیلی خراسانی شیرازی (۱۳۷۱). مخزن الادویه. اُفت از روی چاپ کلکته ۱۸۴۴. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران (مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی).
- لازار، ژیلبر (۱۳۶۱). اشعار پراکنده قدیمی ترین شعرای فارسی زبان. تهران: انتشارات کتاب آزاد.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). «دو رساله پزشکی از سده چهارم هجری به زبان فارسی (هدایة المتعلمین و دانشنامه)». مجله نامه بهارستان، ش ۱۳ و ۱۴: ۱۸۹-۱۹۶.
- متینی، جلال (۱۳۵۱). «دربارۀ دانشنامه میسری». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. ش ۳: ۵۹۳-۶۲۸.
- معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- منصور، عثمان محمد (۲۰۰۲م). عجائب الطب النبائی. بیروت: دار التیاری جدید.
- ناظم‌الاطباء، میرزا علی اکبرخان (۱۳۸۳). پزشکی نامه. اُفت از روی چاپ سنگی تهران.
- هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی (۱۳۶۴). الالبینه عن حقایق الادویه (روضة الانس و منفعة النفس). تصحیح احمد بهمنیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران: دانشگاه تهران.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۳). «زبان قدیمی ترین آثار نثر فارسی» [از: ژیلبر لازار]. راهنمای کتاب. ج ۷: ۱۱۹-۱۲۴.

## نقش و اهمیت «مناقب الاصفیاء» شاه شعیب فردوسی در شناخت طریقه کبرویه فردوسیه

محمدصادق خاتمی\*

نجف جوکار\*\*

### چکیده

یکی از موارث کمترشناخته شده از طریقه کبرویه فردوسیه، تذکره‌ای صوفیانه از شاه شعیب فردوسی (د. پس از ۸۴۴ق) به نام مناقب الاصفیاء (پایان تألیف: پس از ۸۴۴ق) است که در سال ۱۳۱۳ق به شیوه چاپ سنگی در کلکته منتشر شده است. مناقب الاصفیاء از وجوه مختلف دارای اهمیت است و اندیشه‌های شرف‌الدین منیری (د. ۷۸۲ق)، معروف‌ترین شیخ طریقه کبرویه فردوسیه، و نیز مرام‌نامه این طریقه و تعلیمات مشایخ فردوسی را در این اثر می‌توان باز یافت. نگارندگان در مقاله حاضر، سال درگذشت شیخ شعیب و نیز سال‌های تألیف و پایان نگارش مناقب الاصفیاء را بررسی کرده‌اند و به نتایج روشنی دست یافته‌اند. همچنین، ضمن معرفی کامل مناقب الاصفیاء، اهمیت آن را در شناخت بیشتر و بهتر طریقه کبرویه فردوسیه و شرف‌الدین منیری نشان داده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** تصوف در هند، مناقب الاصفیاء، شاه شعیب فردوسی، طریقه کبرویه فردوسیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۱۶

\* پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز / m.s.khatami92@gmail.com

\*\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) / n.jowkar@yahoo.com



## ۱. مقدمه

نگارش تذکرهاى صوفیه در ایران و شبه‌قاره به‌عنوان یک نوع ادبی رواج بسیار داشته، چنان‌که در شبه‌قاره، از سده هفتم تا دهم هجری، به موازات تاریخ‌نگاری دنبال می‌شده است (نک. شریفی، ۱۳۹۵: ۴/۴۰۴). رواج تذکره‌نویسی و ذکر احوال مشایخ صوفیه شبه‌قاره تا بدان‌جاست که محققان «تذکرها و کتب مناقب» را یکی از گونه‌های چهارگانه آثار صوفیان شبه‌قاره دانسته‌اند (نک. همانجا).

یکی از نویسندگان جریان تصوف در حوزه شبه‌قاره، شاه شعیب فردوسی، از مشایخ طریقه کبرویه فردوسیه در بهار هند است، که تذکره صوفیانه او به فارسی با نام مناقب الاصفیاء<sup>۱</sup>، از جمله آثار ادبیات صوفیانه شبه‌قاره در سده هشتم و نهم هجری است. این مقاله بر آن است تا ضمن معرفی مناقب الاصفیاء، اهمیت آن را در شناخت بیشتر و بهتر طریقه کبرویه فردوسیه و به‌ویژه شرف‌الدین منیری نشان دهد.

مسئله کانونی این پژوهش، واکاوی نقش و اهمیت مناقب الاصفیاء در شناخت طریقه کبرویه فردوسیه است که برای بررسی علمی آرا و افکار مشایخ این طریقه و مشخص کردن آبشخورهای فکری و تأثیرات آن‌ها، اهمیت بسیاری دارد. همچنین در این مقاله به این دو پرسش پاسخ داده شده است: ۱. نقش و اهمیت مناقب الاصفیاء در شناخت طریقه کبرویه فردوسیه چیست؟ و ۲. هدف اصلی شاه شعیب از تألیف مناقب الاصفیاء چه بوده است؟

## ۲. پیشینه تحقیق

درباره موضوع این مقاله، فضل تقدّم از آن محقق پاکستانی، سید مطیع‌الامام است که در کتاب محققانه خود با عنوان شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نشر متصوفانه فارسی به‌اجمال از مناقب الاصفیاء سخن گفته است (مطیع‌الامام،

---

۱. گفتنی است که نگارندگان، تصحیح مناقب الاصفیاء و تحقیق درباره آن را بر اساس چاپ عکسی کتابخانه بلخیه فتوحیه پتتا (مورخ ۱۱۴۳ق) و چاپ سنگی کلکته (مورخ ۱۳۱۳ق) در قالب طرح پسادکتری در دست دارند و به‌زودی متنی منقح از آن عرضه خواهند کرد.

۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م). البتّه در مواردی، مانند «زادسال و سال درگذشت شیخ شعیب» (نک. همان: ۱۵) «زمان تألیف» مناقب الاصفیاء (نک. همانجا) و نیز این‌که مناقب الاصفیاء مشتمل بر ترجمه‌ی حال صدویست تن از مشایخ فردوسیه است (نک. همانجا)، سهوها و لغزش‌هایی به کتاب ایشان راه یافته است.

احمد عاطف محمود (۱۳۸۵) نیز در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود به بررسی و تصحیح انتقادی مناقب الاصفیاء بر اساس چاپ سنگی کلکته (مورخ ۱۳۱۳ق) پرداخته است، گرچه نسخه‌ی کتابخانه‌ی بلخیه فتوحیه پتنا (مورخ ۱۱۴۳ق) را که از نظر قدمت و صحت، در درجه‌ی اول اعتبار است و با چاپ سنگی کلکته اختلافات مهمی در ضبط واژه‌ها و عبارات دارد، در اختیار نداشته است. افزون بر این، در پژوهش عاطف محمود ابهامات و گاه اشتباهاتی مانند انتساب شاه شعیب به «مکتب سهروردیه شعیبه» (نک. همان: ۱)، ذکر درگذشت شیخ منیری در سال ۷۷۳ق (نک. همان: ۳۲) و... راه یافته، که در این مقاله به مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است.

شهسواری (۱۳۸۶) نیز در نوشتاری با عنوان «مناقب الاصفیاء: تذکره‌ای ارجمند پیرامون مشایخ سهروردیه هند»، پس از شرح مختصری درباره‌ی احوال و آثار شاه شعیب، به بررسی و تحلیل مناقب الاصفیاء، هم از جنبه‌ی ادبی و هم به لحاظ تحلیل محتوا و ارائه نمونه‌هایی از این کتاب، پرداخته است. البتّه در مواردی، مانند «سال درگذشت» شیخ شعیب (نک. همان: ۲۵-۲۶)، «زمان نگارش» مناقب الاصفیاء (نک. همان: ۲۶) و نیز انتساب شاه شعیب به طریقه سهروردیه فردوسیه (نک. همان: ۲۳-۲۴)، سهوهای به مقاله ایشان راه یافته است. او همچنین شیخ حسین بلخی<sup>۱</sup> (د. ۸۴۴ق) را خلیفه شرف‌الدین منیری دانسته (نک. همان: ۲۷)، حال آنکه می‌دانیم مظفر شمس بلخی<sup>۲</sup> (د. ۸۰۳ق) خلیفه شیخ منیری بوده و حسین بلخی، پس از درگذشت مظفر شمس، بر مسند ارشاد او نشسته است (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۲۶-۱۲۸).

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی او، نک. گروه دانشنامه، ۱۳۹۲: ۹۲/۳.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی او، نک. لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۹۴۵-۹۵۵؛ صفا، ۱۳۶۹: ۳ (بخش دوم)/۱۰۵۶-۱۰۵۸؛ مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۲۶-۱۲۹.

افزون بر این‌ها، در سال ۱۳۹۰ ش/۲۰۱۱ م یک چاپ عکسی از روی کهن‌ترین نسخه مناقب الاصفیاء (مورخ ۱۱۴۳ ق.) به کوشش سید شاه شمیم‌الدین احمد منعمی منتشر شد. این نسخه که به شماره ۶۴۲۲ در کتابخانه بلخیه فتوحیه پتنا محفوظ است، در تاریخ ۲۱ صفر ۱۱۴۳ ق کتابت شده است. با آنکه در ترقیمه این نسخه به وضوح «سنه ۱۱۴۳ یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری» آمده، روی جلد چاپ عکسی، به اشتباه «کتابت ۱۱۳۳ ق» نوشته شده است.

نوشاهی (۱۳۹۱: ۷۵۱/۱) نیز از مناقب الاصفیاء یاد کرده، گرچه به گفته او، شاه شعیب ترجمه حال صدوبیست نفر از مشایخ فردوسیه را آورده، حال آنکه در چاپ عکسی پتته و نیز چاپ سنگی مناقب الاصفیاء (مورخ ۱۳۱۳ ق) از بیست و سه تن سخن رفته است. در دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره نیز با تکیه بر منابع بسیار، شرح احوال این عارف آمده است (نک. بهنامی/ گروه دانشنامه، ۱۳۹۵: ۱۸۱/۴-۱۸۲). در این مدخل آمده که مناقب الاصفیاء بین سال‌های ۷۸۰-۸۱۰ ق نگارش یافته (نک. همان: ۱۸۲)، حال آنکه به گواهی برخی از منابع مناقب الاصفیاء که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد، تألیف این اثر در ۸۴۴ ق یا اندکی پس از آن پایان یافته است. افزون بر این، با آنکه در این مدخل، شاه شعیب به طریقه فردوسیه منسوب شده (نک. همان: ۱۸۱-۱۸۲)، در جایی آمده که در مناقب الاصفیاء «اطلاعات ارزشمندی نیز درباره روابط مشایخ سهروردیه فردوسیه هند با اهل سیاست آمده است» (همان: ۱۸۲)، حال آنکه می‌دانیم طریقه فردوسیه، که به گواهی منابع منسوب به نجم‌الدین کبری (د. ۶۱۸ ق) است، در کنار طریقه همدانیه، یکی از دو شاخه جدا شده از سلسله کبرویه است که به وسیله بدرالدین سمرقندی (د. ۷۱۶ ق) در شبه‌قاره انتشار یافته است (برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک. ساکت و خاتمی، ۱۴۰۰: بیست - بیست و دو).

گذشته از این پژوهش‌های ارزنده و سودمند که در نوع خود درخور اهمیت هستند، دیگر منابعی که از شیخ شعیب سخن گفته‌اند، تنها به شرح احوال او اکتفا کرده و گاه برخی از منابع به نقدی سطحی از مناقب الاصفیاء او پرداخته‌اند.

### ۳. نسخه خطی و چاپ عکسی «مناقب الاصفیاء»

بنابر آنچه می‌دانیم، تاکنون جدای از نسخه کتابخانه بلخیه فتوحیه پتنا (مورخ ۱۱۴۳ق)، نسخه دیگری از مناقب الاصفیاء شناسایی نشده است، چنان‌که نویسنده کتاب شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری نیز که دو بار به هندوستان سفر کرده و از کتابخانه‌های شخصی و ملی در شهرهای پتنه و بهار و روستای منیر بهره‌جسته و از بیست و چهار نسخه خطی، مشتمل بر ۱۳۵۰ برگ از تألیفات و ملفوظات شیخ منیری عکس‌برداری کرده (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۲)، در کتاب خود، جز نسخه مذکور، از وجود دست‌نویسی دیگر از این اثر یاد نکرده است (نک. همان: ۲۷۷). با این همه، بی‌تردید نسخه/نسخه‌هایی از این اثر تا سال ۱۳۱۳ق، که چاپ سنگی کتاب در کلکته منتشر شده، وجود داشته است.

این نسخه که در کتابخانه بلخیه فتوحیه پتنا نگهداری می‌شود، در ۲۱ صفر ۱۱۴۳ هجری و در ۱۷۱ برگ ۱۳ سطری، بدون جدول‌بندی و هیچ‌گونه آرایش ویژه‌ای، کتابت شده است. عنوان‌های هر بخش به شنگرف است و در بیشتر موارد، بالای عبارات عربی هم به شنگرف خط کشیده شده است. دست‌نویس مذکور که به خط معمولی نستعلیق به دست «مانکچند» کتابت شده، کامل، و از نظر ترتیب صفحات، مرتب و دارای رکابه است و با «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ملك نفوس العابدین فصرفها فی خدمته...»، آغاز و به «تمام شد نسخه مناقب الاصفیاء... مرقوم به خط احقر العباد مستمند، مانکچند، اتمام یافت، تم تم تم»، پایان می‌یابد. آثار کهنگی خاصی در ضبط‌های این نسخه دیده نمی‌شود. حرف‌های «پ»، «چ» و «ژ» به صورت امروزی و «گ» به صورت «ک» نوشته شده و «کزدم» نیز همواره با یک نقطه ضبط شده است. «آ» عموماً با علامت مد کتابت شده و قاعده دال و ذال در نسخه رعایت نشده است. حد فاصل مصراع‌ها نیز با علامتی به شنگرف به صورت «مشخص و جدا شده است».

همچنین در این نسخه، افزون بر برخی هامش‌ها به خط متن، نسخه‌بدل‌های قابل تأملی در هامش - گاه با علامت «نسخه» و گاهی بدون علامت - آمده که نشان می‌دهد کاتب این

دست‌نویس، به‌غیر از نسخه‌ی اصل، به نسخه/نسخه‌های دیگری نیز مراجعه می‌کرده و از این رهگذر، امکان آگاهی از روایت نسخه/نسخه‌های دیگری را نیز برای ما فراهم کرده است. برای نمونه، در جایی برای کلمه «پس»، در عبارت «وفات او در پس هارون‌الرّشید بود»، در هامش آمده است: «نسخه در حبس» (فردوسی، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م: ۶۱پ).

از آنجا که تا به امروز از مناقب الاصفیاء نسخه/نسخه‌های دیگری شناسایی نشده، دست‌نویس حاضر بسیار مغتنم است. این نسخه در سال ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م به کوشش سید شاه شمیم‌الدین احمد منعمی و از سوی مرکز تحقیقات فارسی رازنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو به‌صورت عکسی و با کیفیتی نه‌چندان درخور، به‌صورت سیاه و سفید منتشر شده است. مقدمه کوتاه سه صفحه‌ای به فارسی در ابتدای این چاپ آمده که در واقع ترجمه و گزینش بخشی از مقدمه‌ای است که سید شاه شمیم‌الدین احمد منعمی، پس از این مقدمه، به زبان اردو بر این اثر نوشته است.

#### ۴. چاپ سنگی «مناقب الاصفیاء»

برپایه اطلاع نگارندگان، مناقب الاصفیاء تنها یک بار در قالب کتاب به‌شیوه چاپ سنگی در شبه‌قاره منتشر شده است.<sup>۱</sup> این چاپ با نام مناقب الاصفیاء در یک جلد «به فرمایش مولوی سید اقبال ... (کلمه‌ای ناخوانا؛ ظ: علی صاحب) ... (دو کلمه ناخوانا) به اهتمام فقیر محمد بشیر» در «مطبع نور الآفاق کلکته» به «تاریخ پنجم ماه صفر سنه ۱۳۱۳هـ» و به قطع وزیری منتشر شده است (نک. مشار، ۱۳۴۱: ۴۲۸/۳). این چاپ صدوپنجاه‌و‌دو صفحه‌ای به‌دست کاتبی با نام «محمد هدایت‌الله مظفرپوری» به خط نستعلیق نوشته شده و در پایان نیز قطعه تاریخ طبع از «محمد بشیر» آمده است.

در این چاپ سنگی نسبتاً مغلوط که ظاهراً از روی نسخه‌ای به‌نسبت کهن و معتبر کتابت شده، دو گونه هامش آمده است: نخست، ترجمه تحت‌اللفظی آیات و مآثورات و

۱. برای آگاهی بیشتر، نک. مشار، ۱۳۴۱: ۴۲۷/۳-۴۲۸؛ نوشاهی، ۱۳۹۱: ۷۵۱/۱.

ابیات عربی متن که با نشانه «مولوی اقبال علی مدّ ظلّه» در پایان یک هاشم و در برخی از موارد با نشانه «ترجمه» در آغاز و نیز نشانه «ترجمه از مولوی اقبال علی مدّ ظلّه» در پایان یک هاشم آمده<sup>۱</sup>، افزون بر این که گاه تنها نشانه «۱۲ (بحر)» در پایان برخی از هاشم ها نوشته شده است.<sup>۲</sup> دوم، هاشم هایی که در توضیح یک واژه آمده است که به گره گشایی از برخی از عبارات متن کمک بسیار می کند. برای نمونه، هاشم «لت به معنی کوفت و آزار ۱۲»، در توضیح واژه «لت» در عبارت زیر آمده است:

و آن نه آنچنان باشد که خلق می گوید که لت پیر رسید و لت پیر چنین و چنین است  
(فردوسی، ۱۳۱۳/ق ۱۸۹۵:م: ۵).

افزون بر این، در صفحات پایانی متن که به ذکر مظفر شمس اختصاص دارد، یک «غزل در شأن مخدوم جهان...» در هاشم آمده که مطلع آن چنین است:

هم شکل نبی طلعت مخدوم بهاری آینه حق صورت مخدوم بهاری...  
(همان: ۱۵۰)

چنان که در صفحه بعد نیز یک غزل «در شأن حضرت امام مظفر بلخی...» به این مطلع آمده است:

جان و دل قربان حضرت شمس البلخ دین و ایمان رهن جام حضرت شمس البلخ...  
(همان: ۱۵۱)

نویسندگان با مقایسه این چاپ با نسخه کتابخانه بلخیه فتوحیه پتنا (مورخ ۱۱۴۳ق) دریافته اند که چاپ حاضر به این دست نویس شباهت بسیار دارد؛ هرچند در بیشتر موارد از افتادگی ها، اشتباهات و به ویژه بی دقتی های کاتب خالی نیست و گویا کاتب در چاپ سنگی، تصرفات بسیار کرده است. با این همه، به دلیل داشتن برخی ضبط های تازه در بعضی از موارد می تواند راهگشا باشد.

۱. برای نمونه، نک. فردوسی، ۱۳۱۳/ق ۱۸۹۵:م: ۲-۳.

۲. برای نمونه، نک. فردوسی، ۱۳۱۳/ق ۱۸۹۵:م: ۱۲۶.

۳. پس از این واژه، کلمه ای (ظ: نام) محو شده است.

## ۵. بحث و بررسی

### ۱-۵. مختصری درباره شرح احوال شاه شعیب

شعیب بن جلال بن عبدالعزیز بن تاج منیری در منیر هندوستان (روستایی در ایالت بهار کنونی، واقع در شرق هند) و در خاندانی اهل علم و عرفان که نسبی هاشمی داشتند، زاده شد. از نیاکانش امام محمد، ملقب به تاج فقیه، است که از جدّه به منیر کوچید، و از خاندانش، شرف‌الدین منیری، قابل ذکر است. مادر شاه شعیب، بی‌بی سعیده، زنی فاضل و حافظ قرآن بود. برخی تاریخ ولادت شاه شعیب را ۶۸۸ هجری گفته‌اند (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م: ۱۵؛ عاطف محمود، ۱۳۸۵: ۳۶؛ شهبازی، ۱۳۸۶: ۲۵)، اما این تاریخ خطاست، زیرا شاه شعیب در مناقب الاصفیاء در حق شیخ خود، حسین بلخی<sup>۱</sup> (۷۶۰-۸۴۴ ق)، عبارت دعایی «مَتَّعَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ وَأَدَامَ عَلَيْهِمْ نِعْمَةَ لِقَائِهِ» را به کار برده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ ق/۱۸۹۵ م: ۳) و می‌دانیم که حسین بلخی در ۸۰۳ ق بر مسند خلافت مظفر شمس بلخی (د. ۸۰۳ ق)<sup>۲</sup> نشسته است.

شاه شعیب در پنج سالگی پدرش را از دست داد و از این رو، نیای مادری‌اش، شاه ابوبکر، تربیت و پرورش او را بر عهده گرفت. او در جوانی ترک خانمان کرد و به ریاضت‌های سخت پرداخت و نخست دست ارادت به شرف‌الدین منیری، از عموزادگان خود داد (نک. صاحب فردوسی، ۱۳۰۱ ق/۱۸۸۴ م: ۲۱۶) و سپس در حلقهٔ مریدان حسین بلخی درآمد. شاه شعیب بیشتر عمر را در انزوای از خلق و در جنگل‌های اطراف شیخپوره گذراند. مزار وی در خانقاهش در شیخپوره بهار است. او مریدان بسیار تربیت کرد و برخی از اشعار فارسی مریدانش در مدح او در دست است (نک. بهنامی، ۱۳۹۵: ۱۸۱/۴-۱۸۲؛ مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م: ۱۵).

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ او، نک. لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۹۵۶-۹۶۳.

۲. به گفتهٔ ذبیح‌الله صفا (۱۳۶۹: ۳) (بخش دوم/۱۰۵۷؛ همو، ۱۳۷۸: ۲۹۱/۳)، مظفر شمس، بنا بر اغلب مآخذ، در سال ۷۸۸ ق و یا به گفتهٔ برخی از منابع، در سال ۸۰۳ ق درگذشته است.

## ۵-۲. درنگی بر سال فوت شیخ شعیب

در منابع معاصر، سال درگذشت شیخ شعیب به شش صورت آمده است: به گفته حسنی (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م: ۶۲/۳)، شاه شعیب در ۱۵ ربیع الثانی ۸۰۲ق درگذشته است. مطیع الامام (۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۵)، منعمی (۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م: ۸) و رضوی برق (۱۳۹۳ش/۲۰۱۵م: ۹۹) بر آنند که شیخ شعیب در ۸۲۴ق فوت کرده است. به باور ربیعان (۱۳۸۰: ۴ (بخش یکم)/۷۴۵) شاه شعیب در ۸۱۴ق درگذشته است. عاطف محمود (۱۳۸۵: ۳۸) نیز با استناد به منابع نه چندان معتبر، فوت شیخ شعیب را در ربیع الثانی ۸۲۳ق و در سن ۱۳۵ سالگی دانسته است. به باور برخی دیگر مانند شهسواری (۱۳۸۶: ۲۵-۲۶) شاه شعیب در سال ۸۳۴ق درگذشته، چنان که مطیع الامام (۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۶۱) در جایی از کتاب خود به این سال هم اشاره کرده است. در نهایت، برخی از محققان نیز فوت شیخ شعیب را در ۸۲۰ق دانسته‌اند (نک. بهنامی، ۱۳۹۵: ۱۸۱/۴). درباره بی اعتبار بودن این سال‌ها، می‌توان به دو دلیل زیر اشاره کرد:

۱. شاه شعیب از گنج لایخفی، ملفوظ حسین بلخی (د. ۸۴۴ق) که پس از وفات او توسط مریدش، نعمت‌الله، ترتیب یافته (نک. مطیع الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۳۱)، یک بار با ذکر نام اثر و مؤلف آن، مطلبی را در مناقب الاصفیاء آورده (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۹۷)، افزون بر این که یک بار دیگر نیز از «ملفوظ شیخ الاسلام شیخ حسین معز بلخی» عباراتی را در کتاب خود آورده است (نک. همان: ۱۳۶)، که احتمالاً از گنج لایخفی انتخاب شده باشد.

۲. همچنین می‌توان به رساله‌ای کوتاه در علم تصوف و سلوک به نام لطیف المعانی/لطائف المعانی نوشته شیخ حسن بن شیخ حسین (د. ۸۵۵ق)، به عنوان دلیلی دیگر اشاره کرد (نک. مطیع الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۳۲)، زیرا شیخ شعیب مطلبی از این کتاب را در مناقب الاصفیاء آورده که مربوط به درجات و ترقیات سالکان و مراتب پنج‌گانه آن درجات است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۶۱).

فی الجمله باید گفت بر پایه گفته منعمی (۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م: ۸) که تاریخ تألیف



لطیف‌المعانی / لطائف‌المعانی را در سال ۸۴۴ق دانسته، پس شاه‌شعیب یا در سال ۸۴۴ق که سال فوت شیخ او، حسین بلخی است، درگذشته، یا اندکی پس از آن، زیرا ترجمه حسین بلخی در مناقب‌الاصفیاء نیامده است.

### ۵-۳. مؤلف «مناقب‌الاصفیاء»

تذکره‌ای صوفیانه به فارسی با نام مناقب‌الاصفیاء<sup>۱</sup> در دست است که مؤلف در آن هیچ‌جا به نام خود اشاره‌ای نکرده، اما این کتاب به گفته مؤلف نزهة الخواطر که در ۱۳۴۱ق درگذشته (نک. حسنی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م: ۶۲/۳) و نیز صاحبان دو کتاب وسیلة شرف و ذریعة دولت (تألیف: ۱۳۱۱ق) و آثار منیر (تألیف: ۱۳۶۷ق)، از شاه‌شعیب فردوسی است (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۵). همچنین می‌توان با استناد به انجامه دستنویس نسخه پتنا (مورخ ۱۱۴۳ق) شاه‌شعیب را مؤلف مناقب‌الاصفیاء دانست:

تمام شد نسخه مناقب‌الاصفیاء تصنیف زبدة الاولیاء حضرت مخدوم شیخ‌شعیب... بن شیخ جلال منیری، ابن عم حضرت مخدوم جهان‌شیخ شرف‌الدین... حسب‌الفرموده شیخ محمد اسدالله صاحب، نواسه حضرت مخدوم شیخ‌شعیب (فردوسی، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م: ۱۷۱پ).

### ۵-۴. تاریخ دقیق تألیف کتاب

تاریخ تألیف مناقب‌الاصفیاء به درستی روشن نیست. در پژوهش‌های جدید، سال تألیف این اثر به سه صورت آمده است: برخی مانند مطیع‌الامام (۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۵) بر آنند که این کتاب پیش از ۸۲۴ق، یعنی تاریخ وفات شیخ‌شعیب، تألیف شده است. برخی دیگر مانند عاطف محمود (۱۳۸۵: ۴۴) و در پی او شماری از پژوهشگران، با توجه به این‌که شاه‌شعیب در مناقب‌الاصفیاء از شیخ خود، حسین بلخی - که در ۸۰۳ق در قید حیات بوده - یاد کرده است و نیز با استناد به برخی قرائن دیگر، مانند ذکر نام سعدی شیراز (د. ۶۹۴ق) و نقل شعر از او و عدم یادکرد از دانشمندان و بزرگانی که پس از ۸۰۰ هجری درگذشته‌اند،

۱. ربیعان (۱۳۸۰: ۴) (بخش یکم) ۷۴۵/ از این اثر سهواً با عنوان مناقب‌الاصفیاء یاد کرده است.

تاریخ تألیف این اثر را میان سال‌های ۷۸۰ تا ۸۱۰ ق دانسته‌اند (نیز نک. بهنامی، ۱۳۹۵: ۱۸۲/۴). دیگرانی نیز گفته‌اند «تاریخ تألیف کتاب بایستی پیش از ۸۳۴ هجری (وفات مؤلف) باشد» (شهسواری، ۱۳۸۶: ۲۶).

درباره بی‌اعتبار بودن تواریخ یادشده، باید ابتدا به گفته منعمی (۱۳۹۰ ش/۲۰۱۱ م: ۸) اشاره کرد که معتقد است تألیف مناقب الاصفیاء از اواخر زندگی حسین بلخی (د. ۸۴۴ ق) آغاز شده و پس از درگذشت وی نیز ادامه داشته است، زیرا - همچنان‌که پیشتر گفته شد - شاه‌شعیب از گنج لایخی، ملفوظ حسین بلخی، که پس از وفات او توسط مریدش، نعمت‌الله، ترتیب یافته (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م: ۱۳۱)، یک بار با ذکر نام اثر و نویسنده آن، مطلبی را در مناقب الاصفیاء آورده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ ق/۱۸۹۵ م: ۹۷). همچنین شیخ‌شعیب از رساله لطیف المعانی / لطائف المعانی نوشته شیخ حسن بن شیخ حسین (د. ۸۵۵ ق) هم که به گفته منعمی (۱۳۹۰ ش/۲۰۱۱ م: ۸) در سال ۸۴۴ ق به قلم آمده، مطلبی را در مناقب الاصفیاء آورده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ ق/۱۸۹۵ م: ۶۱). اما به باور نگارندگان این سطور، بر خلاف گفته منعمی (۱۳۹۰ ش/۲۰۱۱ م: ۸)، شاه‌شعیب تألیف مناقب الاصفیاء را نه از اواخر زندگی حسین بلخی (د. ۸۴۴ ق)، بلکه به احتمال بسیار، در سال ۸۰۳ ق که حسین بلخی بر مسند خلافت مظفر شمس بلخی (م: ۸۰۳ ق)، نشسته، یا اندکی پس از آن، آغاز کرده و احتمالاً آن را در سال ۸۴۴ ق یا کمی پس از آن به پایان برده است. البته احتمالی هم هست که با فوت شیخ‌شعیب، این تذکره نیز ناتمام مانده باشد، زیرا مناقب الاصفیاء با شرح حال مظفر بلخی به پایان رسیده و گویا فوت شاه‌شعیب در آن سال یا اندکی پس از آن، سبب شده است که گزارش احوال شیخ او، حسین بلخی (د. ۸۴۴ ق)، در این تذکره ثبت نشود.

## ۵-۵. ساختار و محتوای کتاب

چنان‌که گفته شد، مناقب الاصفیاء مشتمل بر شرح احوال بیست‌وسه تن از اولیا و مشایخ کبروی فردوسی و نیز نمونه آثار و بخشی از اقوال و حکایات آنهاست، که با دیباچه‌ای از جامع آن، شاه‌شعیب فردوسی، در سبب گردآوری کتاب، آغاز شده و با ترجمه مظفر شمس

بلخی (د. ۸۰۳ق) پایان یافته است. شیخ شعیب در دیباچه کتاب، نسب‌نامه معنوی طریقه کبرویه فردوسی را بدین گونه آورده است:

ذکر محمد مصطفی (ص)، ذکر امیرالمؤمنین علی، ذکر امیرالمؤمنین حسین، ذکر امام زین‌العابدین، ذکر امام محمد باقر، ذکر امام جعفر صادق، ذکر امام موسی کاظم، ذکر امام علی رضا، ذکر خواجه معروف کرخی، ذکر خواجه سرّی سقطی، ذکر خواجه جنید بغدادی، ذکر خواجه ممشاد علو دینوری، ذکر خواجه احمد سیاه دینوری، ذکر خواجه محمدبن عبدالله المعروف بعمویه، ذکر خواجه قاضی وجیه‌الدین ابوحفص، ذکر خواجه ضیاء‌الدین ابوالنجیب سهروردی، ذکر خواجه نجم‌الدین کبری، ذکر خواجه سیف‌الدین باخرزی، ذکر خواجه بدرالدین سمرقندی، ذکر خواجه رکن‌الدین فردوسی، ذکر خواجه نجیب‌الدین فردوسی، ذکر مخدوم جهان شیخ شرف‌الحق و الدّین، ذکر مخدوم مرحوم شیخ مظفر شمس بلخی (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۹).

حجم تراجم این تذکره، به فراخور تعالیم مشایخ و تأثیر آموزه‌های عرفانی آن‌ها بر طریقه کبرویه فردوسی، متغیر است و برخی از آن‌ها مانند ذکر شرف‌الدین منیری (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۲۷-۱۴۷) به دلیل اهمیت، حجم زیادی دارد و برخی دیگر مانند ذکر احمد سیاه دینوری (د. پس از ۳۴۰ق)، حجمش اندک است (نک. همان: ۸۴).

نظام مطالب مناقب الاصفیاء بدین گونه است که هر یک از بخش‌های بیست‌وسه‌گانه با عباراتی مسجع آغاز می‌شود و سپس نام شیخ و گاهی لقب و زادگاه و مصاحبان و اقران او می‌آید، و آنگاه عمده‌ترین قسمت هر باب، که شامل مجموعه‌ای از احوال شیخ، و نقل حکایات و اقوالی از اوست. بخش‌های پایانی هم غالباً به ذکر حالات و وصایای شیخ در لحظات واپسین حیات اختصاص یافته است.

شاه شعیب در تألیف مناقب الاصفیاء از منابعی بهره برده که از بسیاری از آن‌ها به نام یاد کرده است. شیوه ارجاع شاه شعیب نیز جالب است، زیرا او در بیشتر موارد ابتدا نام منبع مورد استفاده را ذکر کرده و پس از پایان نقل قول از آن کتاب، اتمام مطلب را به مخاطب گوشزد کرده است. برای نمونه:

در راحت القلوب، ملفوظ شیخ فریدالدین اجودهنی... آورده است که: شیخ سیف‌الدین

باخرزی را رسم بود که نماز شام بگزاردی<sup>۱</sup>، همانجا در خواب شدی، تا ثلثی شب بگذشتی، برخاستی، امام [و] مؤذن حاضر بودند، نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی تا صبح. عمر او همچنین بگذشت. تا اینجا سخن راحت القلوب بود (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۱۶).

مؤلف مناقب الاصفیاء، حیات شرف الدین منیری و خلیفه او، مظفر شمس بلخی را دریافته و کتاب را به نام آن دو و ذکر مناقب مشایخ این طریقه تألیف کرده است. افزون بر این، مؤلف در مطاوی این تذکره به شرح برخی از سخنان مشایخ اهتمام ورزیده و مسائل علمی و پیچیده تصوف را با زبان ساده و با عباراتی متناسب با اشخاص متوسط شرح داده و آنجا که موضوعی را طرح کرده، پس از ذکر اقوال و آرای مختلف، به نقد و رد یا اثبات آن پرداخته است. وسعت اطلاعات شیخ شعیب، از حدیث تا عرفان و استفاده بسیار او از آیات، احادیث و اشعار سخنوران ایران و شبه قاره، به همراه قدرت بیان و استدلال در مطاوی این تذکره به چشم می خورد. همچنین، در برخی موارد، پس از شرح حال و گاه اشاره به آثار هر صوفی، تاریخ درگذشت و مدفن او را نیز آورده است (برای نمونه، نک. همان: ۷۱، ۹۴، ۱۴۷).

به زعم محققان، هدف اصلی بیشتر تذکره های صوفیان در شبه قاره، پاسداری از میراث تصوف و انتقال آن به نسل های بعدی بوده است (نک. شریفی، ۱۳۹۵: ۴۰۴/۴). مناقب الاصفیاء نیز تذکره ای در شرح احوال مشایخ کبروی فردوسی است که مؤلف آن کوشیده است افزون بر شرح حال تفصیلی مشایخ، مطالب قابل توجهی نیز درباره میراث طریقه کبرویه فردوسی و تعالیم آنان به دست دهد. برای نمونه، شاه شعیب ذیل شرح حال بدرالدین سمرقندی، بنیان گذار طریقه فردوسی در شبه قاره، که از سیف الدین باخرزی خرقة خلافت گرفته و بعد از وفات شیخ راهی هند گشته (نک. محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۲۹؛ مجدّدی، ۱۳۸۷: ۸۲۹/۲)، چنین آورده است:

و روش خواجه بدرالدین سمرقندی از روش مشایخ هند، ممتاز بود. مشایخ هند اکثر ارباب معامله بودند و بعضی، اصحاب ریاضت و مجاهدات بودند و خواجه بدرالدین

۱. اصل (اینجا و مورد بعد): بگذاردی.

سمرقندی طریق شطّار محبّان حق داشت و بیان این هر سه طریق در ذکر خواجه نجم‌الدّین کبری پیش رفته است. مبنای طریق شطّار بر موت ارادی است. سالکان این راه مخاطب به قول «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۱</sup> اند. سائران إلى الله و طائران بالله‌اند. اوّل قدم بر جان نهند، خانمان در نظر نیارند، جان در بازند و شیرمردی باید که در این راه قدم نهد و خود را به عدم دردهد. طالبان مراد درجات و کرامات دیگرانند، طالبان کریم و اهل برخواست و نامراد دیگرانند... سالکان این راه، مجذوبان حق باشند (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۲۳).

#### ۵-۶. اهمیت کتاب

مناقب الاصفیاء از چند جنبه، در شمار ارزنده‌ترین متون صوفیانه فارسی در شبه‌قاره است: ۱. آگاهی‌های ارزشمندی که شاه شعیب از دو شیخ معاصر خود، یعنی شرف‌الدّین منیری و مظفّر شمس بلخی به دست داده، مهم‌ترین وجه اهمیت این تذکره است. گرچه شاه شعیب در تذکره خود از دیدار با شرف‌الدّین منیری و مظفّر بلخی سخنی نگفته است، چراکه وی بیشتر زندگی خود را در جنگل‌ها و کوه‌ها و در خارج از ولایت بهار به سر برده، و شخصاً شاهد وقایع زندگانی شیخ منیری نبوده و آنچه درباره شرف‌الدّین از دیگران شنیده، در مناقب الاصفیاء آورده است (نک. مطیع‌الامام، ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م: ۱۵). با این حال چون او از معاصران شیخ منیری بوده و نخست دست ارادت به شرف‌الدّین داده (نک. حسنی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م: ۶۲/۳) و نیز چنان‌که شیخ شعیب در دیباچه مناقب الاصفیاء آورده است که برخی از مطالب این تذکره را «در کتب معتبره دیده و یافته و بعضی به سماع از ثقات به صحّت پیوسته» (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۷)، بنابراین شرح احوال شیخ منیری و مظفّر شمس مبنی بر آگاهی‌های شخصی بی‌واسطه شاه شعیب، یا گاه از رهگذر منابعی مانند برهان الاتقیاء فی مناقب الاولیاء<sup>۲</sup> بوده و یا به‌واسطه برخی از معاصرین شیخ شعیب،

۱. شاه شعیب شش بار مطالبی را از برهان الاتقیاء که به گفته او «در مناقب پیرانی که متأخّر از پیران تذکرة الاولیاء اند، تألیف شده» (فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۰۱-۱۰۲)، در مناقب الاصفیاء آورده است (نک. همان: ۱۰۱، ۱۱۱ (دو بار)، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۰). به گفته محققان، از برهان الاتقیاء و نویسندۀ آن نشانی در دست نیست (نک. منعمی، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م)؛ گرچه با توجه به این‌که شیخ شعیب دو بار ذیل شرح احوال شرف‌الدّین منیری (د. ۷۸۲ق) مطالبی از این کتاب را درباره او آورده، پس این اثر احتمالاً باید پس از ۷۸۲ق تألیف شده باشد.

مانند زین بدر عربی<sup>۱</sup> (م: پس از ۷۸۲ ق.)، که ثقه بودن آن‌ها در نظر وی مسلم بوده است. پس باید مناقب الاصفیاء را یگانه مأخذ معتبری دانست که به وسیله آن می‌توان از شرح احوال و نظرگاه‌های صوفیانه این دو شیخ کبروی فردوسی و شیوه سیر و سلوک آن‌ها و رفتارشان با بزرگان و مریدان پی برد.

۲. اطلاع از نام و نشان برخی از مریدان و معاصران و نیز برخی از اهل سیاست که در زمان شرف‌الدین منیری می‌زیسته‌اند و در دیگر منابع به ندرت می‌توان از نام آن‌ها آگاهی یافت. برای نمونه، شاه شعیب از دو دوست شیخ منیری یعنی احمد بهاری و شیخ عزّ کاکوی/ کاکویی نام برده است که به فرمان فیروزشاه تغلق<sup>۲</sup> (حک. ۷۵۲-۷۹۰ ق) اعدام شده‌اند.<sup>۳</sup> شیخ شعیب همچنین از مولانا نظام‌الدین مدنی، خلیفه شیخ نظام‌الدین اولیاء و از معتقدان شیخ منیری در بهار یاد می‌کند، چنان‌که از سه مرید شرف‌الدین منیری با نام‌های شیخ بهرام، ملک‌زاده فضل‌الله و مولانا نظام‌الدین درون‌حصاری نام برده است. صاحب مناقب الاصفیاء از مشایخ معاصر شیخ منیری نیز به میران جلال دیوانه، شیخ محمد تالا و شیخ منهج‌الدین حاجی اشاره کرده، و افزون بر این، از مجدالملک که در دوران سلطان محمد تغلق<sup>۴</sup>، مُقَطَّع ایالت بهار بوده، یاد کرده است.

۳. آگاهی از شرح احوال برخی از مریدان شیخ منیری نیز از جمله اهمیت‌های این تذکره است. برای نمونه، می‌توان به روایتی از توبه یکی از مریدان بنام شرف‌الدین با نام زین بدر عربی<sup>۵</sup> (د: پس از ۷۸۲ ق) اشاره کرد که شاه شعیب از خود وی شنیده (نک. فردوسی،

۱. به زعم نگارندگان، شیخ شعیب برخی از مطالب مربوط به شرح احوال شرف‌الدین منیری و مظفر شمس بلخی را از زین بدر عربی شنیده و در مناقب الاصفیاء آورده، چنان‌که شاه شعیب روایتی از توبه زین بدر را از او شنیده و در تذکره خود ذکر کرده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۵ م: ۱۴۱).

۲. برای آگاهی بیشتر درباره او، نک. برنی، ۱۸۶۲ م: ۵۲۹-۵۳۶؛ فرشته، ۱۸۶۴ م: ۱۳۲/۱-۱۴۴؛ سیدحسین‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۷۳/۴-۲۷۴.

۳. برای آگاهی بیشتر، نک. رضوی، ۱۳۸۰: ۲۸۰/۱-۲۸۱.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره او، نک. برنی، ۱۸۶۲ م: ۴۵۶-۴۶۸؛ فرشته، ۱۸۶۴ م: ۱۴۴/۱-۱۵۱؛ سیدحسین‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۷۳/۴-۲۷۴.

۵. برای آگاهی بیشتر درباره او، نک. ساکت و خاتمی، ۱۴۰۰: سی‌وهشت - چهل‌وچهار.

۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۴۱) و این درواقع تنها اطلاعی است که از زین بدر داریم.

۴. شناخت منابع مورد مطالعه شیخ شعیب که غالباً از آن‌ها به نام یاد کرده، یکی دیگر از وجوه اهمیت مناقب الاصفیاء است. به دیگر سخن، شاه شعیب در مناقب الاصفیاء از منابعی بهره جسته است که شناخت آن‌ها از یک سو آبخورهای فکری او را بر ما آشکار می‌سازد و از سوی دیگر، آثار عرفانی مورد توجه بزرگان فردوسی در سده هشتم و نهم هجری در شهر بهار و در خانقاه شیخ شعیب به عنوان شیخ کبروی فردوسی را معرفی می‌کند.

۵. مخاطب‌شناسی آثار شرف‌الدین منیری در بین مشایخ شبه‌قاره نیز از جمله ویژگی‌های برجسته مناقب الاصفیاء است، زیرا شاه شعیب به مطالعه مکتوبات شیخ منیری از سوی شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (د. ۷۵۷ق)، از مشایخ چشتیه، و نیز سید جلال بخاری (د. ۷۸۵ق)، از پیران سهروردیه، اشاره کرده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۴۰). به گمان نگارندگان، احتمالاً مراد شیخ شعیب از مکتوبات، مهم‌ترین اثر شرف‌الدین منیری یعنی مکتوبات صدی<sup>۱</sup> (تألیف: ۷۴۷ق) بوده است.

۶. ثبت دقیق زمان درگذشت و مدفن برخی از مشایخ کبروی فردوسی و وابستگان آن‌ها نیز از جمله امتیازات این اثر است. برای نمونه، شاه شعیب، روز و ماه و نیز محل درگذشت شیخ معزالدین<sup>۲</sup>، برادر مظفر شمس بلخی، و حتی محل دقیق دفن او را بدین گونه گزارش کرده است:

سماع است: حادثه موت بندگی شیخ معزالدین، برادر او هم در مکه بود... نهم ماه شوال بود که خدمت شیخ معزالدین از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود. در مقام بی‌بی خدیجه و خواجه فضیل عیاض، قریب قبر ایشان دفن کردند (همو، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م: ۱۶۹پ).

چنان‌که درباره مدفن مظفر شمس بلخی نیز آورده است:

چون او را سفر آخرت قریب رسید... مشغول به خدا گشت. اندر آن مشغولی از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود، هم در عدن دفن کردند (همان: ۱۷۰پ-۱۷۱ر).

۱. یکی از نگارندگان (خاتمی)، تصحیح مکتوبات صدی را بر اساس هفت نسخه کهن و چهار چاپ سنگی به پایان رسانده است و به‌زودی منتشر خواهد شد.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره او، نک. جان آسوده...، ۱۴۰۰: ۹۰-۹۱ (تعلیقات وفات‌نامه).

۷. در این اثر اطلاعات ارزشمندی درباره روابط و مناسبات مشایخ کبرویه فردوسیه و نیز سلسله‌های چشتیه و سهروردیه در شبه‌قاره با اهل سیاست آمده است. برای نمونه، شرف‌الدین منیری (۴۶۶۱-۷۸۲ق) در دوران پادشاهی سه سلسله از سلاطین دهلی (حک. ۶۰۲-۹۲۶ق)، یعنی سلاطین مملوک (۶۰۲-۶۸۹ق)، سلاطین خلجی (۶۸۹-۷۲۰ق) و تغلقیان (۷۲۰-۸۱۷ق) می‌زیسته است و همچنان که محققان گفته‌اند با تشکیل حکومت سلاطین دهلی «رابطه‌ای دوسویه میان اهل تصوف و حکومت دهلی شکل گرفت» (عالمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۶).

شرف‌الدین با سلاطین خلجی و تغلقیان روابط ویژه‌ای نداشته، چنان‌که در منابع نیز گزارشی از تقابل او با پادشاهان این دو سلسله نیامده است. به گزارش مناقب الاصفیاء، سلطان محمد بن تغلق (حک. ۷۲۵-۷۵۲ق)، حاکم دهلی، در سال ۷۳۱ق به زین‌الدین مجدالملک، مُقَطَّع بهار، دستور داده است که یک خانقاه در شهر بهار برای شیخ منیری بسازد و روستای راجگیر وظیفه فقرای خانقاه گردد. افزون بر این، او هدایایی نیز برای شیخ فرستاده بود (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۳۴). شرف‌الدین با اصرار بسیار مجدالملک و به اکراه پیشکش را پذیرفته بود، اما پس از فوت سلطان محمد (۷۵۲ق)، در سال ۷۵۳ق به دهلی رفته و روستای راجگیر را به جانشین او، فیروزشاه (حک. ۷۵۲-۷۹۰ق) بازگردانده بود (نک. همان: ۱۳۵).

همچنین از رهگذر مناقب الاصفیاء می‌توان دریافت که قتل دو دوست صوفی مشرب شیخ منیری، یعنی شیخ عزّ کاکوی/کاکویی و شیخ احمد بهاری، باعث مخالفت شرف‌الدین با این اعدام‌ها و فاصله گرفتن او از فیروزشاه شده است (نک. فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۴۱).

سلطان محمد بن تغلق گرچه، تحت تأثیر علمای قشری و افکار ابن تیمیه (د. ۷۲۸ق)، به صوفیان توجّهی نمی‌کرد (نک. شریفی، ۱۳۹۵: ۴۰۵/۴)، تحت تأثیر آرای ابن فقیه حنبلی، سیاست و دین را از یکدیگر جدا نمی‌دانست و معتقد بود که صوفیان بنا بر تکلیف شرعی، باید مناصب دولتی بپذیرند، اما مشایخ چشتیه همچنان از پذیرش مناصب حکومتی



خودداری می‌کردند (نک. رضوی، ۱۳۸۰: ۲۲۳/۱؛ زرّین کوب، ۱۳۸۹: ۱۷۴). شاه شعیب نیز به این موضوع بدین‌گونه اشاره کرده است:

و این سلطان محمد بوالعجب پادشاهی بود... اکثر اهل طریقت زمانه را از کسوت ایشان بازداشته بود، تکلیف عهده‌ای از عهده‌های دنیاداری کرده بود (فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۳۴-۱۳۵).

شاه شعیب سپس به این‌که سلطان محمد «سید جلال‌الدین بخاری را عهده‌لنگر فقرا داده بود» (همان: ۱۳۵)، اشاره کرده است، چنان‌که صاحب اخبار الاخیار (د. ۱۰۵۲ق) نیز از روابط جلال‌الدین بخاری (د. ۷۸۵ق)، از مشایخ سهروردیه، با محمد بن تغلق یاد کرده است و از این موضوع که این پادشاه چند روستا را برای تأمین مخارج خانقاه به او اختصاص داده بود، سخن گفته است (نک. محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۲۸۶).

همچنین در مناقب الاصفیاء به روابط نصیرالدین محمود چراغ دهلی (د. ۷۵۷ق)، از مشایخ چشتیه، با سلطان محمد نیز اشاره شده است:

تا آنکه شیخ نصیرالدین محمود را تکلیف بر عهده ریاست کرده و گفت: «اینچنین کسی اگر رئیس باشد، بر کسی ظلم نشود». چون شیخ محمود قبول نکرد، انواع جفا بر او کرد (فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۱۳۵).

به گزارش گلزار ابرار (تألیف: ۱۰۲۲ق) گرچه چراغ دهلی در آغاز روابط دوستانه‌ای با محمد بن تغلق نداشته (نک. غوثی شطاری ماندوی، ۱۳۹۱: ۱۳۶)، ظاهراً در پی فشارهای سلطان محمد، منصب جامه‌داری خاص سلطان را پذیرفته است (نک. محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

۸. از رهگذر مناقب الاصفیاء گاه می‌توان به مخاطبان آثار یک عارف از مکتب خراسان در شبه‌قاره سده‌های هشتم تا نهم هجری پی برد. برای نمونه شاه شعیب درباره نجم‌الدین کبری آورده است:

تصنیفات او به عربی و فارسی و نظم و نثر بسیار است. از جمله تصنیفات او تبصره و رساله در بیان طریق سلوک<sup>۱</sup> در این زمین هند مشهور است (فردوسی، ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م: ۹۵).

---

۱. محسنی (۱۳۴۶: ۱۶۰) اثری با عنوان رساله در سلوک را به نجم کبری نسبت داده است که احتمالاً همین کتاب باشد.

به علاوه می توان دریافت که کدام یک از آثار یک عارف از مکتب خراسان در شبه قاره رواج نداشته، چنان که شیخ شعیب درباره سیف الدین باخرزی آورده است:

بیان علم تصوف به نظم داشت. وقتی مریدان التماس تصنیف کتابی از او کردند، گفت: یکان بیت من به منزله کتابی است... اما نظم او در این زمین هند نادر رسیده است (همان: ۱۱۴-۱۱۵).

۹. از طریق مناقب الاصفیاء می توان به اطلاعاتی درباره برخی از مشایخ کبروی فردوسی دست یافت که در دیگر منابع به آن ها اشاره ای نشده است. برای نمونه، شاه شعیب ذیل شرح حال نجیب الدین فردوسی آورده است که «نظم های بامعنی دارد» (همان: ۱۲۶). گرچه در مناقب الاصفیاء از خواجه نجیب اشعاری نیامده و نگارندگان نیز اشعاری از او را در منابع نیافتند، همین آگاهی از شاعری نجیب الدین نیز درخور توجه است.

## ۶. نتیجه گیری

مناقب الاصفیاء تنها اثر بازمانده از شاه شعیب فردوسی را باید تذکره ای مهم در شرح احوال مشایخ کبروی فردوسی دانست که مؤلف آن کوشیده است افزون بر شرح حال تفصیلی مشایخ، مطالب قابل توجهی نیز درباره میراث طریقه کبرویه فردوسیه و نظرگاه های صوفیانه و شیوه سیر و سلوک پیران این طریقه به دست دهد، همچنان که اندیشه های شرف الدین منیری، به عنوان معروف ترین شیخ طریقه کبرویه فردوسیه و نیز مرام نامه این طریقه و تعلیمات مشایخ آن، را در آینه این اثر می توان باز یافت. نگارندگان در مقاله حاضر کوشیدند ضمن معرفی کامل مناقب الاصفیاء، اهمیت آن را در شناخت بیشتر و بهتر طریقه کبرویه فردوسیه و شرف الدین منیری نشان دهند.

## منابع

- برنی، ضیاء الدین (۱۸۶۲ م). تاریخ فیروزشاهی. به تصحیح مولوی سید احمد خان صاحب و اهتمام کپتان ولیم ناسولیس و مولوی کبیر الدین احمد. کلکته: آسیاتک سوسیتی بنگال.

- بهنامی، احمد/ گروه دانشنامه (۱۳۹۵). «شاه شعیب فردوسی» در: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۴، زیر نظر محمدرضا نصیری. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۱۸۱-۱۸۲.
- جان آسوده: سه رساله از میراث تصوف شبه‌قاره (راحت القلوب، وفات‌نامه شیخ شرف‌الدین منیری، وصیت‌نامه خواجه نجیب‌الدین فردوسی) (۱۴۰۰). تصحیح و تحقیق سلمان ساکت و محمّدصادق خاتمی. قم: نشر ادبیات.
- الحسنی، عبدالحی بن فخرالدین (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م). نزّهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر، الجزء الثالث. طبع تحت ادارة الدكتور ام-ایه. احمد، مدير دائرة المعارف العثمانية و سكر تیرها، حیدرآباد الدکن: مجلس دائرة المعارف العثمانية.
- ربیعیان، محمدرضا (۱۳۸۰). «تذکره نویسی فارسی در شبه‌قاره» در: دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، ج ۴ (بخش یکم). به سرپرستی حسن انوشه. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۷۴۳-۷۶۰.
- رضوی برق، سید محمّد طلحه (۱۳۹۳ش/۲۰۱۵م). سجّاده‌نشینان بهار (مشایخ سخن‌پرداز)، دهلی‌نو: مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران.
- رضوی، سید اطهر عباس (۱۳۸۰). تاریخ تصوف در هند، ج ۱. ترجمه منصور معتمدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زرّین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). ارزش میراث صوفیه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ساکت، سلمان و محمّدصادق خاتمی (۱۴۰۰). مقدمه ← جان آسوده... .
- سیدحسین‌زاده، هدی (۱۳۹۵). «تاریخ ب. از ورود اسلام تا آغاز بابریان» در: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۴. زیر نظر محمدرضا نصیری. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۲۶۷-۲۹۵.
- شریفی، آزاده (۱۳۹۵). «ادبیات صوفیه» در: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۴. زیر نظر محمدرضا نصیری. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۴۰۰-۴۱۷.
- شهبزاری، مجتبی (۱۳۸۶). «مناقب الاصفیاء: تذکره‌ای ارجمند پیرامون مشایخ سهروردیه هند». اطلاعات حکمت و معرفت، س ۲، ش ۱۰: ۲۲-۲۷.

- صاحب فردوسی، شاه‌امین احمد (۱۳۰۱ ق/ ۱۸۸۴ م). گل فردوس در احوال خواجگان فردوس [چاپ سنگی]. حسب فرمایش شاه‌والی احمد صاحب. لکهنو: مطبع نامی منشی نولکشور.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم (بخش اول و دوم). تهران: فردوس، با همکاری نشر نما.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). «برهان بلخی، مظفر» در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۳. زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی: ۲۹۱.
- عاطف محمود عبدالغنی ابوالعزم، احمد (۱۳۸۵). «بررسی و تصحیح انتقادی محتوای "مناقب الاصفیاء" شاه‌شعیب فردوسی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، به راهنمایی دکتر ناصر نیکوبخت.
- عالمی، خدیجه، مظهر ادوای و حسین نظری (۱۳۹۴). «نقش تصوف در ترویج رویکردهای اسلامی در حکومت سلاطین دهلی (قرون ۷ تا ۱۰ هجری)». نامه فرهنگستان (ویژه‌نامه شبه‌قاره)، ش ۴: ۱۵-۳۵.
- غوثی شطاری ماندوی، محمدحسن بن موسی (۱۳۹۱). گلزار ابرار فی سیر الاخیار (در شرح احوال عرفا و مشایخ هند). به تصحیح یوسف بیگ باباپور. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فردوسی، شاه‌شعیب (۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۵ م). مناقب الاصفیاء [چاپ سنگی]. به اهتمام فقیر محمد بشیر. کلکته: نور الآفاق.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ ش/ ۲۰۱۱ م). مناقب الاصفیاء: در احوالات حضرت مخدوم جهان‌شیخ شرف‌الدین احمد یحیی منیری (۷۸۲ ق). تصویر عکسی کتاب خطی متعلق به کتابخانه بلخیه فتوحیه پتنا (کتابت ۱۱۳۳ ق). به کوشش سید شاه‌شمیم‌الدین احمد منعمی. دهلی‌نو: مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران.
- فرشته، محمد قاسم بن غلامعلی (۱۸۶۴ م). تاریخ فرشته [چاپ سنگی]، ج ۱. لکهنو: نولکشور.
- گروه دانشنامه (۱۳۹۲). «حسین بلخی» در: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۳. زیر نظر گروه شبه‌قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۹۲.
- لعلی بدخشی، میرزا لعل‌بیگ (۱۳۷۶). ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس، تصحیح سید کمال سید جواد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مجددی، محمد اقبال (۱۳۸۷). «بدرالدین سمرقندی» در: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ج ۲. زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی. به سرپرستی علی محمد مؤذنی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۸۲۹.
- محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۸۳). اخبار الاخیار فی اسرار الابرار. تصحیح و توضیح علیم اشرف‌خان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محسنی، منوچهر (۱۳۴۶). تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری اویسی. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- مشار، خان‌بابا (۱۳۴۱). مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون، ج ۳. تهران: بی‌نا.
- مطیع‌الامام، سید (۱۳۷۲/ش/۱۹۹۳م). شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او در نشر متصوفانه فارسی. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- منعمی، سید شاه شمیم‌الدین احمد. مقدمه ← فردوسی (۱۳۹۰/ش/۲۰۱۱م).
- نوشاهی، عارف (۱۳۹۱). کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) از ۱۱۶۰-۱۳۸۶ ه‍.ش/۱۱۹۵-۱۴۲۸ ه‍.ق/۱۷۸۱-۲۰۰۷ م، ج ۱. تهران: میراث مکتوب.

## پژوهشی درباره کهن ترین اثر در شرح شواهد شعری «الکشاف»

سجاد حبیبی \*

هادی نصیری \*\*

### چکیده

شواهد شعری دوره قبل از اسلام منبعی ضروری برای درک معانی حقیقی و مجازی برخی از کلمات قرآن به شمار می آید. از جمله تفاسیر موفق در ارائه نکات ادبی و استفاده از اشعار عربی برای تفسیر آیات، «الکشاف» است. در میان بیش از صد حاشیه و شرح بر تفسیر زمخشری، دست نوشته ای کهن و نویافته با عنوان «شرح آیات الکشاف» بر جای مانده است که آن را می توان قدیم ترین اثر در شرح ابیات مورد استناد این تفسیر دانست. این اثر، به احتمال بسیار، متعلق به سده هفتم هجری است که به دست یکی از شاگردان ناشناخته ظهیرالدین صحاف تألیف شده است. محورهای اصلی مقاله حاضر این هاست: بررسی متن یادشده از حیث محتوایی، اثرپذیری آن از منابع متقدم، تأثیر آن بر منابع متأخر، و بیان نکاتی در نقد شارح.

کلیدواژه ها: اعجاز بیانی، کشاف، زمخشری، بلاغت، شواهد شعری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۴

\* دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول) / Habibi.S@Chmail.ir

\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم / H.Nasiri.218@Gmail.com

♦ پژوهش حاضر، برگرفته از رساله دکتری سجاد حبیبی است که با راهنمایی استادیار محترم، هادی نصیری و مشاوره استاد محترم، محمدعلی مهدوی راد و نسخه پژوه گرامی، علی صدراپی خویی به سامان رسیده است.

## مقدمه

از مهم‌ترین زمینه‌های فهم اعجاز بیانی و شگفتی‌های بلاغی آیات قرآن، تفحص در شعر و ادب عرب عصر جاهلی است و بررسی اشعار کهن عربی سبب فهم دقیق‌تری از اعجاز بیانی قرآن می‌شود؛ چراکه معجزه نبوی از جنس سخن بوده و صناعات لفظی در زمان نزول آیات قرآن، از عرصه‌های متداول و قابل توجه در جزیره العرب به‌شمار می‌رفته است. از طرفی، استفاده از شواهد شعری دوره قبل از اسلام، برای فهم معانی اولیه از لغات و آیات قرآن، لازم بوده و حتی گاه تنها راه فهم معانی حقیقی و مجازی کلمات قرآن، بهره‌گیری از همین اشعار است.

تفاسیر مختلف قرآن، از لحاظ روش و گرایش، رویکردهای متفاوتی نسبت به اشعار عرب داشته‌اند. از جمله تفاسیر متقدم و موفق در ارائه نکات ادبی و استفاده از اشعار عربی برای فهم آیات، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل نگاشته مفسر و ادیب خوارزم، جارالله زمخشری است. این تفسیر از منابع اصیل قرآن‌پژوهان در زمینه اعجاز بیانی آیات قرآن است و می‌توان گفت که به‌همراه تفاسیر تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی و انوار التنزیل بیضاوی، کتب اربعه دانش تفسیر را شکل می‌دهند.

پس از تألیف کشاف در اوایل قرن ششم هجری، مفسران و مصنفان توجه ویژه‌ای به آن داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که از اواخر آن سده تا کنون، بیش از صد عنوان شرح، حاشیه، تعلیق، مختصر و شرح شواهد شعری، در ذیل آن نوشته شده است (حبشی، ۱۴۲۵ق: ۳/۱۴۵۴-۱۴۶۸). یکی از آثار که در شرح ابیات مورد استناد این تفسیر نگاشته شده، دست‌نویسی کهن و نویافته با نام «شرح ابیات الکشاف» است که تا کنون تصحیح نشده و در فهرست شروح و حواشی کشاف نامی از آن نیامده است. این نسخه خطی که می‌توان آن را قدیم‌ترین اثر تألیفی در شرح شواهد شعری کشاف برشمرد، تألیف یکی از شاگردان ناشناخته ظهیرالدین صحاف است. تاریخ دقیق تألیف این کتاب به دلیل ناشناخته‌بودن مؤلف و فقدان نسخه‌ای به خط او مشخص نیست، اما کهن‌ترین نسخه از بین دست‌نوشته‌های موجود و در

دسترس از این اثر، با تاریخ کتابت ۶۹۶ق در مجموعه فاتح کتابخانه سلیمانیه ترکیه به شماره ۶۲۵ نگهداری می‌شود و در این نوشته هم به همین نسخه استناد می‌شود.

مؤلف در آغاز و انجام کتاب نامی از خویش نمی‌برد، اما در خطبه آغازین کتاب، نکته‌ای را یادآور می‌شود که ممکن است زمینه‌ای برای آشنایی با او باشد:

پس از این که شرح ابیات کتاب «المفصل» را به پایان بردم، یکی از دوستان درخواست کرد که ابیات تفسیر کشف را نیز شرح دهم، چه این که معانی شواهد شعری کشف بر بیشتر ادیبان، حتی دانشمندان ایشان، پوشیده است (شرح ابیات الکشاف: گ ۱پ).

با بررسی‌هایی که در منابع متعدد انجام شد، درباره هویت شارح که علاوه بر تألیف اثر حاضر، اشعار کتاب دیگری از زمخشری با نام «المفصل» را نیز شرح کرده است، اطلاعی به دست نیامد.

مطلب دیگر نام‌بردن مؤلف از استاد خویش است که در ذیل بیت ۷۵، نام وی را «ظهیرالدین الصحاف» ذکر می‌کند (همان: گ ۱۴پ). برای اطلاع از نام و نشان مؤلف کتاب حاضر در میان شاگردان ظهیرالدین صحاف، بررسی‌های متعددی انجام گرفت که نتیجه این بررسی حاکی از آن بود که نام وی تنها در یک اثر آمده است. در کتاب ذیل طبقات الفقهاء الشافعیین، که تکمله‌ای بر کتاب ابن کثیر است، عبادی نام استاد شارح را در ذیل بیان ترجمه قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی (د. ۷۱۰ق) چنین آورده است:

قرأ الکشاف وغيره من الكتب الأدبية والعربية على العلامة ظهيرالدین الصحاف (عبادی، بی تا: ۱۸۷).

این که شارح قطب‌الدین شیرازی باشد ادعایی نادرست است؛ چراکه حاشیه قطب‌الدین بر کشف اثر مستقل دیگری است و از طرفی در میان آثار قطب‌الدین، «شرح ابیات المفصل» گزارش نشده است. البته شاید بتوان گفت مؤلف این دست‌نوشته، هم‌دوره و احتمالاً هم‌درس قطب‌الدین شیرازی در حضور ظهیرالدین صحاف بوده است.

هرچند تاکنون از «شرح ابیات الکشاف» نسخه‌ای به خط مؤلف یافت نشده است اما می‌توان زمان تقریبی تألیف آن را حداکثر حدود صد و پنجاه سال پس از وفات زمخشری (د. ۵۳۸ق) تخمین زد. لذا اهمیت این متن، به سبب قرابت زمانی با دوران تألیف تفسیر



کشف و استفاده از ادبیات علمی آن عهد، افزون می‌شود؛ به‌ویژه آن‌که این متن به احتمال زیاد نخستین تألیف و تصنیف در زمینه شرح ابیات تفسیر کشف به‌شمار می‌آید. از طرفی با توجه به محتوای این اثر می‌توان گفت که شارح فرد متبحری در علوم ادبی بوده و فهم او از ابیاتی که زمخشری در ذیل آیات بدان‌ها استناد کرده شایسته توجه است، به‌خصوص از این جهت که شماری از قرآن‌پژوهان و ادیبان متأخر هم در فهم برخی از این ابیات دچار اشتباه شده‌اند.

بررسی مقدمه این اثر، تحلیل آراء شارح در لغت و ادب عربی، تبیین نظر شارح در ذیل برخی اشعار، و نقد برخی از دیدگاه‌های مؤلف، از جمله مطالبی است که در نوشته حاضر بدان‌ها پرداخته شده است. همچنین تحلیل این متن کهن از حیث تأثیر و تأثر، با هدف تعیین منابع مورداستفاده شارح و اثبات اثرگذاری این متن بر تألیفات پس از خود، بخش دیگری از مطالب این مقاله را به خود اختصاص داده است.

### نکاتی در نسخه‌شناسی اثر

کهن‌ترین نسخه از بین دست‌نوشته‌های موجود و در دسترس از این اثر، با تاریخ کتابت ۶۹۶ق، در مجموعه فاتح کتابخانه سلیمانیه ترکیه به‌شماره ۶۲۵ نگهداری می‌شود. ویژگی‌های نسخه: نسخ خوش، حرکت‌گذاری شده به‌صورت غالباً صحیح، کاتب: محمد بن علی بن ایوب، اول شوال المکرم ۶۹۶ق در فسا، برخی از حرکت‌گذاری‌ها و اصلاح واژه‌ها با دست خط و مرکب دیگری انجام شده و از نشانه‌های این نسخه عبارت است از: علامت شنگرف در دو صفحه آغازین متن، حذف همزه از اکثر کلمات ممدود و اضافه کردن علامت مدّ بر «الف قبل از همزه» جهت شناساندن کلمه ممدود، رکابه‌دار، دارای حواشی توضیحی و تصحیحی در صفحات مختلف و حاوی علامت بلاغ که اولین آن در «۸ر» درج شده است. ۱۰۹ برگ و ۲۱ سطر.

آغاز: بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ تَمَم بِالْخَيْرِ. إِنَّ أَوَّلِيَّ مَا يُفْتَتَحُ بِهِ الْكِتَابُ وَأَحْلَى مَا يَوْشَحُّ بِهِ صَدْرُ الْخَطَّابِ حَمْدُ اللَّهِ الْكَرِيمِ الْوَهَّابِ، الرَّحِيمِ التَّوَّابِ الَّذِي وَعَدَ الثَّوَابَ وَأَوْعَدَ الْعِقَابَ. ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ الَّذِي انتَخِبَهُ مِنْ أَشْرَفِ الْعَرَبِ الْعَرَابِ وَطَهَّرَهُ مِنْ

کَلِّ دَنْسٍ وَرَيْبٍ وَعَابٍ، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْأَنْجَابِ... أَنْ أُشْرَحَ آيَاتُ الْكَشَافِ فِي التَّفْسِيرِ الَّذِي... وَتَصَفَّحْتُ دَوَاوِينَ الْقَدَمَاءِ وَاسْتَخَرْتُ مِنْهَا تَيَمُّمَ الْآيَاتِ وَشَرَحْتُهَا كَمَا هُوَ مَنْقُولٌ عَنْ أَرْبَابِ اللُّغَاتِ.

انجام: ... کما قال: إِنَّ الْعُلَى حَسَنٌ فِي مِثْلِهَا الْحَسَدِ. هَذَا آخِرُ آيَاتِ الْكَشَافِ شَرَحْتُهَا عَلَى قَدَرِ فَهْمِي وَمَعْرِفَتِي تَذَكُّرًا لِلْإِخْوَانِ بِمَعُونَةِ الرَّحْمَنِ. فَإِنْ نَظَرَ فِيهِ ذُو نَظَرٍ ثاقِبٍ فَرَأَى فِيهِ خِلَافًا فَلْيُصْلِحْهُ فَإِنَّ الْخَاطِيَّ مَعْذُورٌ وَالْيَسِيرَ مَعْفُودٌ، أَسْأَلُ اللَّهَ الْكَرِيمَ أَنْ يَهَبَ لِي خَاتِمَةَ الْخَيْرِ وَالْحَسَنَى وَالْفَوْزَ مِنَ الْمَثُوبَةِ بِالْحِظِّ الْأَسْنَى وَأَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ فِرْطَاتِي يَوْمَ التَّنَادِ وَأَنْ لَا يَفْضَحَنِي عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ.

ترقیمه: فرغ من تحريره أحوج عباد الله تعالى إلى رحمته محمد بن علي بن أيوب [السَّيِّسَرِي أَوْ التَّسْتَرِي] ببلد بسا في غرة شوال سنة ست وتسعين وستمائة غفر الله ذنوبه وستر عليه عيوبه.

در ظهر نسخه، نکاتی نوشته شده است:

شرح آیات الکشاف وقف خطیب‌زاده رحمه. عدد أوراق ۱۰۹ صحیح بوراقي؟ حرره الفقير محمد بن علي العبادي؛ جزم بصحته مصطفى بن لطف الله، جزم أيضاً بصحة العدد يحيى بن محمد.

همچنین در صفحه آغازین نسخه، جمله‌ای به زبان ترکی درج شده است: مرحوم مغفور جنت‌مکان سلطان محمدخان وقف کتبندن استنساخ ایچون الندی حافظ کتبه دوا دلنه.<sup>۱</sup>

## ۱. بررسی و تحلیل محتوایی

### ۱-۱. بررسی خطبه و مقدمه کتاب

همچنان‌که گفته شد این دست‌نوشته، شرح مختصری بر شواهد شعری مورد استناد زمخشری

۱. از کتاب‌های وقفی مرحوم مغفور جنت‌مکان سلطان محمدخان، که برای نسخه‌برداری به کتابخانه حافظ فرستاده شد، تا کتابت شود.

در تفسیر کشف است و مؤلف در مقدمه، بر نگارش این کتاب پس از تألیف «شرح آیات المفصل» تصریح می‌کند. مؤلف ضرورت اهتمام به این موضوع را پوشیده‌ماندن معنای ابیات تفسیر کشف بر بیشتر ادیبان برشمرده است. براساس مقدمه، شارح برای به‌ثمررساندن این اثر، با همت تمام کتب دانشمندان را مطالعه کرده و دیوان‌های اشعار پیشینیان را صفحه‌صفحه از نگاه خویش گذرانده است تا علاوه‌بر افزودن بر دانش خود پیرامون موضوع، کاستی موجود در برخی ابیات را رفع کند. سپس، براساس آراء لغویان طراز اول، به شرح مختصر ابیات همت گمارده است (شرح آیات الکشف: گ ۱ پ). شیوه شارح در شرح ابیات معمولاً این‌گونه است که ابتدا نام شاعر را ذکر می‌نماید و مفردات مهم بیت یا ابیات را معنا و سپس مراد از بیت یا ابیات را بیان می‌کند. در این کتاب، ابیات ذکرشده در تفسیر کشف، به‌ترتیب سور قرآن کریم در مصحف، شرح شده است.

مؤلف، در مقدمه کوتاه کتاب، نامی از خود نیاورده و بر کتاب هم نام مشخصی ننهاده است. بنای مؤلف در این کتاب بر شرح ابیات به‌صورت نقلی و به‌ندرت اجتهادی است و با استفاده از دیدگاه لغویان صاحب‌نظر، که از ایشان با تعبیر «أرباب اللغات» یاد کرده، کتاب را سامان داده است. فهرست‌نگاران، این دست‌نوشته کهن را «شرح آیات الکشف» نام نهاده‌اند.

واژه «العرب» در خطبه کوتاه کتاب و هم‌نشینی واژگانی آن به‌صورت «أشرف العرب العرب»<sup>۱</sup> و عدم دستیابی به ضبط و معنای این واژه، در آغاز کار، بررسی بیشتری می‌طلبد که سرانجام شباهت فراوان خطبه مؤلف با یکی از خطبه‌های ابن‌نُبَاته مسجل شد. «عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نُباتة الفارقی»، معروف به «خطیب الخطبا» در شهر حلب با ابوالطیب مُتَنَبِّی (د. ۳۵۴ ق) شاعر شیعی دوره عباسی، مجالست داشته (ابن‌خلکان، ۱۹۷۰ م: ۱۵۶/۳) و در برهه‌ای استاد سید مرتضی و سید رضی بوده (بهاء‌الدین عاملی، ۱۴۱۸ ق: ۲۰۶/۱) و وفات او در سال ۳۷۴ ق ثبت شده است

۱. «العرب العرب» به معنای «عرب خالص و ریشه‌دار» است.

(ابن خَلَّکان، ۱۹۷۰م: ۱۵۷/۳). ابتدای یکی از خطب او چنین است:

الحمد لله الكريم الوهاب، الرحيم التواب، الشديد العقاب العتيد الثواب، الذي جل عن الأشكال والأضراب. وتعالى عن مشاكلة الخُلطاء والأصحاب ... أحمدُهُ على نِعَمه الهنيئة العذاب وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادةً دائمةً بلا انقضاء وأشهد أن محمداً عبده ورسوله انتخبه من أشرف العرب العراب وابتعته من أظهر أصل ونصاب من شجرة عبد مناف بن قصي بن كلاب، مبرأ من كل دنس وعاب ... (جزائري، ۱۴۲۸ق: ۱۳۰-۱۳۱).

بنابراین می توان گفت مؤلف کتاب حاضر، در نگارش خطبه کوتاه خویش، از ابتدای این خطبه ابن نباته اقتباسی داشته است و در غیر این صورت، این قدر می توان گفت که تبحر ادبی و قوت کلام مؤلف تقریباً در طراز فن بیان ابن نباته بوده است.

#### ۱-۲. تسلط شارح در تشخیص بیت

زمخشری در ذیل آیه ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ (اعراف: ۹۳) برای بیان معنای لغوی واژه «آسی» به یک مصرع از عجاج استناد می جوید و شارح، در ذیل بیت شماره ۲۴۴، این چنین می نویسد:

وَأَنحَلَبْتُ عَيْنَاهُ مِنْ فَرْطِ الْأَسَىٰ      وَكَيْفَ غَرَبَنِي دَالِجُ تَبَجَّسَا

ذكر الزمخشري كل مصرع من هذا في موضع من الكشاف ونسبهما فيه إلى العجاج ورأيت أن المعنى والقافية والوزن فيهما متناسبة مستقيمة فضممت كل واحد من المصراعين إلى الآخر ظناً بأنهما بيت واحد وأرجو أن أكون في هذا الظن مصيباً (شرح أبيات الكشاف: گ ۳۶).

با بررسی در منابع مشخص شد که ضمیمه کردن این دو مصرع به یکدیگر توسط شارح صحیح بوده و این حاکی از تسلط او بر صنعت شعر کهن عربی است.

زمخشری مصرع اول را در ذیل آیه ۹۳ سورة اعراف (زمخشری، ۱۴۰۶ق: ۱۳۱/۲) و مصرع دوم را در ذیل آیه ۱۶۰ همین سوره نقل کرده (همان: ۱۶۹) و در ذیل هر دو آیه، مصرع را به عجاج نسبت داده است. این بیت، به همین صورتی که شارح در کتابش نقل کرده، در دیوان عجاج آمده است و منابع دیگر نیز آن را از قول این شاعر، به همین ترتیب نقل کرده اند (نک. ابوشعثاء عجاج، ۱۴۱۶ق: ۱۵۶؛ ابوعلی قالی، ۱۴۱۹ق: ۳۱؛ حمیری

یمنی، ۱۴۲۰ق: ۲۱۳۸/۴). نکته قابل توجه این که زمخشری در اثر دیگرش، *أساس البلاغة*، این بیت را از قول عجاج، ولی سهواً با جابجایی دو مصرع نقل کرده است (زمخشری، ۱۴۱۹ق: ۴۶/۱).

### ۱-۳. نظر شارح درباره رؤیت الهی

صاحب تفسیر کشاف، که در زمان تألیف این تفسیر معتزلی مذهب بوده، در ذیل آیه ۱۴۳ *سورة اعراف* (مشهور به آیه رؤیت یا تجلی)، که از آیات بحث برانگیز میان مفسران است، نظر اهل سنت را درباره رؤیت الهی با ذکر دو بیت به نقد می گذارد. شارح نیز در بیان این ابیات و در مقام شرح آن این گونه آورده است:

قال بعضُ العدلیّة فیهم وأراد به نفسه:  
لَجَمَاعَةً سَأَمُوا هَوَاهُمْ سُنَّةً      وَجَمَاعَةً حُمِرَ لَعْمَرِي مُؤَكَّفَةً  
قَدْ شَبَّ هُوَا بِخَلْقِهِ تَخَوَّفُوا      شَنَعَ الْوَرَى فَتَسَتَّرُوا بِالْبَلْكَفَةِ  
یقرر مذهبه فی نفی الرؤیة ویقدح أهل السنة والجماعة الذین یصدّقون بأن لقاء الله تعالى حقّ ویقولون: نرى ربنا يوم القيامة بلا كيف، كما قال النبي (عليه السلام): «إنكم لترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته». وكان الشافعي (رضي الله عنه) يتمثل في إثبات الرؤیة بقوله تعالى: ﴿كَأَلَا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵] قال: لما حجب الكفار في السخط دلّ على أنّ الأولياء يرونه في الرضى. وسئل رسول الله عن رؤیة العباد ربهم يوم القيامة، فقال: من ينظر إلى ربّه في السنة مرّةً ومنهم من ينظر إلى ربّه في الشهر مرّةً ومنهم من ينظر إلى ربّه في الجمعة مرّةً ومنهم من ينظر إلى ربّه في اليوم مرّةً ومنهم من ينظر إلى ربّه بكرةً وعشيّاً. رزقنا الله بفضلله في الآخرة رؤيته كما رزقنا في الدنيا بكرمه معرفته (شرح أبيات الكشاف: گ ۳۶-پ ۳۷ر).

شارح، این دو بیت را از اشعار زمخشری دانسته و مرادش از واژه «بعض العدلیّة» نگارنده کشاف است.<sup>۱</sup> سپس، در ضمن شرح، چنین می نویسد: ایشان [زمخشری]، بدین وسیله اعتقاد خویش را در باب نفی مطلق رؤیت الهی بیان کرده و اهل سنت را به دلیل اعتقاد به رؤیت الهی در روز قیامت، مذمت می کند.

۱. شیعه و معتزله را «عدلیه» گویند.

آنگاه شارح، علاوه بر نقل دو روایت نبوی در باب رؤیت الهی، دیدگاه شافعی را نیز در این باره نقل می‌کند و در پایان، ضمن بیان عبارتی در قالب دعا، اعتقاد خویش را در این باب آشکار می‌نماید. با توجه به اعتقاد شارح بر رؤیت الهی در قیامت، می‌توان گفت که وی به احتمال قوی، اشعری مذهب است. ابوالحسن اشعری، پایه‌گذار این مکتب کلامی، در اثبات رؤیت الهی با چشم در قیامت، به آیاتی از قرآن از جمله آیه ۱۴۳ سورة اعراف و آیات ۲۲-۲۳ سورة قیامت و آیه ۲۶ سورة یونس استناد جسته است (نک. اشعری، ۱۴۳۲ق: ۲۷۶-۲۸۵).

#### ۱-۴. نقد اشعار توسط شارح

(الف) شارح در ذیل آیه ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (انبیاء: ۴۷) پس از ذکر ابیاتی از نابغه ذبیانی، چنین می‌نویسد:

عَفَا حُسْمٌ مِنْ فَرْتِنَا فَالْفَوَارِغُ      فَجَبْنَا أَرْيَاكَ فَالتَّلَاغُ الدَّوَاغِ  
تَرَسَّمْتُ آيَاتٍ لَهَا فَعَرَفْتُهَا      لِسِتَّةِ أَغْوَامٍ وَذَا الْعَامِ سَابِعِ  
وقد كان القائل قادراً أن يقول لسبعة أعوام ويتم البيت بغير ذلك من الكلام، فلما لم يفعل  
دلّ أنه عجز عن إتمامه وأتمّه بما لا معنى له (شرح أبيات الکشاف: گ ۶۲پ).

بدین ترتیب شارح بر واژه‌ای از بیت دوم نقد داشته است. همچنین در پانویشت تفسیر زمخشری، از قول محمد علیان مرزوقی و کتابش با نام مشاهد الإنصاف علی شواهد الکشاف، تأملی در این باره آمده است:

ولو قال: لسبعة أعوام، لأفاد أنّ السبعة كلّها مضت وليس مراداً. فقول بعضهم: «إنّه كان يكفيه أن يقول: لسبعة أعوام، فعجز عن إتمامه، وكمله بما لا معنى له»، لا وجه له إلا عدم التبصّر (مرزوقی، ۱۴۰۶ق: ۱۲۰/۳).

براساس مقدمه مرزوقی (همان: ۱/ک)، وی در تألیف مشاهد الإنصاف، به کتاب محب‌الدین افندی (د. ۱۰۱۶ق) با نام تنزیل الآيات علی الشواهد من الآيات توجه داشته است. از طرفی، مطالبی که در «شرح أبيات الکشاف» در ذیل این بیت ذکر شده، بدون تغییر قابل توجهی در شرح افندی هم آمده است (محب‌الدین افندی، بی‌تا: ۴۴۶-۴۴۷). بنابراین شاید بتوان گفت نقد مرزوقی بر عبارت پیش‌گفته، ناظر به کتاب تنزیل الآيات بوده و احتمالاً او اطلاعی از این نسخه نداشته است.

در مقام داوری بین دو نظر، که یکی نقد دُبیانی و دیگری ردّ آن نقد است، می‌توان گفت از آنجا که این بیت به‌عنوان شاهی برای به‌کار بردن «لام» در معنای «فی» می‌باشد، مصرع به‌صورت «فی سِتّة أعوام وذا العام سابع» معنای صحیحی ندارد و چون گوینده در سال هفتم از نشانه‌های محبوب خویش سخن گفته، «فی سبعة أعوام» اصحّ است. لذا نقد شارح وارد است و با تغییر «لستّة أعوام» به «لسبعة أعوام»، عبارت پایانی مصرع، یعنی «ذا العام سابع»، تکرار ماقبل محسوب می‌شود و طبق نظر شارح اتمام بیت با آن بی‌معنا خواهد بود.

ب) زمخشری در تفسیر آیه ﴿مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (جاثیه: ۱۰) برای بیان معنای واژه «وراء» بیتی را شاهد مثال آورده (زمخشری، ۱۴۰۶ق: ۲۸۷/۴) که شارح آن را نقد کرده است. او در ذیل بیت شماره ۶۸۶ و پس از شرح آن، چنین می‌نویسد:

أَلَيْسَ وَرَائِي إِنْ تَرَاخَتْ مَنِيَّتِي      أَدَبٌ مَعَ الْوِلْدَانِ أَزْحَفُ كَالنَّسْرِ  
وجدت في عدة نسخ قد استشهد البيث بهذا المنوال ولا مناسبة بين المصراعين من حيث  
اللفظ، والمصراع الأول من قول لبّيد بن ربيعة وقوله هكذا:  
أَلَيْسَ وَرَائِي إِنْ تَرَاخَتْ مَنِيَّتِي      لُزُومُ الْعَصَا تُحْنِي عَلَيْهَا الْأَصَابِعُ  
أُخْبِرُ أَخْبَارَ الْقُرُونِ الَّتِي مَضَتْ      أَدَبٌ كَأَنِّي كُلَّمَا قُمْتُ رَاكِعُ  
وهذه القصيدة تسعة عشر بيتاً أولها:  
بَلِينَا وَمَا تَبَلَى النُّجُومُ الطَّوَالِغُ      وَتَبَقَى الْجِبَالُ بَعْدَنَا وَالْمَصَانِعُ  
وآخرها:

لَعَمْرُكَ مَا تَدْرِي الصُّوَارِبُ بِالْحَصَى      وَلَا رَاكِعَاتُ الطَّيْرِ مَا اللَّهُ صَانِعُ  
وليس في هذه القصيدة «أدب مع الولدان» وعندي أنّ الزمخشري قد اشتبه عليه بين قول لبّيد: «أدب كَأَنِّي كُلَّمَا قُمْتُ رَاكِعُ» وبين قول القائل: «أدبٌ مَعَ الْوِلْدَانِ أَزْحَفُ كَالنَّسْرِ» وسهّل فيه، هذا ما سبق إليه فهمي فإنّ نظر فيه دون نظر ثاقب فيفهم منه غير الذي أردته، فليسامحني فقد قيل:

وَكَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحاً      وَأَقْسَهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمِ

(شرح أبيات الكشاف: گ ۸۵-پ ۸۶ر)

بررسی‌ها نشان داد که إشکال شارح بر بیت مورد استناد زمخشری صحیح است.

گوینده بیت در تفسیر کشف ذکر نشده است (زمخشری، ۱۴۰۶ق: ۲۸۷/۴). مصرع اول آن در دیوان لبید بن ربیعہ آمده (نک. ابوعقیل عامری، ۱۴۲۵ق: ۵۷) و براساس بررسی انجام‌شده پیرامون مصرع دوم (أَدْبُ مَعَ الْوَلَدَانِ أَزْحَفُ كَالنَّسْرِ)، باید گفت ظاهراً این مصرع نخستین بار در تفسیر زمخشری آمده، لذا پیشینه‌ای برای آن ثبت نشده است و نام گوینده آن مشخص نیست. همچنین انتساب این بیت به عبید بن ابرص که در برخی منابع آمده (مثلاً نک. محب‌الدین افندی، بی‌تا: ۴۲۲/۴؛ طه ذرة، ۱۴۳۰ق: ۷۰۲/۸، ۳۶۸/۱۰؛ غریب، ۱۴۴۰ق: ۱۲۵) فاقد پشتوانه دقیق و علمی است، زیرا چنین بی‌تی، حتی به شکل ناقص، در دیوان عبید گزارش نشده است (نک. ابوزیاد اُسدی، ۱۴۱۴ق: ۱۹-۱۲۴).

البته شارح هم در معرفی این قصیده به خطا رفته و برخلاف نوشته او، قصیده دارای ۲۰ بیت بوده که بیت پایانی آن طبق دیوان لبید چنین است:

سَلُوهُنَّ إِن كَذَبْتُمُونِي مَتَى الْفَتَى  
يَذُوقُ الْمَنَابَا أَوْ مَتَى الْغَيْثُ وَاقِعُ

(ابوعقیل عامری، ۱۴۲۵ق: ۵۶-۵۷)

آخرین نکته قابل ذکر در این قسمت، قرائن حاکی از استفاده دو مؤلف (شرف‌الدین طیبی و محب‌الدین افندی) از «شرح آیات الکشاف» است؛ به گونه‌ای که در ذیل بیت محل بحث، در دو کتاب فتوح الغیب و تنزیل الآیات عباراتی آمده است که حاکی از بهره‌گیری قطعی مؤلفان این دو اثر از این متن کهن است:

قال شارح الآيات: استشهاد بهذا البيت غير مناسب؛ لأنه لا مناسبة بين المصراعين من حيث اللفظ. المصراع الأول من قول لبید بن ربیعة ولعل اشتبه على المصنف الأمر، حتى ما فرق بين قوله: «أدب كائي كلما قمت راعع» وبين قول القائل: «أدب مع الولدان أزحف كالنسر». وآيات القصيدة تسعة عشر بيتاً (شرف‌الدین طیبی، ۱۴۳۴ق: ۲۴۳/۱۴).

شرف‌الدین، علی‌رغم استفاده‌های مکرر از این اثر در کتاب خود، فقط یک‌بار از مؤلف این دست‌نوشته، آن هم با تعبیر مبهم و ناشناخته «شارح الآيات» یاد کرده است.

محب‌الدین افندی نیز چنین می‌نویسد:

قال شارح الآيات: والمصراع الأول من قول لبید بن ربیعة وهو من قصيدة طويلة ... (محب‌الدین افندی، بی‌تا: ۴۲۲/۴-۴۲۳).



## ۲. اثرپذیری از منابع پیشین و تأثیر بر منابع بعدی

همچنان که گفته شد «شرحُ آیاتِ الکشاف»، به احتمال زیاد، تألیف قرن هفتم است. هرچند تاکنون این متن کهن ناشناخته بوده، اما اکنون با بررسی و تحلیل آن، زمینه آشنایی بیشتر با این متن از دو حیث فراهم می‌شود. اول، آگاهی از نوع و میزان اثرپذیری این متن از منابع قبل از خود است؛ چراکه کمیت و کیفیت منابع استفاده شده توسط مؤلف و چگونگی استفاده او از این منابع، بر میزان مهارت و توانایی علمی مؤلف گواهی می‌دهد. دوم، آشکارشدن میزان تأثیرگذاری این دست‌نوشته بر آثاری است که پس از نگارش و استنساخ این اثر، تألیف شده‌اند.

اینک، با ارائه شواهدی، به میزان اثرپذیری این متن از برخی منابع قبل از خود می‌پردازیم، با این توضیح که بنای کلی مؤلف بر ذکر نکردن نام این منابع بوده و اسامی این کتب از طریق پی‌جویی عبارات متن به دست آمده است.

از جمله کتاب‌هایی که در دسترس شارح بوده کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه است و او عبارت «کُلُّ شَيْءٍ قَرْنَتْهُ بَشِيءٌ فَقَدْ أَدَمَّتْهُ بِهِ» را عیناً از این کتاب نقل کرده است (شرح آیات الکشاف: گ ۵ر)؛ عبارتی که تنها در همان منبع آمده است (دینوری، ۱۳۹۷ق: ۲۹۹/۱). دو منبع لغوی جمهرة اللغة و تهذيب اللغة هم از منابع شارح بوده است. به عنوان مثال عبارت «وَكُلُّ صَائِدٍ عِنْدَ الْعَرَبِ صَقْرٌ، الْبَازِيُّ وَمَا دُونَهُ» تنها در جمهرة اللغة آمده (شرح آیات الکشاف: گ ۶پ؛ ابن دُرَید، ۱۹۸۷م: ۷۴۲/۲)، و عبارت «الرَّحْبُ وَالرَّحِيبُ: الشَّيْءُ الْوَاسِعُ» فقط در تهذيب اللغة ذکر شده است (شرح آیات الکشاف: گ ۳ر؛ ازهری، ۱۴۲۲ق: ۱۸/۵). شارح همچنین به کتاب مجمع الأمثال میدانی توجه ویژه‌ای داشته، چه این که در ذیل بیت شماره ۱۴ اقتباس تقریباً کاملی از آن کتاب صورت گرفته است (شرح آیات الکشاف: گ ۴پ؛ میدانی نیشابوری، بی‌تا: ۲۰۳/۱). به علاوه، به دلیل شباهت برخی عبارات مقدمه کتاب حاضر با مقدمه مجمع الأمثال، می‌توان گفت شارح با عنایت و تسلط بر کتاب میدانی و مقدمه آن، خطبه و مقدمه کتاب خویش را سامان داده است (نک. میدانی نیشابوری، بی‌تا: ۱/۱). شرح دیوان الحماسة ابوعلی مرزوقی و شرح معلقات السبع نوشته

ابوعبدالله زَوْزَنی نیز از منابع مورد استفاده شارح بوده است؛ به عنوان نمونه، ذیل بیت شماره ۲۳، شارح جمله‌ای را عیناً از ابوعلی مرزوقی نقل کرده است (شرح ابیات الکشاف: گ ۶ر؛ ابوعلی مرزوقی، ۱۴۲۴ق: ۱۱۰). همچنین ذیل بیت ۳۹، تقریباً تمام عبارت‌های شرح، از کتاب زوزنی آمده است (شرح ابیات الکشاف: گ ۹پ؛ ابوعبدالله زَوْزَنی، ۱۴۲۳ق: ۲۵۹).

پس از ذکر برخی منابع شارح، به ذکر آثاری می‌پردازیم که از این متن متأثر بوده‌اند. دست‌کم سه اثر از کتاب حاضر بهره‌مند بوده‌اند و در اغلب موارد، بدون نام‌بردن از این کتاب یا شارح، به‌طور مستقیم از آن استفاده کرده‌اند:

## ۱-۲. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان

به احتمال قوی، نظام‌الدین نیشابوری (د. ۷۲۸ق) که از شاگردان قطب‌الدین شیرازی بوده، از کتاب حاضر بهره برده است. دلیل این ادعا همسانی دست‌کم یک عبارت<sup>۱</sup> در دو اثر است (قمی نیشابوری، ۱۴۱۶ق: ۱/۱۴۴؛ شرح ابیات الکشاف: گ ۵پ) که تقدّم کتاب حاضر بر تفسیر غرائب القرآن می‌تواند بهره‌گیری نیشابوری را از این کتاب نشان دهد. این عبارت در دیگر مصادر پیش از غرائب القرآن ذکر نشده است. تاریخ دقیق تألیف غرائب القرآن مشخص نیست، ولی با توجه به محتوای غنی آن، می‌توان نگارش آن را مربوط به دوران پختگی علمی مفسّر، و در سه دهه پایانی عمر ایشان، در نظر گرفت؛ و لذا تقدّم نسخه خطّی شرح ابیات بر تفسیر غرائب القرآن، قابل اثبات است.

## ۲-۲. فتوح الغیب فی الکشف عن قناع الریب

از جمله شروح مهم و مفصلی که بر تفسیر زمخشری نگاشته شده، فتوح الغیب شرف‌الدین طیبی (د. ۷۴۳ق) است. عبارتی<sup>۲</sup> از کتاب حاضر با اندک اختلافی در کتاب فتوح هم آمده است (شرح ابیات الکشاف: گ ۶پ؛ شرف‌الدین طیبی، ۱۴۳۴ق: ۱۰۹/۲). همچنین در

۱. «غزاة» اسم امرأة شبيب الخارجي قتلته الحجاج فحاربته سنة تامة.

۲. ولله در فقير يوايب همته ويمضي مُقَدِّماً على الدهر، الخ.

جایی دیگر، استفاده او از کتاب حاضر مشخص است، چراکه شرف‌الدین عبارتی طولانی<sup>۱</sup> را، البته با تفاوت‌ها و کاستی‌هایی، از دست‌نوشته حاضر نقل کرده است (شرح آیات الکشاف: گ ۷-۷پ؛ شرف‌الدین طیبی، ۱۴۳۴ق: ۲/۱۴۴). گفتنی است این تفاوت‌ها به‌گونه‌ای نیست که شائبه بهره‌گیری شارح و شرف‌الدین را از منبعی مشترک در نظر آورد؛ چراکه عبارت طولانی پیش‌گفته، شرح یک بیت است و این دست‌نوشته، قدیم‌ترین شرح شواهد از کشاف به‌شمار می‌آید.

## ۲-۳. تنزیل الآيات على الشواهد من الأبيات

از جمله شروحنی که بر شواهد شعری تفسیر کشاف نگاشته شده تنزیل الآيات است که در ابتدای سده یازدهم توسط محب‌الدین افندی تألیف شده است. افندی نیز از «شرح آیات الکشاف» متأثر بوده است. برای مثال، در ذیل بیت چهارم، مطالبی در معنای بیت درج شده<sup>۲</sup> (شرح آیات الکشاف: گ ۲پ) که افندی این جملات را در اثر خود با اندک‌اضافه‌ای بر آن ذکر کرده است (نک. محب‌الدین افندی، بی‌تا: ۴/۵۴۵).

همچنین افندی، در جایی دیگر، عبارتی را بی‌کم‌وکاست و بدون ذکر نام مأخذ آن، در کتاب خویش نقل می‌کند؛ درحالی‌که براساس بررسی‌های انجام‌شده، هرچند این عبارت با فعل «قیل» آغاز شده<sup>۳</sup>، ولی تنها در «شرح آیات الکشاف» آمده است (شرح آیات الکشاف: گ ۱۰ر؛ محب‌الدین افندی، بی‌تا: ۴/۳۶۶).

## ۳. نکاتی چند در نقد شارح

### ۳-۱. سهو شارح در تعیین سراینده چند شعر

شارح در مواردی نام شاعر ابیات مورد استفاده را به‌نادرستی درج کرده است که در ذیل به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. يقال: عَفَّ يَعْفُ عَفَافًا، ومنه العِفَّةُ وهي الكَفُّ عَمَّا لَا يَجِلُّ، الخ.
۲. و«الأناس» سُمُوا بذلك؛ لظهورهم ولأنهم يُؤَنَسُونَ أي: يُبْصَرُونَ كما سُمِّيَ الجُنُّ؛ لاجْتِنَانِهِمْ. ومعناه: إن الموت يَطَّلِعُ ويُشْرِفُ على الغافلين من الناس الذين ليس الموتُ في حسابهم.
۳. قيل: ينبغي أن يجعل الإنسان عند ذكر محبوبه نفسه قلباً ويجعل قلبه أذنًا ثم يسمع ذكره.

الف) در ذیل بیت شماره ۳۰ که با «وَاسْتَمَطَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ» آغاز شده، شارح برای توضیح و تکمیل مطالب خود، به دو بیت اشاره کرده و شاعر آن را عقیل بن ابی طالب دانسته است. این دو بیت براساس ضبط متن نسخه خطی عبارت است از:

بِعَمِّي سَقَى اللَّهُ الْبِلَادَ وَأَهْلَهَا      عَشِيَّةً يَسْتَسْقِي بِشَيْبَتِهِ عُمُرُ  
تَوَجَّهَ بِالْعَبَّاسِ بِالْجَدْبِ رَاغِبًا      فَمَا حَارَ حَتَّى جَادَ بِالْدَيْمَةِ الْمَطَرُ

(شرح ابیات الکشاف: گ ۷پ)

منابع متقدم، شاعر این ابیات را اخضر لهبی دانسته‌اند<sup>۱</sup> که نام و نسب او «فضل بن عباس بن عتبة بن ابي لهب بن عبدالمطلب» است (نک. بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۸/۴؛ ماوردی، ۱۴۰۹ق: ۱۳۱-۱۳۲؛ قرطبی، ۱۴۱۲ق: ۸۱۵/۲). علی‌رغم بررسی‌ها، مأخذی برای استناد نظر شارح یافت نشد. همچنین در فتوح الغیب، که متأخر از «شرح ابیات الکشاف» می‌باشد، همین خطا آمده (نک. شرف‌الدین طیبی، ۱۴۳۴ق: ۱۶۱/۲) و این خود دلیل دیگری بر اقتباس طیبی از این دست‌نویس است.

ب) شارح در تعیین نام شاعر ابیاتی با مطلع «أَمَّا وَالَّذِي نَادَى» دچار خطا شده و شاعر را بشار اعمی دانسته است (شرح ابیات الکشاف: گ ۸ر)؛ درحالی‌که طبق بررسی، این ابیات از حماد عجرد است (نک. ابن‌معتز، بی‌تا: ۶۸). بشار و حماد معاصر بوده و یکدیگر را هجو می‌کردند (همان: ۶۷؛ جاحظ، ۱۴۲۴ق: ۴۵۰/۷) و احتمالاً به همین سبب، شارح در نگارش نام شاعر اشتباه کرده است. این ابیات در دست‌نوشته به این صورت آمده است:

أَمَّا وَالَّذِي نَادَى مِنَ الطُّورِ عَبْدَهُ      وَكَرَّمَ بِالْإِنْجِيلِ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ  
وَخَصَّ بِآيَاتِ الْقُرْآنِ مُحَمَّدًا      نَبِيَّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
لَقَدْ حُزْتُ مِنْ قَلْبِي مَكَانًا مُمَنَعًا      أَرَى لَكَ مَعَهُ أَنْ أُرِيقَ لَكَ الدَّوَا<sup>۲</sup>

ج) همچنین شاعر بیت شماره ۵۱ شَمَاح معرفی شده (شرح ابیات الکشاف: گ ۱۰پ)، درحالی‌که این بیت از نابغه ذبیانی است (نابغه ذبیانی، ۱۴۱۶ق: ۱۴۳). علاوه‌بر نقل این

۱. نقل این دو بیت در این منابع، با نقل و ضبط آن در «شرح ابیات الکشاف»، اندک تفاوت‌هایی دارد.

۲. «الدَّوَا» صحیح است.

بیت در دیوان نابغه، منابع دیگر نیز، این بیت را از او دانسته‌اند (نک. جوهری، ۱۴۰۷ق: ۱۹۴۷/۵؛ معافری، ۱۳۹۵ق: ۵۵۵/۳؛ صغانی، ۱۳۹۷ق: ۵۰/۶). این بیت در دست‌نوشته چنین آمده است:<sup>۱</sup>

عَفَا آيَةُ نَسْجِ الْجَنُوبِ مَعَ الصَّبَا وَأُسْحَمُ دَانَ صَادِقِ الرَّعْدِ صَيِّبِ

این خطا ناشی از اعتماد شارح به زمخشری است. در کشف مصرع دوم از بیت پیش‌گفته به‌عنوان شاهد برای معنای واژه «صَيِّب» ذکر و به شماخ منتسب شده است (زمخشری، ۱۴۰۶ق: ۸۱/۱). به احتمال زیاد خطای صاحب کشف هم ناشی از شباهت میان نابغه ذبیانی و شماخ بن ضرار ذبیانی بوده باشد. البته زمخشری در اثر دیگرش، أساس البلاغة، نام شاعر این بیت را به‌درستی نقل کرده و ضبط او از بیت هم مطابق ضبط دیوان ذبیانی است (همو، ۱۴۱۹ق: ۵۶۲/۱). شایان ذکر است صرفاً مصرع «وَأُسْحَمُ دَانَ صَادِقِ الرَّعْدِ صَيِّبِ» در بخش ملحقات دیوان شماخ نقل شده، ولی محقق این دیوان، در پانوشتی بر این مصرع، به گفته کشف پیرامون گوینده این مصرع اکتفا کرده و نیافتن این مصرع و نیز مصرع اول آن را در منابع و مصادر، متذکر شده است (ذبیانی، ۱۹۶۸م: ۴۳۲).

### ۲-۳. خطای شارح در تشخیص ریشه واژه

از واژه‌های محل بحث در میان اهل لغت، واژه «عَمَّ» یا «عَمُوا» بوده که تعیین ریشه آن با اختلاف نظر همراه بوده است. شارح نیز درباره اصل این واژه دچار تردید و خطا شده و در عباراتی مجزاً دو نظر ناهمگون اظهار کرده است. در شرح بیت دوم از کتاب، که در ذیل «بسمله» در سوره حمد آمده است، شارح چنین می‌نویسد:

أَتَوْنَا رِيَّ قُلْتُ مَنْوَنَ أَتُّم؟ فَقَالُوا الْجَنُّ قُلْتُ عَمُوا ظَلَامَا

«عَمُوا ظَلَامَا» کلمه تحیه من «وَعَمَ يَعْم» مثل «وَعَدَ يَعِد» ومعناه طاب عیشکم فی الظلام وكذلك «عَمُوا صَبَاحًا» (شرح آیات الکشاف: گ ۲).

۱. آنچه در دیوان ذبیانی آمده، با ضبط دست‌نویس «شرح آیات الکشاف»، اندکی متفاوت است:

عَفَا آيَةُ رِيحِ الْجَنُوبِ مَعَ الصَّبَا وَأُسْحَمُ دَانَ مُزْنُهُ مَتَّصُوبٌ

(نابغه ذبیانی، ۱۴۱۶ق: ۱۴۳)

همچنین در ذیل بیت شماره ۶۸، متفاوت از نظر فوق، این‌گونه نوشته است:  
 أَلَا اَنْعَمُ صَبَاحاً أَيُّهَا الطَّلَلُ الْبَالِي وَهَلْ يُنْعَمُ مَنْ كَانَ فِي الْعَصْرِ الْخَالِي؟  
 «اَنْعَمُ صَبَاحاً» مِنْ «نَعِمُ يُنْعَمُ» إِذَا طَابَ عَيْشُهُ. ومعنى «اَنْعَمُ صَبَاحاً» أي: طَابَ عَيْشُكَ فِي الصَّبَاحِ ومثله قول الشاعر:

أَلَا اَنْعَمُ صَبَاحاً أَيُّهَا الرَّبْعُ وَانْطَلِقِ وَحَدِّثْ حَدِيثَ الْحَيِّ إِنْ شِئْتَ وَاصْدُقِ

(همان: گ ۱۳-۱۳پ)

نکته قابل توجه این‌که شارح «عَمُوا صَبَاحاً» و «اَنْعَمُ صَبَاحاً» را مطابق هم‌دیگر معنا کرده، ولی ریشه آن‌دو را متفاوت از هم دانسته است. در معجم لغوی، فعل امر «اَنْعَم» به شکل ثلاثی مجزّد و ثلاثی مزید مضبوط است: «اَنْعَم» و «اَنْعِم» (نک. زمخشری، ۱۴۱۹ق: ۲۸۷/۲؛ ازهری، ۱۴۲۲ق: ۱۶۲/۳). در کلام عرب، واژه «عِم» نسبت به «اَنْعِم» کاربرد بیشتری دارد (نک. صغانی، ۱۳۹۷ق: ۱۶۴/۶). از طرفی «عَمُوا» در نزد عرب جاهلی، تعبیری برای تحیت به پادشاهان بوده (دینوری، ۱۹۹۲م: ۲۷/۱) و به معنای «اَنْعَمُوا» است (رضی استرابادی، ۱۳۹۵ق: ۲۹۶/۴). عرب در محاورات خود «عِم صَبَاحاً» را استفاده می‌کرد و اصل این عبارت «اَنْعِم صَبَاحاً» از فعل «نعم ینعم» است؛ در «عِم صَبَاحاً» حرف فاء الفعل «ن» به جهت استخفاف در کلام، حذف شده است تا تلفظ آن سبک‌تر شود؛ زیرا تحیت در لغت عرب، بیشتر با این عبارت انجام می‌شده و تلفظ آن شایع‌تر بوده است (ابوسعید سیرافی، ۱۴۲۹: ۴۱/۱). احتمالاً کاربرد این واژه در باب افعال، یعنی استعمال آن به صورت «اَنْعِم»، فصاحت کمتری داشته باشد؛ چه این‌که، طبق آنچه اشاره شد، فاء الفعل محذوف حرف «ن» بوده و این نکته حاکی از آن است که این فعل امر، از ثلاثی مجزّد ساخته شده است،<sup>۱</sup> بنابراین شاید بتوان گفت «اَنْعَم» فصیح‌تر به نظر می‌آید.

از طرفی ازهری در معجم لغوی خویش در ذیل ریشه «و.ع.م» چنین آورده است:  
 آنچه ما در معنای عبارت «عِم صَبَاحاً» شنیده و ثبت کرده‌ایم آن است که این عبارت

۱. نکته قابل توجه در این‌باره آن است که همزه وصل را می‌توان حذف کرد، ولی همزه قطع، مانند همزه وصل، به راحتی قابل حذف نیست.

به معنای «أَنْعَمُ صباحاً» می باشد. همان طور که ابوالفضل به نقل از ثعلب و او از ابن اعرابی برای من روایت کرده است که گفته می شود «أَنْعَمُ صباحاً» و «عَمَّ صباحاً» یک معنا دارند. لذا گویا این گونه است که وقتی عبارتی در کلام عرب شایع باشد، بعضی از حروف آن به دلیل آشنایی مخاطب با آن حذف می شود، مانند «لَاهُمْ» که عبارت کامل آن اللهم است (ازهری، ۱۴۲۲ق: ۱۶۱/۳-۱۶۲).

گفتنی است که «نِعَمَ يَنْعَم» ضبط اصح این فعل بوده و به کاربردن آن به صورت «نِعَمَ يَنْعَم» غیر قیاسی است و لذا، در بیت «أَلَا أَنْعَمُ صَبَاحاً...»، عین الفعل به دو صورت مفتوح و مکسور به کار می رود (ابن دُرستویه، ۱۴۱۹ق: ۳۲۹). به علاوه درباره «أَنْعَمُ صباحاً» در منابع کهن چنین آمده است:

این عبارت برای تحیت در میان عرب زبان ها به کار می رفته و از واژه «نعمه» مشتق شده و در ضبط آن چهار لغت ذکر شده است: اول، «أَنْعَمُ صباحاً» از نِعَمَ يَنْعَم، مانند عِلِمَ يَعْلَم؛ دوم، «أَنْعَمُ صباحاً» از نِعَمَ يَنْعَم، مانند حَسِبَ يَحْسِب؛ سوم، «عَمَّ صباحاً» از وَعَمَ يَعَم، مانند وَضَعَ يَضَع؛ چهارم، «عَمَّ صباحاً» از وَعَمَ يَعَم مانند وَعَدَ يَعِد (ابوعبدالله زوزنی، ۱۴۲۳ق: ۱۳۵).

با توجه به نقل چهاروجهی اخیر شاید بتوان گفت که شارح در نگارش مطالب خود پیرامون این واژه، متأثر از ابوعبدالله زوزنی بوده است. البته زوزنی در ذیل چهار وجهی که برای این لغت برشمرده، توضیحی نیاورده و مددای خود را بر استدلالی قوی بنا نهاده است. به هر حال، با بررسی مطالب نقل شده از کتب و معاجم، می توان چنین نتیجه گرفت که این واژه از ریشه «ن.ع.م» است و به کاربردن مشتقات مختلف آن، به تغییر اصل و ریشه واژه نمی انجامد. اما در این که ریشه «و.ع.م» معنایی نزدیک به «ن.ع.م» داشته باشد ایرادی نیست، هر چند نیاز به بررسی دارد. لذا سهو شارح در تعیین اصل و ریشه واژه، در ذیل بیت دوم از کتاب، مشخص شد.

#### نتیجه

دست نوشته کهن و نویافته «شرح آیات الکشاف»، متعلق به قرن هفتم هجری و قدیم ترین اثر در شرح آیات مورد استناد تفسیر الکشاف است. این اثر تألیف یکی از شاگردان

ناشناخته «ظهیرالدین صحاف» بوده و شارح به احتمال قوی، مذهب اشعری داشته و فردی مسلط بر علوم ادبی و آثار دانشمندان اسلامی، به‌ویژه تألیفات زمخشری بوده است. بهره‌مندی شارح و قطب‌الدین شیرازی از استاد نام‌برده در زمینه درس کشف، درون‌مایه‌ای برای پژوهش‌های دیگر تواند بود.

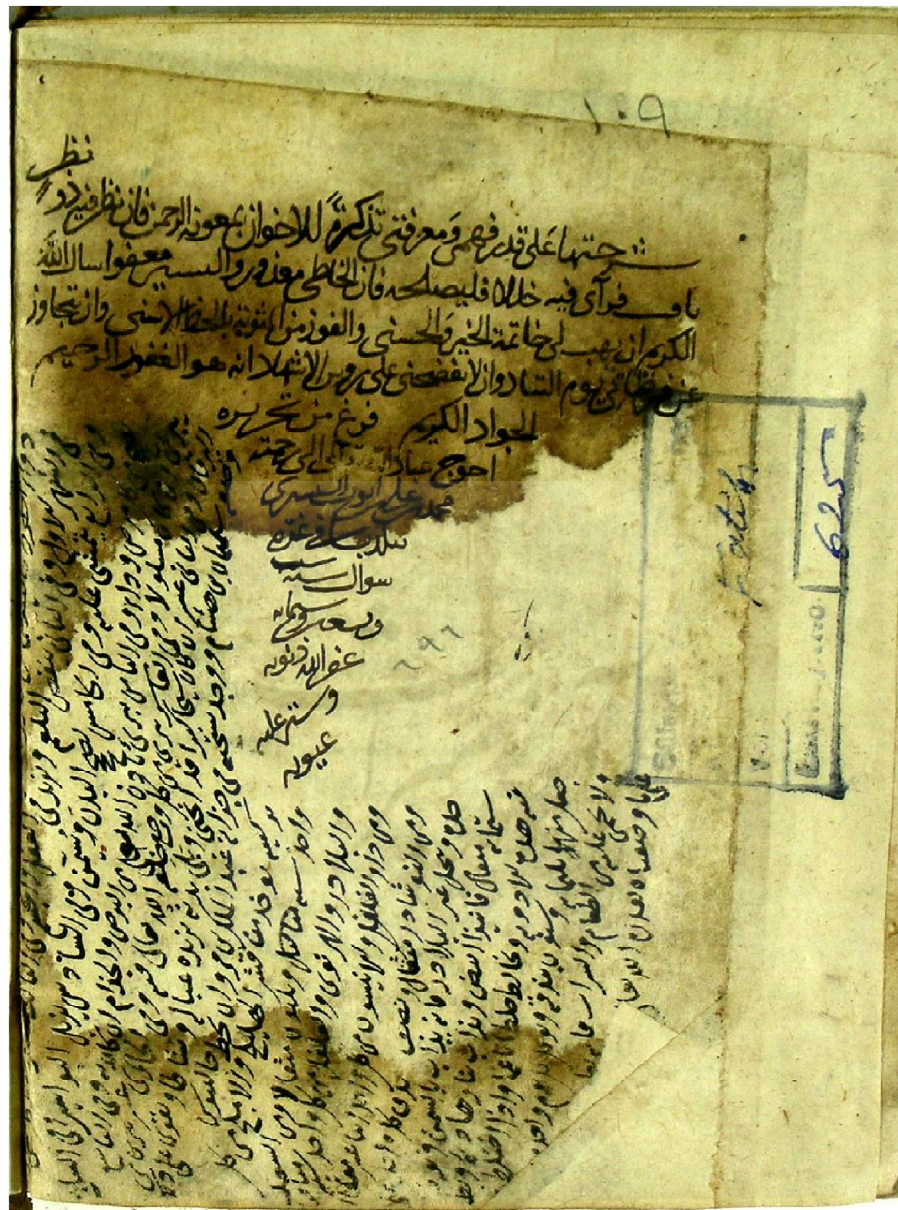
ابن قتیبه دینوری، ابن‌درید، ازهری، ابن‌نباته، ابوعلی مرزوقی، ابوعبدالله زوزنی و میدانی نیشابوری، از دانشمندانی‌اند که شارح بر آثار آن‌ها توجه ویژه‌ای داشته است. از طرفی آگاهی مؤلف نسبت به صنعت شعر و ادب عربی و توانایی او بر نقد اشعار، زمینه‌های دیگری است که عیار علمی او را آشکار می‌کند. از همین روست که تصحیح این متن کهن واجد اهمیت است.

هرچند مؤلف این متن، اثر خویش را به‌صورتی فنی و علمی عرضه کرده، اما نقدهایی بر کار او وارد است که از جمله آن‌ها تشخیص نادرست شاعر در چند شعر و خطای او در تشخیص ریشه واژه «عم» می‌باشد.

پس از تخریج مصادر این اثر خطی، مشخص شد که نظام‌الدین نیشابوری، شرف‌الدین طیبی و محب‌الدین افندی، از جمله مؤلفانی هستند که از این دست‌نوشته بهره برده‌اند، ولی در بیشتر موارد نامی از آن ذکر نکرده‌اند و اهتمامی به شناساندن این شارح ناشناخته نیز نداشته‌اند.



بسم الله الرحمن الرحيم  
 انك واما يفتتح به الكتاب واحلى ما يشهد به صدر الخطاب حمد الله الكريم  
 الرحيم الوهاب الذي وعد الوهاب واوعد لعقاب ثم الصلوة على محمد النبي  
 اشرف العرب طهر من كل دنس رب وعالم على له واصحابه الاحباب وبعد  
 فان اخام اخوان وخلف خلافت شار التي بعد از شريعت ابيات كبار المفصل  
 اشرح ابيات الكشاف في التفسير الذي صنفه الامام العلامة جلال الله النجاشي  
 وهي زها الفيت كثرها منسوخ المقاطع مقطوع المطالع خافية معانيها على البشر  
 الادراك حتى الفحل منهم والحقا فشررت عن ساق جدي وافرغت في طاعة جبهك  
 ومطالع تصانيف العلماء وتصفى دواوين القدام واستخرجت منها تيمم الايات و  
 شرحها كما هو متفق على ارباب اللغات بعد ان رايت علما العجم ولوا الفاسرحة  
 الاعراض من منها عليش ثم اغراض وليس ذلك الا لبحر القول مع استحقاقه  
 فانه بالحقيقة حاز قصب السبق عليه سباهه وعاصم من شرسه على من عالى الحج  
 من نيل امانه ظل صحر واما زلله ذلها بالحق في حقه جميع قري الدنيا سوى القرية التي  
 تبقى هادرا فدا زلله لا غرو ان ترحى من شرسه بامر اذا علف في اسد الشرس  
 زلله الشرا وانا اعتد الى المطالع من خلد تراه واستغفر الله مما الارضاه وهو ولى  
 التوفيق وبالجمد والثناء حقيق سورة الفاتحة منها قول الشاعر  
 باسم الذي في كل سورة سبعة قد ذكرت على لسان نعمة استعاق الاسم السموي  
 هو الرفعة واصله هو مثل عمل يدل انك اذا صغرته قلت شمس وجمعه اسما مثل قني  
 واقفا وعنوا وحنا وفيه لغات اسم وسيم وسمى وركى قول الشاعر بها والاسم احل اسم العظم  
 التي بنوا وابلهما على السكون فانطقوا بها مبتدئين زلله واهم في ليل تقع ابتداءهم بالسكن  
 ولا وقعت في الدرج انفق الزيادة في الاسماء العشرة هي ابن وابنة وابنه وابنتان وامر



## منابع

- قرآن کریم

- ابن خلّکان، احمد بن محمّد (١٩٧٠م). وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزّمان. تحقیق: احسان عباس. بیروت: دار صادر.

- ابن دُرّسْتَوِیه، عبد اللّٰه بن جعفر (١٤١٩ق). تصحیح الفصیح وشرحہ. تحقیق: محمّد بدوی مختون. قاهرة: المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية.

- ابن دُرّید، محمّد بن حسن (١٩٨٧م). جمهرة اللغة. تحقیق: رمزی منیر بعلبکی. بیروت: دار العلم للملایین.

- ابن مُعْتَزّ، عبد اللّٰه بن محمّد (بی تا). طبقات الشعراء. تحقیق: عبدالستّار احمد فراج. قاهرة: دار المعارف.

- ابوزیاد أسدی، عُبَید بن أبِریص (١٤١٤ق). دیوان عبید بن الأبرص. شرح: اشرف احمد عدرة. بیروت: دارالکتب العربی.

- ابوسعید سیرافی، حسن بن عبد اللّٰه (١٤٢٩ق). شرح کتاب سیبویه. تحقیق: احمد حسن مہدلی و علی سیّد علی. بیروت: دار الکتب العلمیة.

- ابوشعّاء عَجّاج، عبد اللّٰه بن رُؤَبَة (١٤١٦ق). دیوان العجّاج. تحقیق: عزة حسن. بیروت: دار الشرق العربی.

- ابو عبد اللّٰه زَوْزَنی، حسین بن احمد (١٤٢٣ق). شرح المعلّقات السبع. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- ابو عقیل عامری، لَبید بن رَبِیعَة (١٤٢٥ق). دیوان لبید بن ربیعة. تحقیق: حَمْدُو طَمّاس. بیروت: دار المعرفة.

- ابوعلی قالی، اسماعیل بن قاسم (١٤١٩ق). المقصور والممدود. تحقیق: احمد عبدالمجید. قاهرة: مكتبة الخانجي.

- ابوعلی مرزوقی، احمد بن محمّد (١٤٢٤ق). شرح دیوان الحماسة لأبي تمام. بیروت: دار الکتب العلمیة.

- ازهری، محمّد بن احمد (١٤٢٢ق). تهذیب اللّغة. تحقیق: محمّد عَوْض مُرْعَب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.



- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۴۳۲ق). الإبانة عن أصول الديانة. تحقيق: صالح عصيمي تميمي. رياض: دار الفضيحة.
- بلاذري، احمد بن يحيى (۱۴۱۷ق). كتاب جمل من أنساب الأشراف. تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلي. بيروت: دارالفكر.
- بهاء الدين عاملی، محمد بن حسين (۱۴۱۸ق). الكشكول. تحقيق: محمد عبد الكريم نمری. بيروت: دار الكتب العلمية.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۲۴ق). كتاب الحيوان. بيروت: دار الكتب العلمية.
- جزائري، طاهر بن صالح (۱۴۲۸ق). شرح خطب ابن نباتة. تحقيق: احمد فريد مزیدی. بيروت: دار الكتب العلمية.
- جوهري، اسماعيل بن حماد (۱۴۰۷ق). الصحاح؛ تاج اللغة وصحاح العربية. تحقيق: احمد عبدالغفور عطار. بيروت: دار العلم للملايين.
- حبشي، عبدالله محمد (۱۴۲۵ق). جامع الشروح والحواشي. ابوظبي: المجمع الثقافي.
- حميري يمني، شوان بن سعيد (۱۴۲۰ق). شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم. تحقيق: حسين بن عبدالله عمري و مطهر بن علي إرياني و يوسف محمد عبدالله. دمشق: دار الفكر.
- دينوري، ابن قتيبة (۱۳۹۷ق). غريب الحديث. تحقيق: عبدالله جبوري. بغداد: مطبعة العاني.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۲م). المعارف. تحقيق: ثروت عكاشة. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ذبياني، شماخ بن ضرار (۱۹۶۸م). ديوان الشماخ بن ضرار الذبياني. تحقيق: صلاح الدين هادي. القاهرة: دار المعارف.
- رضي استرابادي، محمد بن حسن (۱۳۹۵ق). شرح شافية ابن الحاجب. تحقيق: محمد نورالحسن و محمد زفزاف و محمد محيي الدين عبد الحميد. بيروت: دار الكتب العلمية.
- زمخشري، محمود بن عمر (۱۴۱۹ق). أساس البلاغة. تحقيق: محمد باسل عيون السود. بيروت: دار الكتب العلمية.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل. تحقيق: مصطفى حسين احمد. بيروت: دار الكتاب العربي.
- \_\_\_\_\_ (بی تا). الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل. بيروت: دار المعرفة.

- شرح آیات الکشاف. نسخه خطی مجموعه فاتح کتابخانه سلیمانیه ترکیه، به شماره ٦٢٥. کتابت: ٩٦٩٦ق.
- شرف الدین طیبی، حسین بن عبدالله (١٤٣٤ق). فتوح الغیب فی الکشاف عن قناع الریب؛ حاشیه الطیبی علی الکشاف. تحقیق: ایاد احمد غنوج و جمیل بنی عطا. دبى: جائزة دبى للقرآن الکریم.
- صغانی، حسن بن محمد (١٣٩٧ق). التکملة والذیل والصلة لکتاب تاج اللغة وصحاح العربیة. تحقیق: عبدالعلیم طحاوی و ابراهیم اسماعیل أیاری و محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهرة: دار الکتب.
- طه دُرّة، محمد علی (١٤٣٠ق). تفسیر القرآن الکریم وإعرابه وبیانه. دمشق: دار ابن کثیر.
- عبّادی، عبدالله بن محمد (بی تا). ذیل طبقات الفقهاء الشافعیین. تحقیق: احمد عمر هاشم و محمد زینهم محمد عزب. قاهرة: مكتبة الثقافة الدینیة.
- غریب، مسعود (١٤٤٠ق). الشاهد الشعری؛ دراسة معجمیة بلاغیة الکشاف للزمخشري عینه. عمّان: دار المعتز.
- قرطبی، ابن عبدالبرّ (١٤١٢ق). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب. تحقیق: علی محمد بجاوی. بیروت: دار الجیل.
- قمی نیشابوری، نظام الدین (١٤١٦ق). تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ماوردی، علی بن محمد (١٤٠٩ق). أعلام النبوة. بیروت: دار ومکتبة الهلال.
- محبّ الدین افندی، محمد بن ابی بکر. تنزیل الآیات علی الشواهد من الآیات؛ شرح شواهد الکشاف. جلد ٤ ← زمخشری (بی تا).
- مرزوقی، محمد علیان. مشاهد الإنصاف علی شواهد الکشاف. مقدمه/پاورقی ← زمخشری (١٤٠٦ق).
- معافری، سعید بن محمد (١٣٩٥ق). کتاب الأفعال. تحقیق: حسین محمد محمد شرف. قاهرة: مؤسسة دار الشعب.
- میدانی نیشابوری، احمد بن محمد (بی تا). مجمع الأمثال. تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید. بیروت: دار المعرفة.
- نابغة ذبیانی، زید بن معاویه (١٤١٦ق). دیوان النابغة الذبیانی. شرح: عباس عبدالساتر. بیروت: دار الکتب العلمیة.

## جستاری در هویت «شیخ بحر فارس» (دانشمندی ناشناخته از قرن چهارم هجری)

سید محمد مهدی جعفری طبری شیاده\*

### چکیده

حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور، ضمن تراجم مشایخ خویش، در شرح حال استادش ابوالعباس میکالی (د. ۳۶۲ق) پس از ذکر نام و نسب وی، در بیان تحصیل او، در ضمن گزارش خود، از سماع الموطأ مالک توسط او در منطقه فارس نزد دانشمندی ناشناس مشهور به «شیخ بحر فارس» یاد کرده که این شیخ خود آن را از شاگرد و راوی مالک، ابو مصعب زهری (د. ۲۴۳ق) اخذ نموده است. نویسنده در این مقاله با استفاده از شواهد حدیثی - رجالی به تعیین احتمالی هویت این شخص پرداخته و طبق یافته‌ها «شیخ بحر فارس» را ابن زیرک فارسی دانسته است.

کلیدواژه‌ها: حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، الموطأ مالک، ابوالعباس میکالی، ابن زیرک فارسی، شیخ بحر فارس

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۲۸

\* دانش‌آموخته دکتری دانشگاه تهران و پژوهشگر متون تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی/

smm.djafari@gmail.com

## مقدمه

ابو عبدالله حاکم بن یحیی نیشابوری، در تاریخ نیشابور، در دو موضع از سماع و بهره‌یابی استادش ابوالعباس اسماعیل میکالی نیشابوری (د. ۳۶۲ق)، ادیب نامدار خراسان، نزدیکی از مشایخ دانشمند «اقلیم پارس» یاد می‌کند که خود از شاگردان و راویان ابو مصعب زهری مدنی، از واپسین راویان مالک و الموطأ او بوده است. نخست در ترجمه حال نسبتاً مفصل ابوالعباس میکالی، که از آن دانشمند ناشناس فارسی با عنوان ابهام‌آمیز «شیخ بحر فارس» یاد نموده است (السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۵۳۴/۱۲، ذیل «المیکالی»)<sup>۱</sup> و دگر بار در شرح حال دیگر استاد ادیب خود، ابوبکر نحوی جوری (د. ۳۵۹ق) - از اهالی گور (جور) فارس و مقیم نیشابور، و از شاگردان ابن‌دُرید ازدی و ابن‌درستویه فارسی - که حاکم از او با تعبیر «علامه» در «معرفة الأنساب و علوم القرآن» یاد کرده است. حاکم در ضمن شرح حال ابوبکر نحوی جوری، به سماع الموطأ مالک توسط میکالی در کتابی (ادبستان) واقع در فارس اشاره نموده که آن را نزد شیخی از اهل فارس فرا گرفته که آن شیخ خود آن را از ابو مصعب زهری روایت داشته است (السمعانی، ۱۳۸۲: ۳۹۹/۲، ذیل «الجوری»). بی‌گمان وجود فرهنگنامه‌ها و تواریخ محلی کهن فارس<sup>۲</sup> می‌توانست در شناخت و روشن شدن هویت این دانشمند کارساز باشد. با این همه می‌توان به کمک شواهد ارائه‌شده در برخی متون تراجم و بررسی زنجیره اسانیدی که شامل مشایخ و استادان شخص مورد نظر است، تا اندازه‌ای از ابهامات موجود کاست.

۱. یاقوت حموی نیز، ضمن تصریح به نقل این بخش ترجمه میکالی از تاریخ حاکم، تنها به سماع موطأ مالک توسط او اشاره کرده است، بی‌آنکه به شیخی که از او سماع نموده، توجه داده باشد (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ۷۲۲/۲).  
 ۲. متون و تواریخی همچون: «مشیخة فارس» ابوالحسن دیلمی (د. ۳۷۱ق)؛ «مشیخة فارس» ابوشجاع مقاریضی (د. ۵۰۹ق) در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه (جنید شیرازی، ۱۳۲۸ش: ۴ و ۱۰۱)؛ «تاریخ مشایخ فارس» صائن‌الدین حسین بن سلمان الفقیه (د. ۶۶۴ق) (همان: ۱۷۷)؛ «طبقات اهل فارس و شیراز» حافظ ابو عبدالله القصّار (السمعانی، ۱۳۸۲: ۲۱۸/۸؛ ابن‌نقطه، ۱۴۱۰ق: ۴۵۴/۱)؛ «تاریخ شیراز» ابوالقاسم هبة‌الله الشیرازی (د. ۴۸۵ق) (الخطیب البغدادی، ۱۴۱۷: ۱۸۹/۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲: ۳۶۷/۲).

### بحث و بررسی

برای توضیح بیشترِ دو بار تصریح حاکم به استاد این شیخ فارسی، یعنی ابومصعب زهری، مهم‌ترین منبع تهذیب الکمال مِزّی (د. ۷۴۲ق) است که نه تنها به شرح حال تمام راویان صحاح ششگانه پرداخته است، بلکه فهرست نسبتاً مفصّلی از کسانی عرضه کرده که از ابومصعب زهری مدنی (فقیه و قاضی اعتزالی مدینه در ایام خلافت مأمون) روایت کرده‌اند یا وی از آن‌ها روایت نموده است. مِزّی در پایان ترجمه حال ابومصعب زهری، ضمن بیان اخذ روایت و کسب دانش او از امام سجّاد<sup>(ع)</sup> و مالک بن انس، از میان راویان غیر عرب وی، همچون نسائی، زکریا سجزی (معروف به خیاط السنّة)، ابوزرعه و ابوحاتم رازی، از فقیه و محدّثی با نام اسحاق بن احمد الفارسی یاد نموده است (المِزّی، ۱۴۰۰ق: ۲۸۰/۱).

به‌رغم آگاهی‌های اندک و پراکنده، با جستجو در منابع رجالی و جوامع حدیثی بازمانده، جز تعیین کنیه و شهرت این اسحاق بن احمد فارسی، می‌توان به اطلاعات جزئیات بیشتری نیز دست یافت. ابن ماکولا، و به پیروی از او سمعانی، به مناسبت یادکرد نسب و نام نیای فرد مورد بررسی، عنوان کامل او را اسحاق بن احمد بن زیرک یزدی ضبط نموده و موضوع یکی از نگارش‌های او را «مُسند» دانسته است. همچنین از میان مَشایخ او، به محمد بن حمید رازی (از استادان ترمذی، ابن حنبل و ابن جریر طبری) اشاره کرده و ابن‌برزویه اصفهانی (معروف به غلام نفطویه) را از شاگردان او دانسته است (نک. ابن ماکولا، ۱۴۰۰ق: ۴۵۶/۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۴۹۳/۱).<sup>۱</sup>

ابوالشیخ انصاری نیز، که گویا شاگرد وی بوده، یک‌بار از پدر او با عنوان ابوجعفر احمد بن زیرک یزدی یاد کرده و روایتی به واسطه او درباره «استواء خداوند بر عرش» نقل نموده است (نک. البیهقی، ۱۴۱۳ق: ۳۰۵/۲؛ همو، ۱۴۰۱ق: ۱۱۹/۱). ابوالشیخ در

۱. ظاهراً سمعانی با آگاهی از تباین ظاهری میان دو نسبت «فارسی» و «یزدی» مزبور، در آغاز این مدخل (الیزدی)، یزد را از کوره‌ها و مضافات اصطخر فارس دانسته است (نک. السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۴۹۳/۱) و یاقوت حموی نیز در نیمه نخست قرن هفتم، همچون دیگر مواضع، بی‌کم‌وکاست آن را از سمعانی نقل نموده است (نک. یاقوت الحموی، ۱۹۹۵م: ۴۳۵/۵).



طبقات المحدثین بأصبهان چند بار به سماع خود از اسحاق بن احمد الفارسی تصریح نموده و در یک مورد به استناد گفتار او، وجه تسمیه اصفهان را ضمن عبارتی فارسی در متن آورده است (ابوالشیخ، ۱۴۱۲ق: ۱/۱۴۹). در این میان تراجم‌نگاران مصر و شام به‌روشنی تقریباً همه‌جا (مثلاً نک. المزی، ۱۴۰۰ق: ۱۳/۹۲، ۱۵/۲۱۵، ۱۵/۳۸۰، ۲۴/۴۳۴، ۲۶/۹، ۲۶/۱۴۳؛ الذهبی، ۱۴۰۹ق: ۷/۱۴۲) از نام نیای او با نسبت مکانی «الفارسی»<sup>۱</sup> یاد کرده‌اند و با ذکر نام کامل او (اسحاق بن احمد بن زیرک الفارسی)، وی را از روایان و شاگردان عبدالرحمن بن عمر اصفهانی ازرق (آسمانی چشم) معروف به رُسته اصفهانی دانسته‌اند (نک. المزی، ۱۴۰۰ق: ۱۷/۲۹۶).

معاصر مزی، ذهبی فراتر رفته و افزون بر ذکر عنوان کامل این دانشمند (اسحاق بن احمد بن زیرک الفارسی)، به کنیه او (ابویعقوب) نیز اشاره کرده و سال مرگ وی را هم تعیین نموده است. ذهبی، ذیل وفیات، درگذشت او را رجب سال ۳۰۹ق ذکر کرده است (نک. الذهبی، ۱۴۰۹ق: ۷/۱۴۲).

با توجه به شیوه استقصایی مزی در إحصاء تفصیلی استادان و روایان عالمان ومحدثان و منحصر به فرد بودن تنها یک دانشمند فارسی از این مجموعه در سِلک شاگردان ابومصعب زُهری از سوی، و هم طبقه‌بودن ابن زیرک با استادان و مشایخ ابوالعبّاس میکالی مورد اشاره حاکم (به لحاظ زمانی) از سوی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که، به احتمال بسیار، راوی موطاً مالک و دارنده عنوان «شیخ بحر فارس» مذکور در تاریخ نیشابور همو باشد<sup>۲</sup>، هرچند سبب گمنامی و نامعلوم‌بودن نام و عنوان دقیق وی را در هر دو موضع تاریخ حاکم ندانیم. از طرفی، با فرض این که ابن زیرک همین شخص بوده باشد، کاربرد تعبیر «شیخ بحر فارس»،

۱. چنین به نظر می‌رسد که عمده توجه نویسندگان ایرانی همچون ابوالشیخ، ابن ماکولا، بیهقی و سماعی، بیشتر ناظر به نسبت دقیق محلی ناحیه یزد بوده است، درحالی که نویسندگان شامی و مصری در صدد آند تا او را به واحد جغرافیایی بزرگ‌تر و مشهورتر آن، یعنی فارس، منتسب نمایند.

۲. کلان‌سال بودن میکالی هنگام درگذشتش (در ۹۲ سالگی) نیز بهره‌یابی او از ابن زیرک و مشایخ هم طبقه او را تا اندازه‌ای توجیه می‌نماید.

بسان دیگر تعبیر مشابه، این پرسش را پیش می‌کشد که آیا محلّ سکونت او در یکی از سواحل یا جزایر «دریای پارس» بوده است؟ با توجه به دو گزارش حاکم دربارهٔ میکالی، پاسخ اجمالاً مثبت است، اما تعیین دقیق‌تر محلّ حیات و حضور این دانشمند را دست‌کم در مقاطعی<sup>۱</sup> از زندگی، چگونه می‌توان به‌دست داد؟ شاید به کمک ساخت‌های همسان ترکیب اضافی پیش‌گفته بتوان به این مهم دست یافت. یک نمونهٔ مشابه «شیخ البحر» در اشاره به یک صاحب‌منصب سیاسی منسوب به «البحر»<sup>۲</sup> / بحر پارس را می‌توان در ترکیب «سلطان البحر»<sup>۳</sup> نشان داد که به والی مستقل<sup>۴</sup> یا نیمه‌مستقل منطقه اطلاق می‌شده و بدین طریق بر جزیره‌ها، بندرگاه‌ها و آبراهه‌های تجاری و کشتیرانی خلیج فارس ریاست و حکومت داشته و عمدتاً تا پیش از حوالی قرن هشتم هجری تخته‌گاه‌شان جزیرهٔ کیش/قیس<sup>۵</sup> بوده است. این جزیره در این زمان از کورهٔ اردشیرخرّه فارس بوده (نک. ابن بلخی،

۱. بی‌گمان در این ساخت، ترکیب اضافی (غیروصفی) «شیخ بحر فارس» که متضمّن سه تقدیر و در نتیجه سه معنای منحصر «لام» اختصاص، «من» نشویه و «فی» ظرفیت می‌باشد، هر یک موجب مفهومی مشخص و متفاوت طیّ دورهٔ مزبور خواهد بود.

۲. در منابع، عنوان «البحر» عبارت بود از «جزایری که از حدّ سند تا عمان در بحر فارس است [و آنها را] از حساب مُلک فارس شمرده‌اند و بزرگترین آن به کثرت مردم و نعمت، جزایر قیس و بحرین است» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

۳. برای نمونه‌ای از کاربرد «سلطان البحر»، نک. جنید الشیرازی، ۱۳۲۸: ۲۳۹، در ضمن ترجمهٔ حال شیخ عفیف‌الدین اسرائیل خنجی، که تا پایان عمر (د. بعد از ۷۰۰ق) در جزائر هرمز می‌زیسته است: «ورثَ سلطان البحر مَحْمَلاً لِلْحُجَّاجِ... ثُمَّ أُرْسِلَ سُلْطَانُ الْبَحْرِ إِلَى شِيرَاز لِرِسَالَةِ أَنْفَذِهَا إِلَيْهِ...». حافظ نیز در بیتی ترجمهٔ فارسی این ترکیب را به‌صورت «پادشه بحر» به کار برده است:

پایهٔ نظم بلند است و جهانگیر بگو تا کند پادشه بحر دهان پُرگهرم  
(حافظ، ۱۳۷۶: ۳۹۵/۱)

۴. «... و حکام قیس در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام مُلک فارس را از توابع قیس شمرده‌اند و قیس را دولتخانه خوانده‌اند» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

۵. از حدود سال ۷۰۰ تا حوالی سال ۹۱۳ق که پرتغالی‌ها بر جزایر هرمز دست یافتند، هرمز مرکزیت بحر پارس را پس از کیش به‌دست آورد.

۱۳۷۴ش: ۱۰۳) و به جهت امتیازاتی چون بارانداز بودن برای کشتی‌های هندی و کالاهای تجاری آن (نک. یاقوت الحموی، ۱۹۹۵: ۴۲۲/۴)<sup>۱</sup>، غوص بر مروارید (استخراج مروارید)، و رونق تجارت آن در داخل شهر و سواحل جزیره، کیش را «دولتخانه» خوانده و دیگر جزایر دریای پارس را «همه از توابع دولتخانه قیس» دانسته‌اند (نک. مستوفی، ۱۳۸۱ش: ۱۹۵).

بر این اساس - و صرف‌نظر از این‌که لقب «شیخ البحر» احتمالاً خالی از طعن و تعریضی هم نباشد<sup>۲</sup> - ابن‌زیرک فارسی دست‌کم برهه‌ای از مقاطع حیات علمی خویش را در جزیره کیش یا جزایر تابعه آن گذرانده و با توجه به آوازه و جایگاه علمی او در این منطقه، به وی عنوان «شیخ بحر فارس / شیخ البحر» داده شده است. در این صورت می‌توان این‌گونه انگاشت که علی‌رغم انتساب این دانشمند به جزایر دریای پارس، به هنگام حضور میکالی در فارس و تحصیل علم در آن خطه، ابن‌زیرک دست‌کم در فواصلی از سال به شیراز می‌آمده و در آنجا حلقه‌های درس و تحدیث و املاء برقرار می‌نموده است. بدین ترتیب و بر پایه مطالب پیش‌گفته، به نزدیک‌ترین احتمالات می‌توان هویت دانشمند معروف به «شیخ بحر فارس» را در ابن‌زیرک فارسی سراغ گرفت.

## نتیجه

در کنار برخی احادیث و اخبار تردیدآمیز و برساخته صدر اول اسلامی در مدح یا ذم «بحر فارس»<sup>۳</sup>، که به لحاظ متنی و سندی همواره عرصه گفتگوهای درازدامنی را فراهم آورده، و نیز

۱. «... ولملک [کیش] هیة وقدّر عند ملوک الهند لکثرة مراکبه ودوانیجه وهو [الملک] فارسیّ ... وعنده الخیول العرب الکثیرة والنعمۃ الظاهرة...».

۲. وجه احتمالی تعریض‌آمیز بودن لقب «شیخ البحر» از آن جهت می‌تواند باشد که در برخی از آثار معرّب یا عربی، حیوانی دریایی نیز به همین نام موسوم است؛ مثلاً در آثار و متونی همچون هزار و یکشب (الف لیلة وليلة، بخش قصه شیخ البحر) و حیاة الحیوان الکبری دمیری (۱۴۲۴ق: ۶۹/۱). به‌درستی دانسته نیست که آیا ارتباط و پیوندی معنادار میان عنوان این حیوان آبی (شیخ البحر) و لقب استاد میکالی (شیخ بحر فارس / شیخ البحر) وجود دارد یا آنکه این شباهت صرفاً از باب اشتراک لفظی است؟

۳. درباره اخبار و احادیث مدح و ذم مناطق و شهرها تحت عنوان «فضائل البلدان»، از «تفاضل البلدان» ابن عبدربه ←

برخی ادعاهای انکارآمیز اخیر محافل عربی در عدم انتساب و تعلق این دریا به فارس، شاید یکی از اطمینان‌بخش‌ترین موضوعات در اثبات اصالت نام خلیج فارس، در کنار نقشه‌ها و تصاویر تاریخی، القاب و عناوینی همچون «شیخ بحر فارس» باشد که در متن فرهنگ زمانه شکل گرفته و متضمن وثاقت و اصالت انتساب این دریا به فارس است. با توجه به شواهد ارائه شده در متن، ضمن دلالت تاریخی «شیخ بحر فارس»، مقصود از این شخصیت مذکور در تاریخ نیشابور حاکم، ابویعقوب اسحاق بن احمد بن زیرک فارسی یزدی است که در ایام تحصیل ابوالعبّاس میکالی نیشابوری در فارس، الموطأ مالک را که از ابومصعب زُهری مدنی (راوی مالک و قاضی مدینه در ایام خلافت مأمون) روایت نموده بود، به او و دیگر علم‌آموزان این ناحیه آموخته است.

### منابع

- ابن بلخی (۱۳۷۴ش). فارسنامه. توضیح و تحشیه: منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمّد ابوعمر الأندلسی (۱۴۰۴ق). العقد الفريد. تحقیق: د. مفید محمّد قُمیحه. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن ماکولا، الامیر علی بن هبة الله الجرفاذقانی (۱۴۰۰ق). الاکمال فی رفع الإرتیاب عن المؤلف المختلف. تصحیح: عبدالرحمن الیمانی المَعلمی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن نقطة الحنبلی البغدادی (۱۴۱۰ق). إکمال الإکمال. تحقیق: عبدالقیوم عبد ربّ النّبی. مکه المکرمه: جامعة أمّ القُری.
- ابوالشیخ الانصاری، ابو محمد عبدالله الاصبهانی (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م). طبقات المحدثین بأصبهان والواردین علیها. تحقیق: عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابو یعلی الموصلی، احمد بن علی بن المثنی (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م). مُسند أبی یعلی الموصلی. تحقیق: إرشاد الحقّ الأثری. جدّة: دار القبلة للثقافة الإسلامية.

→

اندلسی (۱۴۰۴ق: ۲۷۵/۷) تا «الممدوح من البلدان والمذموم منها وغرائبها»ی مجلسی اصفهانی (۱۴۰۳ق: ۱۶۸/۵۵)، بحث فراوان است و نوعاً این دست آثار را می‌توان از تولیدات جریان‌ها، طیف‌ها و گروه‌های مختلف و متعلق به عصر منازعات قومی، کلامی و سیاسی از اوایل سده دوم تا نیمه سده چهارم دانست که بازتاب نمونه‌ای از آن‌ها را در قالب گفتار پیغمبر در مسند ابی یعلی موصلی بغدادی (د. ۳۰۷ق) درباره وجود دجال در دریای فارس یا دریای روم می‌توان جست (نک. ابو یعلی الموصلی، ۱۴۰۸ق: ۱۱۹/۴).

- البيهقي، ابوبكر احمد بن الحسين الخسروجردي (١٤١٣ق/١٩٩٣م). الأسماء والصفات. تحقيق و تخريج: عبدالله بن محمد الحاشدي. جده: مكتبة السوادي.
- البيهقي، ابوبكر احمد بن الحسين الخسروجردي (١٤٠١ق). الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث. تحقيق: احمد عصام الكاتب. بيروت: دار الآفاق الجديدة.
- جُنيد شيرازي، ابوالقاسم معين الدين (١٣٢٨ش). شدّ الإزار في حطّ الأوزار عن زوّار المزار. تصحيح: محمد بن عبد الوهاب قزويني. طهران: چاپخانه مجلس.
- حافظ شيرازي، شمس الدين محمد (١٣٧٦). ديوان. تدوين و تصحيح رشيد عيوضي، ج١. تهران: نشر صدوق.
- الخطيب البغدادي، ابوبكر احمد بن علي (١٤١٧ق/١٩٩٧م). تاريخ بغداد. دراسة و تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا. بيروت: دار الكتب العلمية.
- الذهبي، الحافظ شمس الدين محمد بن احمد الشامي (١٤٠٩ق). تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام. تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري. بيروت: دار الكتاب العربي.
- السمعاني، ابوسعيد عبدالكريم بن محمد المروزي (١٣٨٢ق/١٩٦٢م). الانساب. تحقيق: عبدالرحمن المعلمي اليماني. حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية.
- الدميري، كمال الدين محمد بن موسى (١٤٢٤ق). حياة الحيوان الكبرى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- المجلسي الأصفهاني، محمدباقر بن محمدتقي (١٤٠٣ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بيروت: مؤسسة دار الوفاء.
- المزي، ابوالحجاج يوسف بن عبدالرحمن القضاعي الكلبي (١٤٠٠ق/١٩٨٠م). تهذيب الكمال في أسماء الرجال. تحقيق: بشر عواد معروف. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- مستوفي قزويني، حمدالله (١٣٨١ش). نزهة القلوب. تصحيح: سيد محمد دبيري سايقي. قزوين: حديث امروز.
- ياقوت الحموي، شهاب الدين بن عبدالله الرومي (١٩٩٣م). معجم الأدباء. تحقيق: إحسان عباس. بيروت: دار الغرب الاسلامي.
- ياقوت الحموي، شهاب الدين بن عبدالله الرومي (١٩٩٥م). معجم البلدان. بيروت: دار صادر.

## ووستنفلد و «مقتل الحسین» منسوب به ابومخنف

انیس وحید\*

### چکیده

درست‌ترین نتیجه‌ای که تاکنون درباره کتاب معجول مقتل الحسین منسوب به ابومخنف کوفی گرفته شده آن است که به سبب تصرفات زیادی که در جای جای آن صورت گرفته، هیچ یک از تحریرهای متفاوتی که در دستنویس‌های مستقل از این اثر باقی مانده نمی‌تواند متعلق به او باشد؛ تاریخ‌گذاری این کتاب نیز مورد بحث و گفتگو بوده و هست.

مقاله حاضر به یکی از قدیم‌ترین تحقیقات مربوط به این اثر معجول، نوشته هاینریش فردیناند ووستنفلد، اسلام‌شناس مشهور، می‌پردازد. ووستنفلد ترجمه‌ای آلمانی از این اثر، همراه با مقدمه‌ای فاضلانه بر آن، عرضه کرد که در سال ۱۸۸۳م در گوتینگن چاپ شد. در این مقاله، برای نخستین بار متن کامل مقدمه او از آلمانی به فارسی ترجمه شده و به همراه آن، کتاب‌شناسی نسبتاً مفصّلی از پژوهش‌های او در حوزه اسلام‌شناسی و تصحیح متون اسلامی، منابع و روش کارش در بررسی مقتل الحسین معجول و برخی نکات درباره آن بیان شده است.

کلیدواژه: مقتل الحسین، کربلا، ابومخنف، ووستنفلد

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۳۰

\* پژوهشگر مستقل / anisvahid@gmail.com

## ۱. مقدمه

یکی از مواریت مکتوب جهان اسلام از سده دوم هجری، نگارش‌های ابومخنف، شیخ اخباری کوفه است که آثار فراوانی را در موضوع تاریخ اسلام پدید آورده و در نگارش‌های پس از خود تأثیر عمیقی گذاشته است. اگرچه بیشتر آثار او از بین رفته، تحریرهای متأخری در قالب رساله‌های مستقل منتسب به او باقی است که بررسی کتاب‌شناختی و تحلیلی آن‌ها با دشواری همراه بوده است. هاینریش فردیناند ووستنفلد (Heinrich Ferdinand Wüstenfeld) یکی از نخستین پژوهشگرانی است که در دوران جدید به ابومخنف و آثارش پرداخته و پژوهش‌هایش در بین محققان و مصححان آثار اسلامی اغلب معتبر شناخته می‌شود. درواقع او نوشته‌های کهن اسلامی را از روی نسخه‌های کتابخانه‌های برلین، گوتا، لیدن، پاریس، وین و پترزبورگ برای نخستین بار بررسی کرده و تصحیح‌های مشهوری از مهم‌ترین منابع تاریخی و جغرافیایی جهان اسلام به یادگار گذاشته است.

یکی از آخرین پژوهش‌های ووستنفلد، بررسی و ترجمه آلمانی کتاب مقتل الحسین منسوب به ابومخنف است که دستنویس‌هایی از آن را در برخی کتابخانه‌های اروپایی تازه تأسیس، یافته و با مقابله آن‌ها توانسته به برداشتی نسبتاً درست از ماهیت این اثر دست یابد. در حقیقت وی با مواریت کهن متعلق به دوران تدوین علوم در جهان اسلام آشنایی کامل داشته است. وی علاوه بر آشنایی با آثار ابن اسحاق، واقدی، طبری، ابن قتیبه، ابن اثیر و جز این‌ها، سنت‌های متنوع در بین مورخان عربی نویس را می‌شناخته و در نهایت توانسته تحلیل نسبتاً عمیقی از منبع مورد بررسی خود پیرامون مقتل امام حسین (ع) عرضه نماید. البته او متن عربی این اثر را تصحیح نکرده و فقط به نشر ترجمه آلمانی آن اقدام نموده است. اما در یک مقدمه کوتاه و عمیق سعی کرده وضعیت مقتل الحسین و نسبت آن با ابومخنف را نشان دهد. از آن‌جا که مقدمه او در این باب یکی از نگارش‌های کهن مستشرقین درباره واقعه کربلا و مقتل نویسی به حساب می‌آید، لازم است به ترجمه، بازخوانی و تحلیل آن بپردازیم.

## ۱-۱. ابومخنف و مقتل الحسین او

ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی غامدی کوفی (متوفی پیش از ۱۷۰ق)، نواده مخنف بن سلیم، صحابی پیامبر (ص) و امام علی (ع) (درباره مخنف بن سلیم، برای نمونه، نک. ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۱۰۹/۶-۱۱۰؛ البغدادی، ۱۴۲۴ق: ۴۸۷۱/۱۴-۴۸۷۳؛ أبو الشیخ الأنصاری، ۱۴۱۲ق: ۲۷۷/۱-۲۸۲)، اخباری بزرگ سده دوم هجری و صاحب آثار مهمی در موضوع تاریخ اسلام است که نظرات گوناگونی درباره او و استناد به آثارش در بین تیره‌های فکری مختلف جهان اسلام ابراز شده است (درباره ابومخنف به‌طور کلی، نک. الندیم، ۱۳۶۶: ۱۵۷-۱۵۸؛ النجاشی الأسدی الکوفی، ۱۴۰۷ق: ۳۲۰-۳۲۱؛ الطوسی، بی تا: ۳۸۱-۳۸۲؛ بهرامیان، ۱۳۷۳: ۲۱۳-۲۲۰).

مقتل الحسین از ابومخنف کوفی - که امروزه به «مقتل ابومخنف» نیز شهرت دارد - در فهرست آثار او که ندیم بغدادی، نجاشی و دیگران از آن نام برده‌اند دیده می‌شود و تا چند سده بعد نیز ظاهراً در اختیار برخی مؤلفان جهان اسلام قرار داشته است. نکته حائز اهمیت آن است که کتاب مجعولی که احتمالاً در قرن ششم پدید آمده و با نام «مقتل ابومخنف» شهرت دارد، ربطی به مقتل الحسین که آن را ابومخنف در سده دوم هجری نگاشته ندارد (این متن را مجلسی دوم در بحار الأنوار نقل کرده [نک. الرفاعی، ۱۳۷۱: ۷۲/۷-۷۳؛ أفندی الإصبهانی، ۱۴۰۳ق: ۵۱۲/۵-۵۱۳] و به‌صورت مستقل نیز چندین بار به چاپ سنگی [از ۱۲۷۱ق به بعد] و سربری رسیده است. بعدها بسیاری از کتاب‌شناسان جهان اسلام آن را اثری متفاوت از اثر اصلی ابومخنف دانسته‌اند (برای آگاهی بیشتر، نک. رضایی، ۱۳۹۹: ۶۹-۷۵). برخی محققان بخش‌هایی از مقتل الحسین را از منابع متقدم تدوین کرده‌اند، و منظم‌تر از همه محمد هادی یوسفی غروی در کتاب وقعة الطف لابی مخنف کوشیده نقل قول‌های اصیل مقتل الحسین ابومخنف را که عمدتاً در تاریخ طبری و شماری مأخذ دیگر مندرج است، گردآوری و آن اثر مفقود را بازسازی نماید. همچنین باید یاد کرد از کتاب نصوص من تاریخ ابی مخنف، تدوین و گردآوری کامل سلمان الجبوری، که سعی کرده همه نقل قول‌های مورخان بعدی از آثار متعدد ابومخنف (و نه فقط از مقتل الحسین او) را گردآوری کند. این اثر در دو مجلد توسط دار المحجة البيضاء در بیروت منتشر شده است.



نتیجه‌گیری مهمی که ووستنفلد با درک درست و عمیق خویش از آثار کلاسیک عرب عرضه کرده آن است که مقتل الحسین ابومخنف، پس از دست‌به‌دست‌شدن‌های متعدد و قرار گرفتن در اختیار قصه‌نویسان، عملاً تغییر ماهیت داده و به کتابی دیگر در ادوار متأخر تبدیل شده است. مهم اینکه او زمانی به چنین نتیجه‌ای رسیده که هنوز مطالعات شیعی در مجامع غربی به‌طور جدی آغاز نشده و حتی آوازه بحار الأنوار - که تحریری از این مقتل در آن قرار دارد - به محافل علمی مستشرقین نرسیده بود.

#### ۱-۲. ووستنفلد و پژوهش‌های اسلام‌شناسی

ووستنفلد (۳۱ ژوئیه ۱۸۰۸م - ۸ فوریه ۱۸۹۹م)، شرق‌شناس آلمانی، مصحح و پژوهشگر متون تاریخی و جغرافیایی جهان اسلام در قرن نوزدهم میلادی است که دستاوردهای وی همچنان مورد استناد قرار می‌گیرد. آغاز فعالیت وی در زمینه تصحیح آثار کلاسیک عربی مصادف با سال‌های اولیه رواج صنعت چاپ در جهان اسلام است. وی نخستین آثار خویش را زمانی به چاپ رسانده (از جمله، چاپ طبقات الحفّاظ ذهبی در ۱۸۳۳-۱۸۳۴م) که از ظهور صنعت چاپ «سربی» در ایران (چاپ رساله جهادیه، اثر میرزا عیسی قائم‌مقام، در سال ۱۲۳۳ق/۱۸۱۸م) کمتر از دو دهه می‌گذشته، و ورود صنعت چاپ «سنگی» و تکثیر متون اسلامی به ایران (چاپ متن قرآن کریم، در سال ۱۲۴۹ق/۱۸۳۴م) نیز دقیقاً در همان سال اتفاق افتاده است.

ووستنفلد تحصیلات خود را در دو دانشگاه گوتینگن و برلین به اتمام رساند و در آن دوران زبان‌های شرقی متعددی را فرا گرفت. او فعالیت خود را از ۱۸۳۸م در دانشگاه گوتینگن به‌عنوان کتابدار آغاز کرد و در ۱۸۴۲م به کسوت استادی دانشگاه درآمد و در فاصله ۱۸۵۴م تا ۱۸۷۹م به‌عنوان استاد و مدیر در دانشگاه گوتینگن (از ۱۸۷۶م در مقام مدیر کرسی تاریخ آکادمی علوم در آن دانشگاه) اشتغال داشت. وی یکی از پراثرترین محققان در زمینه تاریخ و تاریخ ادبیات عرب شناخته می‌شود که تمرکز اصلی اش همواره بر پژوهش و چاپ آثار تاریخی زبان عربی بوده است. قسمت اعظم شهرت این خاورشناس بزرگ مرهون تصحیح و نشر برخی از آثار کلاسیک عربی در رشته تاریخ و جغرافیاست که

از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به آثار ابن خلّکان، ابن اسحاق، ابن قتیبۀ، ابوعبید بکری، یاقوت حموی و زکریا قزوینی اشاره کرد. وی همچنین تألیفات متعدّدی دربارهٔ زبان و جغرافیای قلمرو اسلامی و نیز تاریخ و جغرافیای مکه و مدینه داشته که بیشتر آن‌ها در قالب کتابچه‌هایی نشر یافته است. برخی از آثار او، شامل کتب تصحیحی، تألیفی و مقاله‌های طولانی و کتابچه‌ها، به شرح زیر است:

- تصحیح بخش‌هایی از طبقات الحفّاظ [یا تذکرة الحفّاظ]، از شمس‌الدین ابوعبدالله ذهبی، گوتینگن، ۱۸۳۳-۱۸۳۴م.

- تصحیح وفيات الأعیان، ابن خلّکان، گوتینگن، ۱۸۳۵-۱۸۵۰م.

- تصحیح اللباب فی تهذیب الأنساب، از ابن اثیر، گوتینگن، ۱۸۳۵م.

- تصحیح تهذیب الأسماء و اللغات، از نووی، گوتینگن، ۱۸۴۲-۱۸۴۷م.

- تصحیح کتاب المشترك وضعاً و المفترق صقلاً [فرهنگ هم‌نام‌های جغرافیایی]، یاقوت حموی، گوتینگن، ۱۸۴۶م.

- تصحیح بخشی از خطّ مقریزی، به همراه ترجمۀ آن، گوتینگن، ۱۸۴۷م [بر اساس دستنویس‌های لیدن، پاریس و وین].

- تصحیح عجائب المخلوقات از زکریّا قزوینی، گوتینگن، ۱۸۴۸م.

- تصحیح آثار البلاد و أخبار العباد، از زکریّا قزوینی، گوتینگن، ۱۸۴۸م.

- تصحیح کتاب مختلف القبائل و مؤتلفها، از ابوجعفر محمّد بن حبیب بغدادی، گوتینگن، ۱۸۵۰م.

- تصحیح کتاب المعارف، ابن قتیبۀ، گوتینگن، ۱۸۵۰م.

- تصحیح کتاب الإشتقاق، از ابن درید، گوتینگن، ۱۸۵۴م.

- تصحیح کتاب سيرة سيّدنا محمّد رسول الله ص [مشهور به سيرة رسول الله ص]، رواية

أبي عبد الله عبد الملك بن هشام عن... محمّد بن اسحاق، گوتینگن، ۱۸۵۸-۱۸۶۰م [ج ۱، در دو مجلد مشتمل بر ۱۰۲۶ ص، و ج ۲ شامل برخی ملاحظات و یادداشت‌ها].

- تصحیح و بازسازی مجموعه‌ای از آثار در باب اخبار مکه (Die Chroniken der Stadt

Mekka)، لایپزیگ، ۱۸۵۷-۱۸۶۱م، ج ۴ [این مجموعه چهارجلدی، مشتمل بر پنج اثر در

تاریخ محلّی مکه همراه تصحیح و ترجمه گزیده آن‌ها به آلمانی است که عبارتند از: متن کامل اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار از ازرقی، بر اساس دستنویس‌های برلین، گوتا، لیدن، پاریس و پترزبورگ (ج ۱)؛ گزیده‌ای از سه کتاب اخبار مکه از فاکهی، شفاء الغرام از فاسی، الجامع اللطیف از ابن ظهیر، بر اساس دستنویس‌های لیدن، برلین و گوتا (ج ۲)؛ و الاعلام باعلام بیت‌الله الحرام از قطب‌الدین نهروالی، بر اساس دستنویس‌های برلین، گوتا و لیدن (ج ۳). ووستنفلد در ج ۴ به تاریخ مکه پرداخته و گزارش‌ها و اطلاعات سه جلد نخست را با نظامی تاریخی عرضه کرده است. او همچنین در این جلد نقشه‌ای از شهر و شجره‌نامه شرفای مکه به دست داده است (در این باره، نیز نک. احمدیان، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۹).

- تصحیح معجم البلدان، از یاقوت حموی، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۳م [او مقاله‌ای نیز با عنوان «یاقوت مسافر به عنوان نویسنده و عالم» (Der Reisende Jâcût als Schriftsteller und Gelehrter) نگاشته که زندگی‌نامه یاقوت حموی بر اساس منابع مختلف است و در مجله اخبار انجمن علوم گوتینگن (Nachrichten der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen) در سال ۱۸۶۵م، ص ۲۳۳-۲۴۳ منتشر شده است].

- تصحیح معجم ما استعجم، از ابو عبید بکری، ۱۸۷۶-۱۸۷۷م.

- مدارس عرب و مدرّسان آن: بر اساس گزیده‌ای از طبقات الشافعیة ابن [قاضی] شهبه (Die Akademien der Araber und ihre Lehrer: nach Auszügen aus Ibn Schohba's Klassen der Schafeiten)، گوتینگن، ۱۸۳۷م [کتاب حاضر در بردارنده معرفی ۳۷ مدرسه علمی در بغداد، نیشابور، دمشق، اورشلیم و قاهره در فاصله قرون پنجم تا نهم هجری، و زندگی‌نامه مختصری از ۲۵۴ نفر از علماست که ۱۸۷ نفر از آن‌ها در ذیل بخش مدارس و ۶۷ نفر از ایشان در بخش مستقلی در انتهای کتاب معرفی شده‌اند. متن آلمانی با گزیده‌ای دوصفحه‌ای از آثار ابن خلّکان به پایان می‌رسد و ضمیمه کتاب نیز ۲۲ صفحه شامل منتخبی از مطالب کتاب ابن قاضی شهبه است که برای نخستین بار عرضه گردیده است].

- پیرامون منابع و فیات الأعیان ابن خلّکان (Über die Quellen des Werkes: Ibn Challikani vitae illustrium virorum)، گوتینگن، ۱۸۳۷م.

- تاریخ اطباء و محققان علوم طبیعی عرب (*Geschichte der arabischen Aerzte und Naturforscher*)، گوتینگن، ۱۸۴۰.

- جداول شجره‌نامه‌ای قبایل و خاندان‌های عرب، به‌همراه یادداشت‌های تاریخی و جغرافیایی در یک فهرست الفبایی (*Genealogischen Tabellen der Arabischen Stämme und Familien, Mit Historischen und Geographischen Bemerkungen in einem alphabetischen Register*)، گوتینگن، ۱۸۵۲م [این اثر شجره‌نامه قبایل و خاندان‌های عرب را در دو بخش قبایل یمنی (قحطانی) و قبایل اسماعیلی (عدنانی) عرضه می‌کند. سه شجره خانوادگی به عربی در ابتدای جداول، نسب مشترک اوس و خزرج را نشان می‌دهد و شجره چهارم نیز مربوط به حاکمان اموی اندلس است].

— جدول تطبیقی تقویم اسلامی و مسیحی (*Vergleichungs-Tabellen der Muhammedanischen und Christlichen Zeitrechnung*)، لایپزیگ، ۱۸۵۴م (و چاپ‌های متعدد بعدی). طبق شرح قریشی (صاحب کتاب مشهور فارسی که بر مبنای کتاب ووستنفلد و تکمله ماهر منتشر شده. نک. سطور آینده، و منابع) درباره تاریخچه تدوین تقویم‌های تطبیقی نزد مستشرقین، «از قرن هیجدهم میلادی به بعد دانشمندان مستشرق همواره تلاش می‌کرده‌اند تا به یک سیستم علمی تطبیق سال‌های هجری و میلادی دست یابند. مستشرق شهیر، ایدلر اولین کسی بود که با انتشار کتاب خود در میان سال‌های ۱۸۲۱-۱۸۴۴م... زمینه لازم این کار را فراهم آورد و از روی علم هیأت ثابت کرد که رابطه‌ای بین این دو سیستم گاه‌شماری وجود دارد» (ووستنفلد - ماهر، ۱۳۶۰: بیست‌وپنج). جدول ووستنفلد «سال‌های ۱ تا ۱۳۰۰ هجری قمری را شامل می‌شد و کمی ناقص به نظر می‌آمد. در نتیجه مستشرق دیگر...، ادوارد ماهر به تکمیل آن همت گماشت و آن را تا سال ۱۵۰۰ هجری قمری توسعه داد... توفیق ووستنفلد و ماهر در تهیه جداول تطبیقی مذکور توجه و علاقه مستشرقین را به این موضوع مهم برانگیخت و دانشمندان دیگری نیز به تهیه تقویم‌های مشابهی پرداختند... از جمله شایبه در سال ۱۸۶۷م در الجزیره، لار در سال ۱۸۸۷م در طنجه، مالاتریس در سال ۱۸۸۹م، ژوسنه در ۱۹۰۳م در مادرید، شرام در ۱۹۰۸م، گابرائیلی در ۱۹۱۶م در رم، زامباور در ۱۹۲۷م در هانوفر، سر وولزلی هیگ در ۱۹۳۲م در لندن، پردا روگیگ در ۱۹۴۱م در تتوان، هیمنه‌نر در ۱۹۴۶م در مادرید،

فیلیپس در سال ۱۹۵۱م در لندن [و شماری دیگر] آثار پراج خود را منتشر ساختند» (همان: بیست و هفت - بیست و هشت).

- تاریخ شهر مدینه بر اساس گزیده‌ای از متن عربی متعلق به سمهودی (*Geschichte der Stadt Medina: im Auszuge aus dem Arabischen. By 'Alī ibn 'Abd Allāh al-Samhūdī*)، گوتینگن، ۱۸۶۰م [این کتاب بر اساس خلاصه الوفاء - که خود تلخیصی از وفاء الوفاء سمهودی است - نگارش یافته و شامل هشت فصل است که با فهرستی عربی - آلمانی از اسامی امکنه مدینه به پایان می‌رسد].

- جاده‌های اصلی منشعب از مدینه، بر اساس توصیف نویسندگان عرب (*Die von Medina auslaufenden Hauptstrassen, Nach Arabischen Schriftstellern beschrieben*)، ۱۸۶۴م.

- اقامتگاه‌ها و مسیر هجرت قبائل عربی [ترجمه بخشی از کتاب ابو عبید بکری] (*Die Wohnsitze und Wanderungen der arabischen Stämme*)، ۱۸۶۹م [این کتاب ترجمه آلمانی مقدمه معجم ما استعجم اثر ابو عبید بکری، و متضمن اطلاعات ادبی، تاریخی، جغرافیایی و تبارشناسی است که در جدول شجره‌نامه قبایل و خاندان‌های عرب نیز از آن استفاده شده است].

- جاده بصره به مکه: با چشم انداز ضارجه (*Die Strasse von Bagra nach Mekka: mit der Landschaft Dharīja*)، بر اساس نقشه ترسیم‌شده پروفیسور کیپر، گوتینگن، ۱۸۷۱م.

- بحرین و یمامه، بر اساس توصیف جغرافی دانان عربی (*Bahrein und Jemâma. Nach arabischen Geographen beschrieben*)، گوتینگن، ۱۸۷۴م. این اثر کوتاه کوششی است در جهت شناخت جغرافیای مناطق بحرین و استان یمامه براساس آثار جغرافی دانان و شاعران عرب با بهره‌مندی از اسامی جغرافیایی به کاررفته توسط آنها، در مقدمه این اثر به این نکته پرداخته شده که بحرین و یمامه ناشناخته‌ترین قسمت‌های شبه جزیره عربی می‌باشند که تنها سه اروپایی در سال‌های ۱۸۱۹م، ۱۸۶۲-۱۸۶۳م و ۱۸۶۴م توانسته بودند به این مناطق سفر کنند، بی‌آنکه درک جغرافیایی درستی از آن قلمرو داشته باشند. کتاب مشتمل بر یک نقشه و فهرستی الفبایی از اسامی امکنه به عربی و آلمانی است.

- قلمرو مدینه (*Das Gebiet von Medina*)، ۱۸۷۳م.

- ترجمه آثار عربی به لاتین از قرن یازدهم ( *Die Übersetzungen arabischer Werke in* )  
(*das Lateinische seit dem XI. Jahrhundert*)، ۱۸۷۷م.
- تاریخ خلفای فاطمی براساس منابع عربی ( *Geschichte der Fatimiden-Chalifen* )  
(*nach Arabischen Quellen*)، ۱۸۸۱م.
- تاریخ‌نویسان عرب و آثار آن‌ها ( *Die Geschichtschreiber der Araber und ihre* )  
(*Werke*)، گوتینگن، ۱۸۸۲م.
- مقتل الحسین بن علی و ثار [المختار]، رمانی تاریخی از عربی ( *Der Tod des Husein* )  
(*ben Ali und die Rache, Ein historischer Roman aus dem Arabischen*)، گوتینگن،  
۱۸۸۳م [ترجمه مقتل الحسین منسوب به ابومخنف است (نک. پایین تر)]، که مقدمه آن در  
این منبع منتشر شده است:
- Abhandlungen der königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen,*  
*Dreissigster Bend, vom Jahre 1883, pp. III-IX.*
- فخرالدین، امیر دروزی و معاصرانش؛ قیام در سوریه و آناتولی علیه ترکان در نیمه اول  
قرن یازدهم ( *Fachr ed-dîn der Drusenfürst und seine Zeitgenossen; die Aufstände in* )  
*Syrien und Anatolien gegen die Türken in der ersten Hälfte des XI. (XVII.)*  
*Jahrhunderts*)، گوتینگن، ۱۸۸۶م.
- تاریخ ترکها. با ملاحظه حق مالکیت فرضی آن‌ها بر یونان ( *Geschichte der Türken,* )  
*mit besonderer Berücksichtigung des vermeintlichen Anrechts derselben auf den*  
*Besitz von Griechenland*)، ۱۸۹۹، لایپزیگ.
- برای تهیه این کتاب‌شناسی منابع بسیاری، از جمله اصل آثار ووستنفلد، از نظر گذرانده  
شده است (درباره ووستنفلد به‌طور عام، و نیز پیرامون برخی آثارش در منابع تحقیقات  
پژوهشگران جهان اسلام، نک. الزرکلی، ۱۹۸۹م: ۹۹/۸، که تنها به تصحیح‌های او اشاره  
شده است؛ ووستنفلد - ماهر، ۱۳۶۰: بیست و پنج - بیست و هفت؛ عبدالحمید صالح  
حمدان، بی تا: ۵۸-۶۱؛ بدوی، ۱۹۹۳م: ۳۹۹-۴۰۲).

### ۱-۳. ارزش‌های کار ووستنفلد در بررسی چند دست‌نویس مقتل الحسین

ووستنفلد را در گزارش‌های معاصر پژوهشگری می‌شناسند که مطالعات مقتل‌نگاری را در

محافل مستشرقین آغاز کرده و با تنها اثری که در این زمینه از خود به جای گذاشته، مقدمه تحقیقات بعدی را فراهم کرده است. او براساس یک تحریر از مقتل منسوب به ابومخنف که در مجموعه ارزشمند و قدیمی «گوتا» در آلمان محفوظ است، و با مقایسه آن با نسخه‌های آن در کتابخانه‌های برلین، لیدن و پترزبورگ، تصویری درست و تحلیلی علمی از این متن به دست داد. متنی مربوط به ادوار متأخر اسلامی، ولی منتسب به یکی از مورّخین و اخباریون سده دوم هجری. او پیش‌تر در یکی دیگر از آثارش، به وجود دستنویس‌های مزبور و انتساب آن‌ها به ابومخنف اشاره ای کرده بود.<sup>۱</sup>

نکته حائز اهمیت دیگر این است که ووستنفلد در سرآغاز دستنویس لیدن به نام «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس» برخورد کرده که تحریر موجود در آن دستنویس به او منسوب شده است. این ظاهراً نخستین مواجهه یکی از اسلام‌شناسان غربی با ابن طاووس حلی (۵۸۹-۶۶۴ق) است که به قول کلبرگ «در حالی که او در جهان تشیع شهرت بسزائی دارد، برای جهان دانش غربی به طور نسبی ناشناخته است. ووستنفلد که نام ابن طاووس را در نسخه‌ای ملاحظه کرده، از او با عبارت "شخصی ناشناخته با نام علی بن موسی... ابن طاووس" یاد کرده است. ابن طاووس برای آلوارت (Ahlwardt) نیز ناشناخته بوده است» (کلبرگ، ۱۳۷۱: ۱۴).

اهمیت ترجمه توضیحات ووستنفلد در ابتدای ترجمه مقتل الحسین در این است که بسیاری از محققان در ایران یا جهان اسلام را آگاه می‌سازد که او چه کتابی را بررسی کرده یا در تحلیل‌های خود به چه نتیجه‌ای رسیده است (برای نمونه، نک. حاجی ابوالحسنی - نوری، ۱۳۷۹: ۵۲):

آگاهی خاورشناسان به میراث علمی مسلمانان در زمینه عاشورا نگاری، ابتدا از طریق

۱. تاریخ‌نویسان عرب و آثار آن‌ها (Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke)، گوتینگن، ۱۸۸۲م: ۶-۵، ذیل شماره ۱۹. در این چند سطر از اثر مزبور، اطلاعات محدودی درباره ابومخنف، جدّ بزرگ او و نیز توجه قدما به آثارش بیان شده و نیز دستنویس‌های برلین، لیدن و گوتا از مقتل الحسین معرفی گردیده است. ووستنفلد درباره اعتبار و وثاقت ابومخنف در این گزارش کوتاه چنین نوشته است: «روایات ابومخنف توسط برخی مورّخین بعدی غیرقابل اعتماد دانسته شده و آن‌ها را به کناری نهاده‌اند، در حالی که گروهی دیگر روایات او را دست‌کم در مورد وقایع عراق بر همه ترجیح داده‌اند» (برای آگاهی بیشتر در این باره، نک. ترجمه مقدمه ووستنفلد، در پژوهش حاضر).

ترجمه آثار یا در جریان تصحیح این آثار انجام یافت. طبق گزارش سرگین، هاینریش فردیناند ووستنفلد کتاب مقتل الحسین<sup>(۱)</sup> ابی مخنف را به آلمانی ترجمه کرد. نوشته والیری در بخش مآخذ مقاله دائرة المعارف اسلام به گونه ای است که اشاره به ترجمه آلمانی کتابی از ابن طاووس دارد. متن نوشته والیری این چنین است: «ابن طاووس، علی بن موسی، نویسنده متنی که ترجمه آن در کتاب زیر آمده است:

*Der Tod des Husein ben Ali und die Rache, Ein historischer Roman aus dem [Arabischen]*

ووستنفلد این ترجمه را در گوتینگن به سال ۱۸۸۳م در جلد سی ام Abh.G.Gott منتشر کرده است». حاصل گزارش سرگین و والیری این است که ووستنفلد دو کتاب یا بخش هایی از دو کتاب ابی مخنف و ابن طاووس را ترجمه کرده است. البته با توجه به حجم زیاد این دو اثر، گزارش های مذکور را باید با تردید نگریست. اصل ترجمه را برای داوری نهایی به دست نیاوردیم [۱].

روشن است که قصور در بررسی اصل توضیحات ووستنفلد باعث چنین توصیف مبهمی شده است.

## ۲. ترجمه مقدمه ووستنفلد از نسخه مجعول منتسب به ابومخنف

«مقتل الحسین بن علی و ثار المختار»<sup>۲</sup>، رمانی تاریخی از ادبیات عرب»<sup>۳</sup>

ابومخنف<sup>۴</sup> لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم الازدی الغامدی، از خاندان غامد از تیره ازد، قدیم ترین مورخ عرب شناخته شده برای ما محسوب می شود که در ادامه از آثار او به تفصیل سخن خواهیم گفت. جد بزرگ او مخنف بن سلیم (یا سالم) از معاصران و اصحاب جوان حضرت محمد<sup>(ص)</sup> بوده که احادیثی از او روایت کرده است. به گفته برخی

۱. در اصل نوشته ووستنفلد، به جای این واژه از «مرگ» (der Tod) استفاده شده که از این پس، در همه جا، به مقتل ترجمه شده است (مترجم).

۲. در نوشته ووستنفلد برای این واژه نیز از معادل آلمانی «انتقام» (die Rache) بهره برده شده که به تناسب موضوع و با تکمیل دانسته ها از منابع دیگر، از «ثار المختار» (به معنای خونخواهی و انتقام گرفتن توسط مختار) بهره برده ایم (مترجم).

۳. چنین است توضیح ابتدایی ووستنفلد: «این مقاله در جلسه انجمن سلطنتی علم به تاریخ پنجم آگوست ۱۸۸۲م قرائت شده است» (مترجم).

۴. درباره تلفظ ابی مخنف شکی وجود ندارد (نک: قاموس، ماده «خنف»؛ ابن درید، ص ۲۸۹).



منابع، وی در هنگام تأسیس شهر کوفه در سال‌های ۱۸-۱۹ق رئیس قبیله ازد بوده و به اذعان برخی دیگر در بصره می‌زیسته است. او از سوی علی بن ابی طالب به فرمانداری اصفهان منصوب شده و در سال ۳۷ق نیز در جنگ صفین به عنوان رهبر و پرچمدار قبیله خود در کنار او جنگیده است.<sup>۱</sup> گفته شده که مخنف در این جنگ با دو برادرش قاسم و عبدالله شرکت داشته، و در منابع بعدی از او در کنار پسرش عبدالرحمن یاد شده است.<sup>۲</sup>

درباره ابو مخنف<sup>۳</sup> لوط بن یحیی اطلاع بیشتری در دست نیست، جز اینکه او صاحب ۳۲ تک‌نگاری است که ابن ندیم عنوان آن‌ها را در صفحه ۹۳ از الفهرست خود آورده است. در حقیقت، این آثار درباره سیره مشاهیر، مغازی، نبردهایی از عرب قدیم و پیکارهایی از عهد اسلامی است. طبری در میان این تک‌نگاری‌ها، از شش اثر بهره برده و گزیده‌های مفصل‌تری از آن‌ها را عرضه کرده که حاوی ذکر صریح نام اثر و پدیدآورنده آن است: آثاری چون «کتاب مقتل حجر بن عدی»، «کتاب مستورد بن علفه»، «کتاب الضحاک الخارجی»، «کتاب الصفین»، «کتاب مقتل الحسین» و «کتاب المختار بن ابی عبید». در اهمیت ابو مخنف می‌توان گفت که طبری در بخش عمده‌ای از جلد دوم تاریخ خود، پس از تاریخ [= سیره] ابن هشام، از آثار ابو مخنف بهره جسته و بلاذری، یاقوت و ابن اثیر نیز از نقل مطالب او در آثارشان ابایی نداشته‌اند.

امروزه در مجموعه‌های برلین، لیدن، گوتا و سن پترزبورگ نسخه‌هایی خطی با عناوین «مقتل الحسین» و «انتقام مختار» وجود دارد. به تبع اطلاعات موجود در فهرست‌های اشپرنگر، دوزی، پرچ و بارون روزن، من نیز ذیل شماره ۱۹ از رساله‌ام درباره تاریخ‌نویسان عرب<sup>۴</sup>، این نوشته‌ها را تحت نام ابو مخنف فهرست کرده و آن‌ها را قدیم‌ترین آثار تاریخی

۱. ابن قتیبة، ص ۲۶۷؛ ابن اثیر، معاصرین محمد، IV، ۳۳۹؛ فهرست طوسی از کتب شیعه، تصحیح آ. اشپرنگر (Bibl. Ind.)، ص ۲۶۰.

۲. ابن اثیر، chronik III: ۲۰۷، ۳۱۵.

۳. قاعدتاً صورت صحیح ابن مخنف است، چراکه تعداد زیادی از طوایف و خاندان‌ها، نام خود را از جدّ واحدی گرفته‌اند که در زمان حضرت محمد (ص) می‌زیسته است. با این حال نام مؤلف ما همه‌جا به صورت ابو مخنف نامیده می‌شود.

۴. عنوان کامل این رساله ووستنفلد تاریخ‌نویسان عرب و آثار آن‌ها (Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke) است که در گوتینگن به سال ۱۸۸۲م منتشر شده است (مترجم).

باقی مانده از اعراب نامیده‌ام. در این نوشته‌ها همواره از ابومخنف به‌عنوان مؤلف یا راوی با عبارت «قال ابومخنف» نام برده شده است. بسیار محتمل است که ابومخنف با برخی از معمرانی که در جنگ حسین و بنی‌امیه شرکت داشته‌اند آشنا بوده و از این روست که گاه از افراد معاصر آن واقعه نقل‌هایی کرده است. همچنین سلسله راویانی که در مواضع متعدّد از آن‌ها یاد شده، تا رسیدن به زمان واقعه حسین ادامه دارد. درواقع، چندین نقل قول طبری و ابن‌اثیر با بخش‌هایی از این دستنویس‌ها تقریباً برابر است. با این حال به نظر می‌رسد [در این دستنویس‌ها] ابومخنف در سطح یک راوی معمولی قهوه‌خانه‌ای تنزل یافته، و به همین سبب شایسته نیست او را پدیدآور و ثبت‌کننده حقیقی این تواریخ به شمار آوریم. این نتیجه پس از بررسی دقیق‌تر دستنویس گوتا حاصل شد و مقایسه سایر دستنویس‌ها نیز آن را تأیید نمود. نگارنده سه مورد از این دست‌نویس‌ها را به‌طور کامل استنساخ کرده و در عرضه متن نیز دست‌نویس گوتا (شماره ۱۸۳۸) با رمز G<sup>۱</sup>، دست‌نویس برلین - اشپرنگر (به‌شماره‌های ۱۵۹ و ۱۶۰) با رمز B و در نهایت، دست‌نویس لیدن (شماره ۷۹۲) با رمز L مشخص شده است. در مورد دست‌نویس پترزبورگ (با رمز P) که فقط شامل بخش اول است نیز باید گفت که پس از خواندن یادداشت‌های بارون ویکتور روزن<sup>۲</sup>، و پس از مقایسه با فقرات بیشتری از آن دستنویس که به‌لطف آقای روزن به دست آمد، مشخص شد که دستنویس P بیش از همه با دستنویس G مطابقت دارد. رونوشت ارسالی روزن - که به درخواست نگارنده تهیه شده بود - همچنین این امکان را فراهم کرد تا برگه‌ای مفقود از دستنویس G تکمیل گردد.<sup>۳</sup>

سلسله راویان در آغاز دستنویس‌های GPB (ص ۲) مشکوک است، هرچند نام‌های معروفی در میان آن‌ها دیده می‌شود. [برای مثال] در دستنویس P ذکر «مُنذر بن هشام عن محمد بن النائب» آمده که کاملاً نادرست است؛ در دستنویس B «المنذر بن هشام بن السائب» دیده می‌شود؛ و در دستنویس G این گونه است: «ابومخنف لوط بن یحیی عن

۱. عدد سال در انتهای دستنویس [۹۹۸ق]، سال استنساخ دستنویس است، و مابقی دستنویس‌ها نیز بدون تاریخ هستند.

۲. با عنوان Notices sommaires des Mss. Arabes du Musée Asiatique، شماره ۱۵۱.

۳. نک. صفحه ۱۸ از متن ترجمه.

ابی‌المنذر بن هشام عن محمد السائب». نگارنده هنگام ترجمه این اشتباهات آشکار را تصحیح کرده است، چراکه از منابع دیگر (به عنوان مثال: طبری II، ۱۷ و ۲۸؛ یاقوت I، ۱۷۳، سطر ۵، V.U.) برمی آید که نسب شناس شهیر، ابوالمنذر هشام بن محمد بن السائب (متوفای ۲۰۴ق) از شاگردان ابومخنف بوده که اقوال او را ضبط و ویرایش می کرده است.

اگر بخواهیم جزئیات بیشتری درباره محتوای کتاب بیان کنیم، می توان نیمه اول بخش اول، یعنی تا خروج حسین از مدینه، را تاریخی و در مواردی وام گرفته از ابومخنف در نظر گرفت، چراکه روایت در این بخش به جز در مواردی جزئی همچنان معتبر به نظر می رسد. اما بخش بعدی اثر تنها در بردارنده محتوایی افسانه ای و اغراق آمیز و تقریباً بدون هیچ ارزش تاریخی است و در این جا به نظر می رسد که تنها سطرهای محدودی واقعاً به ابومخنف تعلق دارد، اگرچه در این بخش نیز عبارت معمول «قال ابومخنف» همواره دیده می شود.

اکنون این سؤال مطرح است که کدام یک از دستنویس های ما در بخش اول حاوی متن اصلی ابومخنف یا به آن نزدیک تر است، زیرا تفاوت در متن ها آن اندازه است که نمی توان آن ها را رونوشتی از یک نسخه اصلی و واحد به حساب آورد. در مواردی این تصور پیش می آید که شخصی سه یا چهار بار داستان واحدی را روایت می کند و هر بار از کلمات و عبارات متفاوتی بهره می گیرد تا همان داستان را بیان کند. همچنین در روایت تک تک رویدادها تغییراتی ایجاد می شود و متن چنان انحرافات را نشان می دهد که مقایسه واقعی نسخه ها را با یکدیگر ناممکن می سازد. اگر دستنویس G را اساس و متضمن معتبرترین تحریر در نظر آوریم، دستنویس P به آن از همه نزدیک تر است؛ با این حال، به دلیل حذف کلمات، بسیار خلاصه شده به نظر می رسد، به ندرت الحاقاتی در آن دیده می شود و عبارات همچنان متفاوت است. در مقدمه ای کوتاه از دستنویس L، فردی ناشناس با نام «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسنی»<sup>۱</sup> خود را «گردآورنده این کتاب» می خواند. با این حال این تحریر همچنان به دستنویس G بسیار نزدیک است و در برخی موارد کاستی ها و یا اضافاتی نسبت به آن دارد. اما دستنویس B تحریری را نشان می دهد که بیشترین انحراف را از دستنویس G دارد و دارای تفصیل و اطناب بیشتری است، و گاه

۱. در این باره، در متن مقاله توضیحی آمده است (مترجم).

جزئیات را بسیار گسترش می‌دهد. هرچند روشن است که دیگر آثار تاریخی قدیم‌تر نیز دستخوش اقتباس‌های مختلف رمان‌گونه شده‌اند<sup>۱</sup>، اما ابومخنف دروغین‌ها در اغراق‌ها و داستان‌هایی از باورنکردنی‌ترین وقایع، از واقده‌های دروغین نیز پیشی گرفته است.

برای اثبات این‌که این متن نه یک اثر تاریخی، بلکه فقط یک رمان تاریخی محسوب می‌شود که نوشته‌های ابومخنف مبنای آن را فراهم کرده، هیچ راهی مناسب‌تر از عرضه ترجمه‌ای کامل از آن نبود. از این رو بر آن شدم که این مهم را انجام دهم، چراکه این شاخه از ادبیات عرب تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

دومین بخش اصلی اثر، «ثار [المختار]» است که نویسنده («صاحب الحدیث») در آن خود را از ابومخنف متمایز کرده است. با این حال، در این بخش حتی کمتر از بخش قبل پی می‌بریم که از چه مقدار از نوشته‌های ابومخنف در مورد زندگی مختار استفاده شده است، چراکه بدیهی است نقل‌قول‌های ادعاشده حقیقتاً متعلق به ابومخنف نیست و بی‌تردید وفاداری به متن اصلی ابومخنف مقصود نویسنده ما نبوده و عنوان «ثار [المختار]» برای او کاملاً بیگانه است. از دیگر نشانه‌های جدایی این اثر از متن اصلی ابومخنف آن است که در این بخش، مختار قهرمان اصلی داستان نیست، بلکه فرمانده او، ابراهیم بن مالک اشتر، قهرمان به حساب می‌آید.

دستنویس B متضمن ضمیمه‌هایی درباره‌ی آزار و اذیت و اعدام افرادی از لشکر ابن‌زیاد است که در قتل حسین شناسایی شده بودند. متن دستنویس L نیز اضافاتی از نوع دیگری دارد. هرچند در هر دو تحریر، روایت در برخی صفحات تا وفات مختار ادامه یافته، آنچه که به تکمیل داستان می‌انجامد ضعیف است.

هر چند در این بخش از اثر، انطباق میان دستنویس‌ها، به‌ویژه بین دستنویس‌های G و B بیش از بخش نخستین است، با این حال همچنان بازسازی متنی یکپارچه با در نظر گرفتن تفاوت دستنویس‌ها با دشواری‌های زیادی همراه است.

در حقیقت با توجه به تنوع بسیار زیاد تحریرها، من تنها توانستم یکی از آن‌ها (دستنویس

۱. قس: دخویه، Mémoires d'histoire et de géographie orientales, No.2, Mémoire sur le  
Fotouho's-Scham, Leyde, 1864.

G) را ترجمه کنم، که ظاهراً کافی به نظر می‌رسد. این انتخاب نیز به این دلیل است که از نظر من این تحریر قدیم‌ترین و نزدیک‌ترین تحریر به متن اصلی است و در نتیجه صحیح‌ترین متن در میان این دستنویس‌ها تلقی می‌شود. همچنین این تحریر در توالی رویدادها در چندین مورد نظم بهتری نسبت به سایر دستنویس‌ها دارد، هرچند که نگارنده برخی از این رویدادها را در متن جابجا کرده یا آن‌ها را ذیل یادداشت‌ها قرار داده است. هرگاه که از دستنویس G چند کلمه یا عبارت در داخل پرانتز قرار گرفته، نشان‌دهنده این است که آنچه در پرانتز آمده منحصر به دستنویس G است و در آن مواضع سایر دستنویس‌ها با یکدیگر همخوانی دارند.

از آنجا که داستان در دستنویس L اندکی پیش از سایر تحریرها آغاز شده، آن را در ابتدا قرار داده‌ام و این سبب شده که ترجمه من دو مقدمه داشته باشد. در دستنویس B نیز داستان کوتاه دیگری (۱۶ برگ) ضمیمه شده<sup>۱</sup> که آن هم به ابومخنف منسوب است. آغاز این داستان تا حدودی مغشوش، اما تا حدی از اصالت برخوردار است. این متن این گونه آغاز می‌شود:

قال أبو مخنف رضي الله عنه أنه لما جلس في مجلس الخلافة و جلس على كرسي مملكته وفيه سبب قتل بني أمية على يديه و تحريض مولا بني هاشم حين رأى بني أمية وهم مجتمعون عنده قال أبو الحسن البكري عن محمد بن قتادة عن زيد بن علي أنه قال كان في مجلس رسول الله وقد سمع أن ملك بني أمية يبيد و يقرض و ترجع الخلافة الى بني العباس أول من يتولاها السفاح الخ.

پیش از هر چیز باید گفت که محتوای متن مربوط است به سُدیف، شاعر معاصر سفّاح و منصور عباسی، و پایان آن عبارت است از:

فبلغ السفاح ما صنع سديف وعمه في بني أمية ففرح بذلك فرحا شديدا قال فكتب له سديف كتابا يذكر فيه الآيات التي قالها فيه قبل دخوله الانبار وقبل مسيره الى عمه صالح قال وأما ما كان من صالح فأنه جعل يطلب آل زياد وآل مروان وآل سفیان ويهلكهم عشرة بعد عشرة ومائة بعد مائة ولم يتخلف عنهم إلا القليل لأنهم أواوا الى ساحل البحر وهم

۱. این داستان در فهرست اشپرنگر (A catalogue of the Bibliotheca Orientalis Sprengeriana)، شماره ۱۶۰ ذکر نشده است.

مایتا رجل فركبوا البحر قاصدين الى المغرب ولم يزل صالح يستقصي منهم حتى قتل منهم خلقا كثيرا ثم انهم ركبوا طالبيين بلاد المغرب فركب صالح في طلبهم في المراكب ومعه سديف وهو في جيش كثير حتى لحقهم وقتل كلا منهم ولم يبق منهم احدا الا قوما تزيتوا بزينة النساء وتلثموا وهم سالمون الى يومنا هذا وسموا لذلك بطائفة المتلثمين، قال فلما عاد صالح الى دمشق نذر ان تمكن من بني امية خربت ديارهم جميعا ولم ابق منهم بيتا من بيوتهم الا الجامع الذي يصلون فيه قال واما ما كان من المساجد فاتها بقيت بعد ذلك اربعين يوما بعدما خربت دمشق معطلة خرابا لم يصل فيها احد وظهر ملك بني عباس حتى تم منهم اربعون خليفة وقد صدق النبي صلعم في قوله حين قال له العباس يا ابن اخي رأيت في المنام كان قد خرج من ظهري اربعون زنبورا قد لموا بظهرك يلسعونك ولموا بعد ذلك بظهر علي يلسعونه ويفعلون به مثل ما يلسعون بك فقال النبي صلعم يا عم سوف يظهر من صلبك اربعون خليفة يأخذون الخلافة ويقتلون ذريتي وذرية امير المؤمنين وهم اشدّ عداوة لنا ولذريتنا قال فهم العباس ان يهلك نفسه او يجب احليله فمنعه النبي صلعم فقال يا عم قد قضى الامر وحق القول وكان ذلك في الكتاب مسطورا وانا لله وانا اليه راجعون.

این داستان متعلق به حماسه های علوی یا شیعی است، اما در فهرست ۳۲ تک نگاری ابومخنف داستانی درباره شاعری به نام سدید به چشم نمی خورد. علاوه بر این، در این داستان از چهل خلیفه عباسی نام برده شده که این خود نشان دهنده زمان تقریبی پدید آمدن این داستان است. در حقیقت تا زمان سقوط خلیفه بغداد در سال ۶۵۶ق، جمعا سی و هفت خلیفه بر تخت نشستند. بنابراین، برای رسیدن به عدد چهل و پی بردن به دوران حیات صاحب این داستان، باید سه خلیفه اول مصر را [نیز] اضافه کرد: المستنصر [بالله ثانی] (۶۶۰ق)، الحاکم [بامرالله] (۶۶۱-۷۰۱ق) و المستکفی [بالله] (۷۰۱-۷۰۴ق). اما به نظر نگارنده رمان «مقتل الحسين و ثار [المختار]» اندکی قدیم تر است<sup>۱</sup> و ظاهراً برای تحریک شیعیان علیه حکومت موجود نوشته شده است.

۱. بر اساس قولی معروف، رأس حسین را مدت ها پیش از ۴۷۰ق از کربلا به عسقلان انتقال داده بودند، جایی که برای او در نهایت بارگاهی به سال ۴۹۰ق بنا شد که ساختن آن چندین سال طول کشید. رأس در آن جا ماند تا آن که به خاطر نزدیک شدن جنگجویان صلیبی در سال ۵۴۸ق به قاهره انتقال یافت و در آنجا نیز برای وی بارگاه مستقلی ساخته شد (نک. *Geschichte der Fatimiden-Chalifen nach Arabischen Quellen*, ص ۲۷۵ و ۳۱۸). در رمان ما کوچک ترین اشاره ای به این موضوع نشده است.

این هدف تا روزگار ما نیز همچنان دنبال شده و همواره اقتباس‌های جدیدی از داستان شهادت حسین، احتمالاً بر اساس متن منسوب به ابومخنف یا دیگر متون، صورت گرفته که برای نمونه در قاهره و جز آن چندین بار چاپ شده و آخرین نسخه چاپی دارای تاریخ پایان ربیع‌الاول ۱۲۹۸ ق (اوایل مارس ۱۸۸۱ م) است. بخش اول اثر مورد بحث نور العین فی مشهد الحسین اثر ابواسحاق اسفراینی دانسته شده و قسمت دوم، با عنوان قرۃ العین فی أخذ ثار الحسین را فردی موسوم به ابوعبدالله عبدالله بن محمد نوشته است؛ که این هر دو نام احتمالاً نام‌هایی ساختگی هستند. بخش دوم این اثر (قرۃ العین فی أخذ ثار الحسین) به طور خاص تقریباً کلمه به کلمه با دستنویس G همخوانی دارد و تنها در مواضعی مختصرتر از آن است.

## منابع

- ابن سعد (۱۴۱۰ ق). الطبقات الکبری، ج ۶. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- أبو الشیخ الأنصاری (المعروف بـ...)، أبو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان (۱۴۱۲ ق). طبقات المحدثین بإصبهان و الواردین علیها. دراسة و تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- احمدیان، ابراهیم (۱۳۹۲). «اخبار مکه و ستفلد». در: دانشنامه حج و حرمین شریفین، ج ۲. تهران: مشعر: ۹۴-۹۹.
- أفندی الإصبهانی، المیرزا عبدالله (۱۴۰۳ ق). ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵. تحقیق السید أحمد الحسینی. باهتمام السید محمود المرعشی، قم: مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۹۳ م). موسوعة المستشرقین. بیروت: دار العلم للملایین.
- البغدادی، أبو الحسین عبدالباقی بن قانع (۱۴۲۴ ق). معجم الصحابة، ج ۱۴. تحقیق خلیل ابراهیم قوتلای. بیروت: دار الفکر.
- بهرامیان، علی (۱۳۷۳). «ابومخنف»، در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ۲۱۳-۲۲۰.

- حاجی ابوالحسنی، عبدالحسین، و محمد نوری (۱۳۷۹). «نگاهی به عاشورا پژوهی در غرب». کتابهای اسلامی، س ۱، ش ۳: ۵۱-۶۰.
- رضایی، ابراهیم (۱۳۹۹). تاریخ نگاری ابومخنف. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- الرفاعی، عبدالجبار (۱۳۷۱). معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله علیهم، ج ۷. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الزرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹م)، الأعلام، ج ۸. بیروت: دار العلم للملایین، الطبعة الثامنة.
- الطوسی، أبو جعفر محمد بن الحسن (بی تا). فهرست کتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول. تحقیق السيد عبدالعزيز الطباطبائي. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي.
- عبدالحمید صالح حمدان (بی تا). طبقات المستشرقين. لیبی: مكتبة مدبولی.
- کلبرگ، اتان (۱۳۷۱). کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او. ترجمه سید علی قرائی - رسول جعفریان. قم: کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- النجاشی الأسدی الکوفی، أبو العباس أحمد بن علی بن أحمد بن العباس (۱۴۰۷ق). رجال النجاشی. تحقیق موسی الشیبیری الزنجانی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- النديم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶). کتاب الفهرست. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: امیر کبیر، چاپ سوم.
- ووستنفلد، فردیناند (۱۸۸۲م). تاریخ نویسان عرب و آثار آن ها (Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke). گوتینگن.
- ووستنفلد، فردیناند، و ادوارد ماهلر (۱۳۶۰). تقویم تطبیقی هزار و پانصدساله هجری قمری و میلادی، با راهنمای تبدیل تاریخ هجری شمسی به میلادی و بالعکس. مقدمه و تجدید نظر از حکیم الدین قریشی. تهران: فرهنگسرای نیاوران.





## بازتاب بیماری‌های همه‌گیر در متون تاریخی و ادبی شبه‌قاره هند

فاطمه فیاض\*

### چکیده

در ادوار مختلف تاریخی شبه‌قاره هند بارها بیماری‌های همه‌گیر و مهلکی شیوع پیدا کرده و هزاران نفر را به کام مرگ فرستاده است. این پدیده الهام‌بخش تعدادی از آثار ادبی شده است که واکنش‌های شخصی و اجتماعی مردمان این ناحیه نسبت به بیماری‌های واگیردار، به‌ویژه طاعون، را نشان می‌دهد. تاریخ‌نویسان دربار پادشاهان گورکانی نیز در کتب تاریخی خود چون طبقات اکبری، جهانگیرنامه، شاه‌جهان‌نامه و... به وقوع این مصیبت در مناطق مختلف هند پرداخته‌اند. شاعران وابسته به دربار گورکانی چون طالب آملی، کلیم کاشانی و دیگران در آثار خود به این اشاره کرده و حتی سروده‌های مستقلی در این باب خلق کرده‌اند. همچنین در متون عرفانی این منطقه نگاه دینی و صوفیانه نسبت به سرایت طاعون و امراض واگیردار دیگر منعکس شده است. این مقاله ردّپای بیماری‌های همه‌گیر، به‌ویژه طاعون، را در متون شبه‌قاره هند بررسی می‌کند تا نشان دهد چگونه این موضوع مایه خلق شماری از آثاری ادبی، عرفانی و تاریخی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: وبا، طاعون، بیماری‌های همه‌گیر، شبه‌قاره، پادشاهان گورکانی، طالب آملی، کلیم کاشانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۴

\* استادیار مطالعات تطبیقی ادبی و فرهنگی، دانشگاه علوم مدیریت لاهور (لمز)، پاکستان/

fatima.fayyaz@lums.edu.pk

## مقدمه

در طول تاریخ چندین بیماری واگیر مهلک چون وبا و طاعون در سرزمین هند شیوع یافته و الهام‌بخش شاعران و نویسندگان این سرزمین برای خلق آثار گوناگون ادبی شده است. تلفات انسانی و گسترش فقر از بارزترین نتایج اجتماعی این بیماری‌ها بوده است که نویسندگان، مورخان و شاعران را واداشته که در آثارشان به‌صورت مستقیم یا نمادین به این مصائب بپردازند.

این بیماری‌ها، چه ناشی از کشورهای دیگر و چه نتیجه وضعیت نابسامان بهداشتی و مسائل سیاسی و اجتماعی داخلی شبه‌قاره بوده باشد، تأثیرات ناخواسته و نامطلوبی به دنبال داشته است. بیماری طاعون، مخصوصاً، از دیرباز در این سرزمین شیوع یافته و هزاران نفر قربانی گرفته است. فقط در دو قرن اخیر، بیماری مهلک طاعون سه بار در بلاد مختلف هند سبب کشتار مردم شده است (Swetha, Anantha & Gopalakrishnan, 2019: 1504-05). از آنجایی که شیوع بیماری‌های همه‌گیر در این منطقه اغلب با قحطی و خشکسالی همراه بوده، زندگی اجتماعی مردم در نتیجه آن فلج می‌شده و وضعیت بحرانی در جامعه به وجود می‌آورده است.

موضوع این مقاله بررسی تأثیرپذیری ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند از شیوع و گسترش بیماری‌های همه‌گیر در این منطقه است. با توجه به متون تاریخی، ادبی و عرفانی فارسی که بیشتر آن‌ها متعلق به دوره پادشاهان گورکانی هند است، پژوهش حاضر ابعاد مختلفی از بازتاب بیماری‌های همه‌گیر را در این قبیل متون مورد بحث قرار می‌دهد.

## ۱. منابع تاریخی

گزارش‌هایی را که در منابع تاریخی شبه‌قاره پیرامون بیماری‌های همه‌گیر آمده، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد. نخست، متونی که در آن تصریح شده در کدام منطقه یا شهر، وبایی سرایت کرده و چه تعدادی از مردم در اثر ابتلا به آن جان باخته یا دیگرانی از ترس جان، گریخته‌اند. در این متون گاهی، در ضمن پرداختن به تلفات انسانی، به کمبود غذا و بحران اقتصادی ناشی از شیوع وبا نیز اشاره می‌شود. مثلاً، در طبقات اکبری، که مشتمل بر تاریخ

هندوستان از دوره سبکتگین (د. ۳۸۷ق) تا سی‌وهشتمین سال پادشاهی جلال‌الدین اکبر (د. ۱۰۱۴ق) است، در ذکر پیشامدهای نوزدهمین سال پادشاهی اکبر، راجع به شیوع وبا در استان گجرات چنین آمده است:

در دیار گجرات وبای عظیم و قحط مفرط افتاد و قریب شش ماه امتداد یافت و از قلق و اضطراب وضع و شریف آن دیار ترک وطن نموده، متفرق شدند. گرانی غله به مرتبه‌ای انجامید که یک من غله به صدویست تنگه سیاه رسیده بود و کاه اسب و علف چهارپایه، پوست درخت بود (احمد، ۱۲۹۲: ۳۲۳).

دوم آن دسته متونی است که در آن به چگونگی گسترش این بیماری‌ها و علائم آن بیشتر اعتنا شده است و مورخان با توجه به رواج توهمات پیرامون وبا، به واکاوی اجتماعی آن پرداخته‌اند. لحن عبارات چنین گزارش‌های تاریخی به‌خوبی نمایانگر تجربه تلخ زندگی در دوران همه‌گیری یک بیماری است. برای نمونه در جهانگیرنامه، که زندگی‌نامه خودنوشت پادشاه نورالدین جهانگیر (د. ۱۰۳۷ق) است، درباره شیوع وبا در کشمیر چنین آمده است:

روز شنبه هفدهم، شش گروه کوچ فرموده، در مقام باره‌سینور نزول اقبال اتفاق افتاد. پیش از این مذکور می‌گشت که در کشمیر اثر وبایی ظاهر شده. در این تاریخ عرضداشت واقع‌نویس آنجا رسید؛ نوشته بود که در این ملک، علت وبا اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف می‌شود. به این طریق که روز اول درد سر و تب به هم می‌رسد و خون بسیاری از بینی می‌آید و روز دوم جان به حق تسلیم می‌کنند. از خانه‌[ای] که یکی فوت شد، تمام مردم آن خانه در معرض تلف می‌آیند و هرکه نزد بیمار و مرده می‌رود، به همان حال مبتلا می‌گردد. از جمله شخص مرده‌[ای] بود؛ او را بر بالای کاه انداخته‌اند؛ اتفاقاً گاوی آمده، از آن کاه می‌خورد و می‌میرد و بعد از آن سگی چند از گوشت این گاو خورده، تمام مرده‌اند، و کار به جایی رسیده که از توهم مرگ، پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی‌رود، و از غرایب آنکه در محله‌ای که ابتدای بیماری از آنجا شده بود آتش درگرفته، قریب به هزار خانه می‌سوزد (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۲۵۲).

جهانگیر در ادامه این گزارش می‌نویسد که در اثنای آن و روزی، زمانی که اهالی آن شهر از خواب بیدار شدند، روی درهای تمام منازل و حتی بر درهای مساجد، شکل‌های دایره‌وار نمایان گردید که از جانب مردم نشانه مرگ تلقی شد. جهانگیر چنین باوری را خلاف عقل تلقی می‌کند و می‌نویسد:

چون این مقدمه غرایب تمام داشت، نوشته شد؛ غایتاً به قانون خرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنی نمی کند، والعلم عندالله (همان جا).

دسته سوم متونی است که در آن فقط به ذکر شیوع وبا و علانم و تلفات آن بسنده نشده بلکه افزون بر آن، نوعی نتیجه گیری هم شده و از نکات اخلاقی و فیلسوفانه ای سخن رفته است. مثلاً در شاه جهان نامه، که شامل تاریخ دوره پادشاهی شاه جهان (د. ۱۰۷۶ ق) است، ذکر مفصل قحط، وبا و طاعون در شهرهای دکن، گجرات، خاندیس، برار و نواحی آن آمده است. مورخ قحطی و وبا را نتیجه محتوم بی انصافی ها و ناهنجاری های استانداران آن ولایت، ملقب به نظام الملک، می داند و این بخش کتاب را چنین آغاز می کند:

چون نظام الملک از تیره سرانجامی و بدفرجامی قطعاً رعایت به جانب بندگان پادشاهی به جا نیاورده، بر خلاف سیر مرضیه ملوک عهد ماضی سلوک می نمود و مجاری اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل و داد قرار نداده، هنجار مرضی پروردگار نمی پیمود و به این نیز کفایت نکرده، افاغنه را - که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند - در ولایت خود پناه داده، در تقویت آن فتنه باغیه - که اخلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند - به قدر امکان کوشیده، از این چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت، لاجرم حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او گشاد ... بنا بر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمولی خالی نمی باشد، سال دیگر از شامت قرب و جوار، آفت خشکی و غلا و بلای قحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده (کنبو، ۲۰۱۷: ۳۴۷/۱-۳۴۸).

چنین قضاوت هایی درباره علت وبا و دیگر بیماری های همه گیر در سایر متون تاریخی هم دیده می شود. در آن روزگار، بنا به باور عامه مردم، این بیماری ها نتیجه ظلم و بی انصافی های پادشاه و یا بدکاری های مردم تلقی می شده است. قحط و وبا، به خصوص طاعون، را نوعی انتقام آسمان از اهل زمین می دانستند و سرنوشتی که هیچ گریزی از آن نیست و باید آن را قبول کرد. برای مثال در یکی از کتب تاریخی به نام فتاوی جهانداری، که متعلق به دوره سلاطین تغلق دهلی (حک ۷۲۰-۸۱۷ ق) است، قحط و وبا را از آن نوع امراض و حوادث شمرده اند که تدبیر پادشاه در آن مؤثر نیست و در این بلا پادشاه و رعیت برابرند. ولی نکته مهم دیگر، توصیه هایی است که به پادشاه برای بخشیدن مالیات و

یاری‌رساندن به مردم از خزانه شاهی شده، و اهل ثروت به کمک و سرپرستی فقرا و مفلسان تشویق شده‌اند:

پادشاه ترک خراج و جزیه گیرد و اغنیای ملک را عماً فرمان دهد تا چند نفر را از فقرا و مساکین در بر گیرند و از غنای خود ایشان را نصیب رسانند و به گرسنگی مردن ندهند و در هر خیلی و محلتی روا ندارند که خلق تلف شود. اما دست پادشاه از تدبیر حادثه و با کوفته است و مدد و معونت و رای و رویت پادشاه را در بالای وبا هیچ مساعی نیست (برنی، ۱۹۷۲: ۲۴۷).

از متون تاریخی برمی‌آید که یکی از عوامل پراکندگی و گسترش بیماری‌های عفونی و واگیردار وقوع جنگ‌ها بوده است. چون در آن روزگار به‌خاطر کمبود امکانات، قربانیان ناشی از جنگ به روی زمین رها می‌شدند و اقدام لازمی برای دفع عفونت انجام نمی‌گرفت و بسیاری از مردم که پشت میدان‌های جنگ بودند دچار وبا و بیماری‌های واگیردار می‌شدند. چنان‌که احمدشاه ابدالی (د. ۱۱۸۶ق)، فرمانروای افغانستان که در سال ۱۱۷۰ق به دهلی هجوم آورده بود، از ترس شیوع بیماری طاعون با اردوی خود برگشت (میر، ۲۰۱۶: ۲۴۸).

## ۲. سروده‌های پارسی‌گویان

اشعار پارسی‌گویان هند درباره بیماری‌های همه‌گیر، از جمله وبا و طاعون، را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست آثاری که موضوع اصلی آن‌ها خود این بیماری‌ها و مشکلات اجتماعی ناشی از آن‌ها است؛ و دسته دوم آثاری که در آن‌ها از وبا و همه‌گیری امراض دیگر به‌صورت نمادین سخن رفته است. ذیلاً نمونه‌هایی از هر یک از دو دسته را نقل می‌کنیم. نخست آثاری که به این بیماری‌ها و مصائب ناشی از آن‌ها پرداخته‌اند:

در دوران پادشاهی شاه‌جهان (د. ۱۰۷۶ق) قحطی بزرگی همراه با شیوع وبا و بیماری طاعون شهر دکن را فراگرفت و به‌تدریج به بلاد مجاور آن چون گجرات، خاندیس و برار نیز تسری یافت و قربانیان زیادی گرفت (نک. کنبو، ۲۰۱۷: ۳۴۷/۱-۳۵۰). نتیجه این مصائب آشفتگی بی‌سابقه اجتماعی و فقر و تنگدستی شدید مردم بود. ابوطالب کلیم کاشانی (د. ۱۰۶۱ق)، ملک‌الشعرا دربار شاه‌جهان، که از نزدیک شاهد این بلایا بوده، مثنوی

مستقلی پیرامون این موضوع با عنوان «در تعریف قحط دکن»<sup>۱</sup> سروده است. کلیم کاشانی در این اثر جامعه‌ای را به تصویر کشیده که در آن کاهش جمعیت و تشدید فقر ناشی از قحط، وبا و بیماری طاعون، وضعیت اجتماعی و طبقاتی مردم را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. این مثنوی با لحنی بسیار پرسوز رنج‌هایی را که مردم در دوران قحط و همه‌گیری وبا و طاعون کشیده‌اند نمایان می‌کند و ترس و نگرانی ناشی از این اوضاع بحرانی را به تصویر می‌کشد که در اینجا برخی از ابیات این مثنوی ذکر می‌شود:

|                                 |                                    |
|---------------------------------|------------------------------------|
| سپهر از راه خصمی چون کمر بست    | ز هر سوراخ فتح‌الباب در بست        |
| نشان از ابر و باران آن‌چنان رفت | که گویی برج آبی ز آسمان رفت ...    |
| چنان بی آب شد آن ملک دلگیر      | که خون می‌شد برای آب شمشیر ...     |
| دکن تا سربه‌سر از حکم تقدیر     | ز قحطی خلقتش از جان می‌شدی سیر ... |
| به شکل نان چنان مشتاق بودند     | که نقش پای هم را می‌ربوندند ...    |
| حدیث گوشت، نام بی‌نشان است      | دهان گر گوشتی دیده زبان است ...    |
| دهان آسیا از دانه بی‌بهر        | تنور از خوردن نان صائم‌الدهر ...   |
| اگر از خانه‌ای برخاستی دود      | به‌سان کعبه در شهری نشان بود ...   |
| عجب نبود از این تنگی احوال      | که مادر شیر بفروشد به اطفال ...    |
| ز بس در کوچه فرش از مرده افتاد  | نشان از کوچه تابوت می‌داد ...      |
| برون نارفتن از منزل فتوحی است   | کنون هر کوچه‌ای سوهان روحی است ... |
| چو خاشاک وجود بی‌بقا سوخت       | وبا را شعله دیگر کمتر فروخت        |

(کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۸۵۰-۸۵۵، ۸۵۷-۸۵۸)

اثر ادبی دیگر در بیان قحطی و وبا و تأثیرات مخرب آن، مثنوی کوتاهی از غنی کشمیری (د. ۱۰۹۲ق) است، که شاعر در آن، قحط و بی‌آبی شدیدی را که ناشی از یخ‌زدگی در

۱. در برخی نسخه‌ها این مثنوی با عنوان «مثنوی در تعریف قحط و خشکسالی، وبا و طاعون» آمده است. مثلاً نک. مجموعه خطی به شماره ۴۰۷۶ کتابخانه و موزه ملی ملک، کتابت: سده یازدهم هجری (گ ۳۸۵-پ ۳۸۹ر).

کشمیر بود و به بروز و شیوع بیماری‌های عفونی و واگیردار منجر شد، به تصویر کشیده است. غنی هم مانند کلیم کاشانی، تأثیر شدید این حوادث را در کاهش جمعیت و افزایش آسیب‌ها و معضلات اجتماعی، بیان می‌کند:

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| در این موسم از بس که یخ بست آب | شد آینه‌خانه سرای حباب       |
| چنان آمد آتش ز سرما به تنگ     | که گردید پنهان دوباره به سنگ |
| چنان مردم از آب دارند باک      | که بنهفته است آینه رو به خاک |
| ز بس سرد گشته تنور سپهر        | ندیده درو گرم کس نان مهر     |
| روان چون شود بر زمین جوی آب؟   | که بسته است یخ چشمه آفتاب    |
| به سوی فلک هر که سر داده آه    | شده برف و افتاده بر خاک راه  |
| چو طفلان قدم سوی مکتب زنند     | بر اوراق یخ مشق مرکب زنند    |
| ازین پس نرانم ز سرما سخن       | که یخ‌پاره‌ای شد زبان در دهن |

(غنی، ۱۳۶۲: ۱۸۸-۱۹۱)

همچنین می‌توان به طالب آملی (د. ۱۰۳۶ ق) شاعر ایرانی تبار دربار گورکانیان هند اشاره کرد که در سال ۱۰۱۷ ق از موطن خویش هجرت کرد و در سال ۱۰۲۸ ق ملک الشعراء دربار نورالدین جهانگیر شد. او درباره شیوع وبا در منطقه احمدآباد، در ولایت گجرات، این رباعی را سروده است:

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| دور از تو ز شهر خاطر شاد گریخت  | عشرت چون برق، عیش چون باد گریخت |
| از بس که نهاد رو به ویرانی مُلک | آباد ز نام «احمدآباد» گریخت     |

(طالب، ۱۳۴۶: ۹۱۴-۹۱۵)

یکی از فارسی‌سرایان متأخر سرزمین سند، به نام میر غلام‌علی مائل تتوی (د. ۱۲۵۱ ق)، هم قطعه‌ای درباره بلای وبا سروده است. او نیز همچون تعدادی از دیگر شاعران و نویسندگان، وبا را نتیجه بدکاری‌های مردم و قضای اجتناب‌ناپذیر دانسته است. مائل تتوی در ضمن پرداختن به این موضوع، از قضای الهی که جان هزاران نفر را قربانی کرده، چنین ابراز حیرت می‌کند:

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| در توبه به حق چو التجار رفت | حق کرد که از جهان وبا رفت |
|-----------------------------|---------------------------|



بوده است وبا بلای عالم      در عالم غیب این بلا رفت  
رفتند در این بلا هزاران      در حیرتم این قضا چرا رفت  
در موت وبا که بود راضی؟!      از حکم قدر چنین قضا رفت  
از ما بُده آنچه رفت بر ما      این جمله ز جور نفس ما رفت  
(مانل، ۱۹۵۹: ۳۳۸-۳۳۹)

دسته دوم شامل آثاری است که در آن‌ها ذکر وبا و همه‌گیری امراض دیگر به صورت نمادین و برای ساختن تصاویر و آرایه‌های شعری آمده است. چند نمونه:  
عرفی شیرازی (د. ۹۹۹ق)، دیگر شاعر دربار جلال‌الدین اکبر (د. ۱۰۱۴ق) است که در یکی از ترکیب‌بندهایش در مدح پادشاه، آرزو کرده که دیار دشمنان ممدوحش گرفتار طاعون شود:

قضا ز ملک وسعت همین قدر داند      که لا مکان ز ولایات رُبْع مسکون است  
برون ز حیلۀ تو یک دیار نیست، مگر      دیار عمر عدویت که وقف طاعون است  
(عرفی، ۱۳۳۷: ۱۷۳)

و نیز در قصیده‌ای، در مدح حکیم ابوالفتح:  
در دیار وجود دشمن تو      عافیت را مزاج طاعون باد  
(همان: ۳۰)  
طالب آملی، ملک‌الشعرای دربار جهانگیر - که پیش‌تر ذکرش رفت - در یکی از قصایدش در مدح جهانگیر پادشاه، آرزو می‌کند که نفس جان‌بخش مسیح در دیار دشمن ممدوحش اثر عکس بگذارد و عامل شیوع طاعون باشد:

دم عیسی به کشور خصمت      مایه انتشار طاعون باد  
(طالب، ۱۳۴۶: ۳۲)

از این نوع سروده‌ها مشخص می‌شود که ترس ناشی از میزان بالای مرگ و میر بیماری طاعون تا چه اندازه در اذهان مردم نفوذ کرده و در ضرب‌المثل‌ها، دعاها و سوگندهای مردم بازتاب یافته بود.

حزین لاهیجی (د. ۱۱۸۰ق)، دیگر شاعر فارسی‌زبان هند، در اظهارنظری عجیب و

متفاوت طاعون را وسیله‌ای مطلوب برای کاهش جمعیت دانسته و گفته است اگر چنین بشود دنیا به کام آدمیان خواهد شد:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| دنیا یک دم به کام آدم می‌شد | گر نوح و دعای غرق این دم می‌شد |
| طاعون خری کاش به عالم می‌شد | تا این همه کثرت اندکی کم می‌شد |

(حزین، ۱۳۷۸: ۷۸۷)

#### ۴. منابع صوفیانه

گذشتگان مصائب و بلاها، و به‌طور کلی مظاهر شرّ، را غالباً تأثیر خشم خدایان می‌دانستند. پیروان مذاهب مختلف نیز آسیب‌های طبیعی را قضای آسمانی می‌دانستند و باور داشتند که گریز از آن ممکن نیست. دیدگاه صوفیان شبه‌قاره درباره بیماری‌های همه‌گیر، به‌ویژه طاعون، از همین سنخ اندیشه‌هاست؛ آنان در توضیح و تعلیم روش‌های مواجهه معنوی با این بیماری‌ها به پیروان و ارادتمندان خود، به روایات و اخبار مذهبی توجه ویژه‌ای دارند.

شیخ احمد سرهندی (د. ۱۰۳۴ق)، معروف به مُجَدِّدِ اَلْف ثانی، از مشایخ سلسله نقشبندیه در شبه‌قاره، یکی از صوفیانی است که به این موضوع پرداخته است. از او مجموعه مکتوباتی در توضیح مسائل مذهبی و نکات عرفانی به یادگار مانده است که در ادبیات عرفانی و مذهبی شبه‌قاره جایگاه مهمی دارد. او در یکی از نامه‌های خود به موضوع همه‌گیری بیماری طاعون و روش مواجهه معنوی با آن پرداخته که به‌نوعی بازتابی از نظر او در این زمینه است که می‌توان گفت خود نماینده اندیشه عرفانی آن روزگار است.

مجدّد بیماری طاعون را تقدیری محتوم و اجتناب‌ناپذیر دانسته که آدمی را گریزی از آن نیست و چون از جانب خداست می‌باید با جان و دل آن را پذیرفت. از نظر او مرگ در اثر ابتلا به بیماری طاعون مرگ افضل است و کسانی که قربانی این بیماری شوند، به مرتبه شهادت رسیده‌اند. همچنین اگر کسانی بخواهند از دیار طاعون‌زده فرار کنند مرتکب گناه کبیره شده‌اند. عنوان نامه مزبور چنین است: «در عزای مصیبت و ولایت بر صبر و رضا به قضای فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است». او در این نامه می‌نویسد:

در این وبا، از شومی اعمالِ ما، اول موشانِ هلاک شد [ند] که به ما اختلاطِ بیشتر داشتند و زنان که مدارِ نسل و بقای نوعِ انسان بر وجود ایشان است، بیشتر از مردان مردند. هرکه در این وبا از مردن گریخت و سلامت ماند خاک بر حیات او، و آنکه گریخت و مرد، طوبی له و بشری له بالشهادة! ... و همین کسی که نگریخت و بمرد، از جمله غازیان و مجاهدان است و از جرگه صابران (سرهندی، ۱۹۱۳: ۱/۴۳۰).

مجدّد در توضیح این‌که مرگ در اثر ابتلا به بیماری طاعون سرنوشتی ناگزیر است معتقد است که چون مرگ هرکسی وقت معینی دارد، نمی‌توان با فرار از جایی آن را به تأخیر انداخت؛ لذا کسانی که با ابتلای به طاعون جانشان را از دست داده‌اند، علت آن بوده که زمان مرگشان فرا رسیده بود؛ و کسانی هم که گریختند و جان به سلامت بردند، به‌خاطر آن بوده که هنوز هنگام مرگشان نبوده است:<sup>۱</sup>

هلاکشان هرکسی را اجلی است مسّی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد، و اکثر گریزپایان که سلامت ماندند، به علّت آنکه اجلشان نرسیده بود، نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت، و اکثر صابران که هلاک شدند، هم به اجل هلاک شدند؛ فلیس الفراز ینجی ولا الاستقرار ینهلک. این فرار در رنگِ فرارِ یوم زحف است و گناه کبیره است. از مکرِ خداوندی است که گریزندگان سلامت ماندند و صبرکنندگان هلاک شدند (همان: ۴۳۱-۴۳۰/۱).

نمونه دیگری از همین قبیل، روایتی است که در تذکره سکینه الاولیا آمده است. این کتاب نوشته محمد داراشکوه (د. ۱۰۶۹ق) برادر درویش منش اورنگ‌زیب پادشاه (د. ۱۱۱۸ق) است. داراشکوه هم مانند مجدّد، بیماری همه‌گیر طاعون را قضای ناگزیر پنداشته و مساعی برای دفع آن را تلاشی بیهوده برای مقابله با خواست خداوند دانسته است:

در آن ایام که در لاهور طاعون شایع بود و تا چند سال بماند، شیخ پیر میرتهی به خدمت حضرت میانجیو آمده، گفتند که به اتفاق توجهی در دفع بلا نماییم. حضرت ایشان فرمودند: در قضا‌های مبرم دعا فایده ندهد. شیخ پیر رفته، خواستند که تنها در این باب توجه نمایند. شیخ را بیهوشی دست داد و تا سه روز بیخود بودند، چنان‌که در این سه روز نمازهای شیخ قضا شد. بعد از آنکه به هوش آمدند، به خدمت حضرت میانجیو رسیده،

۱. جالب آنکه دو تن از پسران مجدّد الف ثانی در اثر ابتلا به بیماری طاعون جان سپردند.

احوال را بیان نمودند. میانجیو فرمودند: ما شما را منع کرده بودیم، دلیری کردید و فایده نبخشید (داراشکوه، بی تا: ۱۱۷).

در ملفوظات عارفان شبه‌قاره نمونه‌هایی از اوراد (به زبان فارسی یا عربی) برای دفع وبا هم آمده است. این ادعیه و اوراد بنا به درخواست مردم و مریدان از مشایخ صادر شده است. مثلاً در ملفوظات خواجه غلام فرید (د. ۱۳۱۹ق)، از مشایخ بنام چشتیه در شبه‌قاره، آمده است که خواجه برای دفع وبا وردی گفتند و فرمودند که از نزدیکان بیمار کسی آن ورد را بخواند و سه بار بر خود و بر بیمار بدمد و هفت بار کف بزند. همچنین اگر شیوع وبا در شهری باشد، همان ورد بخوانند و در شش جانب بدمند و کف بزنند (غلام فرید، ۱۹۸۴: ۵۲۳). در طریقت چشتیه در کنار اوراد عربی، اوراد فارسی هم رایج بوده و وردی که از خواجه غلام فرید نقل شده به زبان فارسی است:

ای وبا! آنچه در کوه قاف به حضرت حاجی شریف زندنی<sup>۱</sup> وعده کرده بودی، به جای آر (همان جا).

در همان ملفوظات خواجه فرید، ذکری از مجلس دیگری هم رفته است که در آن یکی از رؤسای ولایت بهاولپور حضور یافته و درخواست وردی برای دفع بلای طاعون می‌کند. خواجه فرید دعایی به فارسی می‌نویسد، ولی چون سائل با این زبان ناآشنا بوده است، خواجه فرید از شخصی به نام غلام احمد می‌خواهد تا دعا را به زبان عربی بنویسد و او نیز چنین می‌کند:

لی خمسة اطفی بها حرّ الوباء الحاطمة، المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة (همان: ۵۵۵).

و در دعای دیگری (هم در ملفوظات خواجه فرید و از قول او) چنین آمده است:  
اللهم یا ولیّ الولاء یا سامع الدعاء ویا کاشف الضرّ والبلاء اصرف عنا شرّ الطاعون  
والمفاجات والوباء بحق المصطفی وعلی المرتضی وفاطمة الزهرا وصلی الله تعالی علی  
خیر خلقه ونور عرشه محمد وعلی آله واصحابه اجمعین (همان جا).

۱. حاجی شریف زندنی (د. ۱۲۶۱ق)، از اکابر طریقت چشتیه و از اسلاف روحانی معین‌الدین چشتی اجمیری (د. ۱۲۳۳ق)، بنیان‌گذار طریقت چشتیه در هند بود.

## ۵. نتیجه گیری

بیماری‌های همه‌گیر چون وبا و طاعون از دیرباز در نقاط مختلف شبه‌قاره هند شیوع می‌یافته و مضمونی جذاب برای شاعران و نویسندگان این سرزمین بوده است. بیماری همه‌گیر طاعون بیشتر اوقات همراه با قحط و وبا دامن‌گیر مردم می‌شد و تلفات و خسارت فراوانی از خود به جای می‌گذاشت. مورخان ادوار مختلف به شیوع بیماری‌های همه‌گیر و مشکلات اجتماعی ناشی از آن اشاره کرده‌اند. گاهی مورخان هم از وبا و هم از طاعون نام برده‌اند و از چنین گزارش‌های تاریخی به‌وضوح نمی‌توان پی برد که بیماری همه‌گیر واقع شده وبا بوده است یا طاعون. این نکته را هم باید در نظر داشت که در شبه‌قاره هند کلمه وبا فی الجمله به بیماری طاعون نیز اطلاق می‌شد. برخی شاعران فارسی سرای شبه‌قاره نیز در سروده‌هایشان به این موضوع پرداخته‌اند و با درک آلام و آشفته‌گی‌های ناشی از همه‌گیری بیماری‌ها، به‌ویژه طاعون، کوشیده‌اند پیوندهای آن با احساسات و بیم‌و امیدهای مردم را کشف و اظهار کنند. آنان گاهی به‌صورت نمادین به این موضوع پرداخته‌اند که نشانگر تأثیر عمیق این بیماری‌ها بر جامعه هند بوده است. عارفان شبه‌قاره هم در سخنان و نوشته‌هایشان به همه‌گیری بیماری‌های وبا و طاعون اشاره کرده و این بلا را تقدیر اجتناب‌ناپذیر الهی دانسته‌اند. در ملفوظات عارفان طریقت چشتیه اوراد فارسی هم برای دفع بلای وبا به چشم می‌خورد.

## منابع

- احمد، خواجه نظام‌الدین (۱۲۹۲ق). طبقات اکبری. اوده: مطبع نول کشور.
- برنی، ضیاءالدین (۱۹۷۲م). فتاوی جهان‌داری. به تصحیح مسز ای سلیم خان. لاهور: اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب.
- جهانگیر، نورالدین محمد (۱۳۵۹ش). جهانگیرنامه: توزک جهانگیری. به کوشش محمد هاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۸ش). دیوان محمدعلی حزین لاهیجی. به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار. چاپ اول، تهران: سایه.
- داراشکوه، محمد (بی‌تا). سکینه الاولیا. به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

- سرهندی، شیخ احمد (۱۹۱۳م). مکتوبات امام ربانی. به اهتمام بابو منوهر لال. لکهنو: مطبع منشی نول کشور.
- طالب آملی، محمد (۱۳۴۶ش). کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی. به اهتمام طاهری شهاب. تهران: کتابخانه سنایی.
- عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۳۷ش). کلیات اشعار مولانا عرفی شیرازی. به کوشش غلامحسین جواهری. تهران: کتابخانه سنایی.
- غلام فرید، خواجه (۱۹۸۴م). اشارات فریدی. مقایس المجالس. به اهتمام مولانا رکن‌الدین. لاهور: الفیصل.
- غنی کشمیری، ملا طاهر (۱۳۶۲ش). دیوان غنی کشمیری. به کوشش احمد کرمی. چاپ اول، تهران: سلسله نشریات «ما».
- کلیم کاشانی، ابوطالب. مثنوی در تعریف قحط و خشکسالی و وبا و طاعون. مجموعه خطی به شماره ۴۰۷۶ کتابخانه و موزه ملی ملک، کتابت: سده یازدهم هجری.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). کلیات طالب کلیم کاشانی. بر اساس نسخه ملکی کلیم، ج ۲. به تصحیح، مقدمه و تعلیقات مهدی صدری. تهران: نشر همراه.
- کنبو، محمد صالح (۲۰۱۷م). عمل صالح موسوم به شاه‌جهان‌نامه. به اهتمام غلام یزدانی و وحید قریشی. چاپ سوم، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- مائل تتوی، میر غلام علی (۱۹۵۹م). کلیات مائل. به تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب‌الله. کراچی: سندھی ادبی بورد.
- میر تقی میر (۲۰۱۶م). ذکر میر. به اهتمام و ترجمه نثار احمد فاروقی. لاهور: مجلس ترقی ادب.

- Swetha, G., Anantha E. V. M. & Gopalakrishnan, S., (2019). "Epidemics & Pandemics in India thorough out History: A Review Article," in *Indian Journal of Public Health Research & Development* 10(8): pp. 1503-1509.



numerous interpolations made into various places of the book, none of its different recordings in its separate extant manuscripts can possibly belong to Abu Mekhnaf. The dating of this book has also been the subject of some discussion and disputation.

The present article addresses one of the oldest studies made about this fake work by Heinrich Ferdinand Wustenfeld. He only translated this work into German and, together with a scholarly introduction had it published in Göttingen, 1883. In this this article, for the first time, a Persian translation of the entire text of Wustenfeld's introduction, is presented along with a relatively extensive bibliography of his research on Islamology and the correction of Islamic texts, his sources and methodology in examining the counterfeit "Maqatal al-Hosein as well as some remarks about the book.

**Keywords:** *Maqatal al-Hosein*; Karbala; Abu Mekhnaf; Wustenfeld

### **The reflection of contagious diseases in the literary and historical texts of the Indian Subcontinent**

Fatima Fayyaz

In various historical periods of the Indian Subcontinent, there have surged fatal pandemics causing thousands of people to die. This catastrophic happening has come to be a source of inspiration for a number of literary works revealing personal and social reactions of the populations around the land to infectious diseases, particularly plague and cholera. The historians at the courts of the Gurkāni (Mughal) Emperors have addressed this calamity - which affected various parts of India - in their history books such as *Tabaqāt-e Akbari*, *Jahāngir-nāmeḥ*, *Shāhjahān-nāmeḥ* and so forth. Poets like Tāleb-e Āmoli, Kalim-e Kāshāni and others serving the Gurkān court have mentioned this issue in their works. They have even created separate verses in this respect. Furthermore, a religious and Sufi perspective regarding the transmission of plague and other communicable diseases.

The present article tracks down infectious diseases, especially plague, in the books produced in the Subcontinent to demonstrate how this occurrence has become the focus of attention in the creation of several literary, mystical, and historical works.

**Keywords.** Cholera; plague; communicable diseases; Subcontinent: Gurkāni emperors; Tāleb-e Āmoli; Kalim-e Kāshāni



literary points and benefiting from Arabic poetry for the interpretation of the Qur'anic verses is the *Al-Kashshāf*. Of the more than one hundred annotations and glosses to Zamakhshari's Commentary, there has remained a newly found old manuscript entitled *Sharh-o abyāt-el Kashshāf* [Commentary on the al-Kashshāf's poems] that can be counted as the oldest work on the explication of the poems cited by this Commentary. Most probably this manuscript dates to the 7th century H./13 century CE, written by one of the students of Zahir al-Din Sakhāf.

The present article focuses on the following: the examination of the above-mentioned text with respect to its content; the impact it has received from previous sources; its influence on the later sources, and some critical remarks regarding the commentator.

**Keywords:** expositive miracle; *Kashshāf*; Zamakhshari; expressiveness; poetic citations

### **An inquiry into the identity of *Sheikh-e Bahr-e Pārs* (An unknown scholar from the 4<sup>th</sup> century AH)**

Sayyed Mohammad Mahdi Ja'fari Tabari Shiadeh

In his *Tarikh-e Neyshabur*, among the biographies of his Sheikhs (mentors), Hākem of Nishapur gives a biography of his Ostad, Abu al-Abbas Mikālī (d. 362 H/973 CE). Having mentioned his Sheikh's name and genealogy and his study in Fars, Hākem states that Mikālī read Mālek's *Al-Mowatt'* with an unidentified scholar, known as "Sheikh-e Bahr-e Pars", who, in turn, studied this book under the Mālek's student and narrator, Abu Mos'ab Zohari (d. 243 H/857 CE).

By using Hadith and biographical evidence, the author of the present article has addressed the possible identity of this man, concluding, according to his findings, that "Sheikh-e Bahr-e Pars" may well be the same person as Ebn-e Zirak-e Farsi.

**Keywords:** Hākem of Nishapur; *Tarikh-e Nishabur*; Mālek's *Mowatt'*; Abu al-Abbas Mikālī; Ebn-e Zirak-e Farsi; Sheikh-e Bahr-e Pārs

### **Wurstenfeld and the "Maqtal al-Hosein" attributed to Abu Mekhnaf**

Anis Vahid

The most accurate conclusion reached so far regarding the inauthentic book entitled *Maqtal al-Hosein* (Book of Hosein's sufferings) is that, due to

the very manuscript used by the editor [Zanjani] and reveal some of the critical inaccuracies of his correction including faulty recordings, misreading of the manuscript, typos, and the editor's unwarranted interferences (disregarding the principle of faithfulness). The findings of this research indicate that, because of the numerous problems finding their way into the printed text of the *Daneshnāmeḥ*, a new correction of the book is called for.

**Keywords:** Hakim Maysari; Dāneshnāmeḥ; Barat Zanjani; criticism; correction

### **The role and importance of Shah Sho'ayb Ferdowsi's *Manāqeb al-Asfiyā* in understanding the Kobraṭiyyeh-Ferdowsiyyeh Order**

Mohammad Sadeq Khatami  
Najaf Jowkar

One of the less known legacies of the Kobraṭiyyeh-Ferdowsiyyeh reaching us from Shah Sho'ayb Ferdowsi (d. after 844 H/1440) is a Sufi hagiography entitled *Manāqeb al-Asfiyā* (completed after 1440 CE), which was printed lithographically in Calcutta, 1313 H/1895. This book is significant from different viewpoints and therein can be found the ideas of Sharaf al-Din Manyari (d. 782 /1380), the most celebrated Kobraṭi-Ferdowsi Sheikh as well as the manifesto of this Order and the teachings of Ferdowsi Sheikhs.

The writers of the present article have investigated the death date of Sheikh Sho'ayb, the years he was his book was and its completion date, coming to some clear conclusions. Also, besides a full introduction of the *manāqeb al-Asfiyā*, the writers have demonstrated its importance for a more and better understanding of the Kobraṭi-Ferdowsi Order and Sharaf al-Din Manyari himself.

**Keywords:** Sufism in India; *Manāqeb al-Asfiyā*; Shah Sho'ayb Ferdowsi; Kobraṭiyyeh Order

### **A study of the oldest work in the exposition of versified examples in the *Al-Kashshāf***

Sajjad Habibi  
Hadi Nasiri

Versified examples from pre-Islamic period are regarded as an inevitable source for understanding the real and figurative meanings of certain Qur'anic words. One of the efficacious commentaries in presenting the

**The pathology of the phenomenon of “ruykard” [approach]  
in Iran’s art studies:  
A case study of intertextuality in Islamic art**

Mohammad Reza Ghiasian  
Mitra Rezaei

One of the remarkable phenomena in the studies of Iran’s hthe centuries is the emergence as from 2010 of a concept called *ruykard* requiring university researchers to work in accordance with one of the Western philosophical theories, whereas the westerners themselves, despite their much longer history in the Islamic art studies, have hardly looked at the centuries-old Islamic art from the perspective of contemporary philosophers – except in special cases.

The present article seeks (1) to trace back the beginnings of the formation of this outlook in Iran’s academic papers, (2) to find out the possible causes of the increasing prevalence of the idea of *ruykard*, and (3) to analyze its potential effectiveness. Due to the enormous variety of approaches and the wide range of artistic subjects, the degree of the efficacy of intertextuality and other similar theories in analyzing the Islamic arts has been investigated. Our findings reveal that the results of such academic papers make little contribution to the understanding of the Islamic works of art and the factors related to them. Rather, they are more of instructional significance or represent a repeated explanation of intertextuality theory along with some examples. Thus, they do not appeal to the audience, and are little in accordance with any new discovery in the field of history of art and culture that could widen the boundaries of knowledge.

**Keywords:** Islamic art; pathology; scientific-scholarly articles; *ruykard*; intertextuality; Genette

**A look at the lapses and errors in  
Hakim Maysari’s *Dāneshnāme* (compendium)**

Akbar Heidarian

Hakim Maysari’s *Dāneshnāme* is the oldest versified medical collection in Persian. It was edited by Barat Zanjani in 1366 S./ 1987 and published in the Tehran University publications series and reprinted several times. Aside from its benefits, unfortunately this edition suffers from many imperfections.

The present article attempts to closely compare the printed text with

thousand entries, this word book that was put together by utilizing some fifty well-known works (including books on the science of literature; Arabic- Arabic as well as Arabic-Persian dictionaries) represents one of the old extensive bilingual lexicons. Aside from its invaluable contents, it holds a distinct standing from language viewpoint as a text from the extreme north-western domain of Iranian culture.

Quite a long time ago, Gholam Reza Taher strenuously and ambitiously produced a corrected version of the *Qanun-e adab* based on the credible four-hundred-page manuscript preserved in the Hafid Efendi Library in Turkey (dated 548 H./1153 CE.) and had it published in 3 volumes (by Bonyad-e Farhang-e Iran, 1350-1351 Sh./1971-72 CE).

In the present article, with the help of the above-mentioned manuscript and by benefiting from other sources, some supplementary notes have been added to several entries of the book.

**Keywords:** *Qanun-e adab*; Hobaysh of Tbilisi; old Arabic-Persian lexicon

### **In search of Monotheistic Sermons of the *Nahj al-Balāqa* in Qadi Nu'man's *Kitāb al-Tawhīd***

Hannane Sadat Zahraei  
Mahdi Mojtahedi

Sharif Raḍī (d. 406 H./1016) collected evidence of the eloquent words of Imam Ali (peace be upon him) in the *Nahj al-Balāgha*. Since he did not commit to mentioning his sources, he has made no mention of any of them except in about 17 cases. In the contemporary era, despite numerous studies about the chain of transmitters and sources of *Nahj al-Balāgha*, there is still a long way to go. One of the important undertakings in this field is the examination of the works whose manuscripts have recently been identified, edited, and published by researchers. *Kitāb al-Tawhīd* by Qaḍī Nu'man Maghribī (d. 363 H./974) is one of such works.

In the present research, along with a brief biography of Qadi Nu'man and an introductory note to his *Kitab al-Tawhid* and its significance, some of the sections of the *Nahj al-Balāgha* that can be traced back in this older source, have been identified through a comparative analysis. Since Sharif Razi picked out from the texts he referred to, this research can be regarded as one step forward to complete those texts.

**Keywords:** *Kitāb al-Tawhīd*, Qaḍī Nu'man, *Nahj al-Balāgha*, Sharif Raḍī, Isma'iliyeh

## Abstracts

### Correction and explanation of a hemistich in the story of Rustam and Suhrab

Sajjad Aydenloo

The story of Rustam and Suhrab is one of the two controversial stories of the *Shahnameh*, whose textual problems have not all been solved yet.

In this article, a hemistich of this story characterizing Rustam is discussed in terms of its recordings and meaning. It appears in the *Shahnameh* manuscripts in twenty-six different forms, and in printed and edited versions of the book, in seven variations. In the end, the recording “*ke az abr, peel ārad andar nahān*” is recommended. In this recording, the word *abr* is probably a metaphoric expression for “sword”. Thus, the meaning of the hemistich is: [Rustam can] kill an elephant with his sword and terminate it.

**Keywords:** *abr* (Cloud); *shamshir* (sword); Rustam o Suhrab; correction; commentary, *Shahnameh*

### On the characteristics of the old lexicon *Qanun-e adab* [Law of Literature] and its correction

Golpar Nasri

Haniyeh Dehqani Mohammadabadi

The Arabic-Persian dictionary of the “Law of Literature” authored by Hobaysh of Tbilisi, a 12-century scholar, literat, physician, and author, seems to have been compiled in 545 H./1150 CE. Containing over sixty

## Table of Contents

|                                                                                                                                                                                     |     |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| Correction and explanation of a hemistich in the story of Rostam and Suhrab /<br>Sajjad Aydenloo .....                                                                              | 5   |
| On the characteristics of the old lexicon <i>Qanun-e adab</i> [ Law of Literature] and<br>its correction / Golpar Nasri & Haniyeh Dehqani Mohammadabadi .....                       | 35  |
| In search of Monotheistic Sermons of the <i>Nahj al-Balaqa</i> in Qadi Nu'man's<br><i>Kitāb al-Tawhīd</i> / Hannane Sadat Zahraei & Mahdi Mojtahedi .....                           | 67  |
| The pathology of the phenomenon of “ruykard” [approach] in Iran's art<br>studies: A case study of intertextuality in Islamic art / Mohammad Reza<br>Ghiasian & Mitra Rezaei.....    | 91  |
| A look at the lapses and errors in Hakim Maysari's <i>Dāneshnāme</i> (compendium) /<br>Akbar Heidarian .....                                                                        | 109 |
| The role and importance of Shah Sho'ayb Ferdowsi's <i>Manāqeb al-Asfiyā</i> in<br>understanding the Kobraviyyeh-Ferdowsiyyeh Order / Mohammad Sadeq<br>Khatami & Najaf Jowkar ..... | 127 |
| A study of the oldest work in the exposition of versified examples in the<br><i>Al-Kashshāf</i> / Sajjad Habibi & Hadi Nasiri .....                                                 | 149 |
| An inquiry into the identity of <i>Sheikh-e Bahr-e Pārs</i> (An unknown scholar from<br>the 4 <sup>th</sup> century AH) / Sayyed Mohammad Mahdi Ja'fari Tabari Shiadeh .....        | 173 |
| Wurstenfeld and the “Maqtal al-Hosein” attributed to Abu Mekhnaf / Anis<br>Vahid.....                                                                                               | 181 |
| The reflection of contagious diseases in the literary and historical texts of the<br>Indian Subcontinent / Fatima Fayyaz .....                                                      | 201 |

## **Mirror of Heritage** **(AYENE-YE MIRAS)**

Semiannual Journal of literary and Textological Studies  
New Series, Vol. 21, Issue No. 1 (72), Spring & Summer 2023

**Proprietor:** The Written Heritage Research Institute

**Managing Director:** Akbar Irani

**Editor-in-Chief:** Majdoddin Keyvani

**Managing Editor:** Younes Taslimi pak

**Editorial Board:** Mahmoud Abedi (Professor, Kharazmi University), Mohammad Ali Azar-Shab (Tehran University), Habibullah Azimi (Assistant Professor, N.L.A.I.), Asghar Dadbeh (Professor, Allameh Tabatabayi University), Najaf-Qoli Habibi (Associate Professor, Tehran University), Ali Ravaghi (Professor, Tehran University), Ali Ashraf Sadeghi (Professor, Tehran University), Hamed Sedghi (Professor, Kharazmi University), Mansour Sefatgol (Professor, Tehran University)

**Scientific Consultants:** Ali Ale Davoud, Parviz Azkaei, Jan Just Witkam (Netherlands), Paul Luft (England), Arif Naushahi (Pakistan), Mahmoud Omidshar (U.S.A.), Jamil Ragep (Canada), Hashem Rajabzadeh (Japan), Francis Richard (France), Mohammad Roshan, Akbar Soboot

**Art Director:** Mahmood Khani

**Print:** Miras

This journal is available on [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir), [www.magiran.ir](http://www.magiran.ir), [www.islamicdatabank.com](http://www.islamicdatabank.com), [www.ricet.ac.ir](http://www.ricet.ac.ir) and [www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir).

Address: #1182, 2<sup>nd</sup> Floor, Farvardin Building, Between Daneshgah and Abureyhan St, Enqelab Ave. Tehran, Iran. Postal Code: 1315693519.

Tel: + 98 21 66490612, Fax: + 98 21 66406258  
<http://www.mirasmaktoob.ir>

Online submission homepage: [www.am-journal.ir](http://www.am-journal.ir)  
Email: [ayenemiras@mirasmaktoob.ir](mailto:ayenemiras@mirasmaktoob.ir)

# Mirror of Heritage

(Ayene-ye Miras)



Semiannual Journal of Literary and Textological Studies

New Series, Vol. 21, Issue No. 1 (72), 2023

